

عزت عاشورایی

کانال حکمت بیان:

<https://eiat.com/hekmat eBayan>

سلسله سخنرانی براساس محور «عزت ملی، روابط خارجی، مرزبندی با دشمن»

در بیانیه گام دوم مقام معظم رهبری

مخاطب سخنرانی: «هیئتی ها و مسجدی ها»



بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

متن بیانیه گام دوم فراز عزت

مقام معظم رهبری امام خامنه ای «حفظه الله»:

«عزّت ملی، روابط خارجی، مرزبندی با دشمن: این هر سه، شاخه‌هایی از اصل «عزّت، حکمت، و مصلحت» در روابط بین‌المللی‌اند. صحنه‌ی جهانی، امروز شاهد پدیده‌هایی است که تحقّق یافته یا در آستانه‌ی ظهورند: تحرّک جدید نهضت بیداری اسلامی بر اساس الگوی مقاومت در برابر سلطه‌ی آمریکا و صهیونیسم؛ شکست سیاست‌های آمریکا در منطقه‌ی غرب آسیا و زمین‌گیر شدن همکاران خائن آنها در منطقه؛ گسترش حضور قدرتمندانه‌ی سیاسی جمهوری اسلامی در غرب آسیا و بازتاب وسیع آن در سراسر جهان سلطه.

اینها بخشی از مظاهر عزّت جمهوری اسلامی است که جز با شجاعت و حکمت مدیران جهادی به دست نمی‌آید. سردمداران نظام سلطه نگرانند؛ پیشنهادهای آنها عموماً شامل فریب و خدعه و دروغ است. امروز ملت ایران علاوه بر آمریکای جنایت‌کار، تعدادی از دولتهای اروپایی را نیز خدعه‌گر و غیر قابل اعتماد میدانند. دولت جمهوری اسلامی باید مرزبندی خود را با آنها با دقّت حفظ کند؛ از ارزشهای انقلابی و ملی خود، یک گام هم عقب‌نشینی نکند؛ از تهدیدهای پوچ آنان نهراسد؛ و در همه‌حال، عزّت کشور و ملت خود را در نظر داشته باشد و حکیمانه و مصلحت‌جویانه و البته از موضع انقلابی، مشکلات قابل حلّ خود را با آنان حل کند. در مورد آمریکا حلّ هیچ مشکلی متصور نیست و مذاکره با آن جز زیان مادی و معنوی محصولی نخواهد داشت.» (بخشی از بیانات در گام دوم)

در راستای ترویج، تبلیغ و تحقق فرمایشات مقام معظم رهبری در بیانیه گام دوم مقام معظم رهبری، که نقش اصلی این کار را بر دوش جوانان انقلابی قرار داده‌اند، سلسله سخنرانی ویژه دهه اول محرم، با عنوان «عزت عاشورایی» براساس محور «عزت ملی، روابط خارجی، مرزبندی با دشمن» ارائه می‌گردد.

رسول اللہ «صل اللہ علیہ وآلہ»:

«ابن ابی بحسین بن علی امام و غیر وہ، من بد عزتہ فخر»

(اعلام الوری، ص ۴۰۰)

تقدیم بہ امام معاومت و عزت و فخر

فهرست اجمالی

ج ۱: عزت فردی: عزت نفس مومن

➤ پیام: تبیین جایگاه عزت نفس در تربیت فرد و فرزندان

ج ۲: عزت جامعه؛ موانع عزت: ۱- ترس

➤ پیام: «از تهدیدهای پوچ آنان نباید هراسید.» (بیانیه گام دوم)

ج ۳: عزت دین؛ موانع عزت: ۲- اعتماد به دشمن: فریب، خدعه، دروغ

➤ پیام: «پیشنهادهای آنها عموماً شامل فریب و خدعه و دروغ است.» (بیانیه گام دوم)

ج ۴: موانع عزت: ۳- تقابل عزت با منفعت

➤ پیام: آیا بدون عزت ملی می‌توان، منافع ملی را تامین کرد؟

ج ۵: عزت فرهنگی

➤ پیام: فضای مجازی بستر نفوذ فرهنگی و راه‌های مقابله با آن

ج ۶: عزت اقتصادی

➤ پیام: هم‌افزایی و کارجمعی، در رونق تولید و تحقق عزت اقتصادی

ج ۷: عزت سیاسی

➤ پیام: نفوذ و خطرات آن

ج ۸- عوامل عزت آفرین: ۱- مقاومت و جهاد | رابطه مقاومت و عقلانیت

➤ پیام: «تحرك جدید نهضت بیداری اسلامی بر اساس الگوی مقاومت در برابر سلطه‌ی آمریکا و

صهیونیسم» (بیانیه گام دوم)

ج ۹- عوامل عزت آفرین: ۲- شجاعت و رابطه آن با حکمت (شب تاسوعا)

➤ پیام: «شکست سیاست‌های آمریکا و گسترش حضور قدرتمندانه‌ی سیاسی جمهوری اسلامی در منطقه

جز با شجاعت و حکمت مدیران جهادی به دست نیامد.» (بیانیه گام دوم)

ج ۱۰: عوامل عزت آفرین: ۳- پیروی از امامت؛ اطاعت از ولایت (شب عاشورا)

بسم الله الرحمن الرحيم

شب اول: عزت فردی؛ «عزت نفس مؤمن»

اشاره

در این جلسه، ابتدا به جایگاه مفهوم عزت در قیام حسینی خواهیم پرداخت. پس از آن غربت مفهوم عزت علی‌رغم شهرت آن و اینکه چگونه عزت چالش اصلی تا ظهور خواهد بود، بیان می‌گردد. سپس با طرح این مسئله که چرا امام حسین ع جانش را برای حفظ عزتش فدا کرد سراغ معرفی سه ضلع عزت یعنی ۱. عزت نفس مؤمن ۲. عزت جامعه ایمانی ۳. عزت دین، خواهیم رفت. پس از آن آثار تربیتی و معنوی عزت نفس را شرح داده و روش‌های نهادینه کردن عزت نفس در دوران کودکی را تبیین می‌کنیم که عبارت‌اند از ۱. عدم تشویق و تنبیه فوری و معین ۲. حفظ عزت مرد در خانه توسط همسر و در نهایت بعد انعطاف پذیر شخصیت مؤمن یعنی تواضع و ذلت مقابل مؤمنین و عزت در مقابل دشمن مورد بررسی قرار می‌گیرد و اینکه «عزت نفس»، عنصر اصلی در شخصیت حضرت مسلم هست، شرح و بسط داده می‌شود.

جایگاه عزت در کربلا

- یکی از مفاهیم برجسته و کلیدی در کربلا، مفهوم «عزت‌مندی» است. اگرچه امام حسین ع در ابتدای قیام خودشان، هدف از قیام را اصلاح امت پیغمبر بیان کردند^۱ اما در نهایت آنچه اتفاق افتاد این بود که امام حسین ع نه برای «اصلاح امت» بلکه به خاطر «حفظ عزت» به شهادت رسید. جای جای کربلا، بو و عطر «عزت‌مندی» می‌دهد.

عزت، عنصر اصلی در حماسه حسینی

^۱ عن الحسين (ع): «إِنَّمَا خَرَجْتُ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي ص» (مقتل الحسين للخوارزمي، ج ۱، ص ۱۸۸)

- عنصر اصلی در «حماسه حسینی»، «عزت» هست و اگر «عزت» را از کربلا حذف کنیم، نه آن قدر کربلا ماندگار بود و نه شعارش و نه شعاعش جهانی می‌شد. بالاخره یک مظلوم منفعلی در مقابل دشمن به شهادت رسیده است. اما حسین بن علی ع «مظلوم مقتدر» هست. این حسین ع آدم را می‌کُشد و به دنبال خودش می‌کُشد. بیش از اینکه شهادت حضرت، آدم را بگیرد، «عزتمندی» حضرت در متن این «شهادت» هست که انسان را مات و مبهوت می‌کند. بنابراین شعار محوری اباعبدالله در کربلا «عزت مداری» هست.

قیمت عزت، خون سیدالشهداء است

- «عزت» چقدر قیمت دارد؟ اگر بخواهیم برای «عزت» قیمت‌گذاری کنیم که البته «عزت»، «قیمت» ندارد یعنی شما نمی‌توانی عزت بفروشی به‌جای آن چیزی دریافت کنی؛ این قدر عزت گران‌قیمت هست اما حالا اگر بخواهیم قیمت‌گذاری کنیم و بگوییم قیمت عزت چند هست؟ باید بگوییم که قیمت عزت، خون سیدالشهداء ع هست. همان خونی که فرمود: «خون خواهش خود خدا است.»^۲ ولی دم اباعبدالله الحسین خود خداست. این خون، خون عادی نیست.
- امام حسین ع از خونش، از خانواده‌اش، از خانه و زادگاهش گذشت برای چه؟ برای «حفظ عزت»؛ اباعبدالله ع فرمود: «عبید الله بن زیاد؛ حالا تعبیر آقا چیز دیگری هست که حالا نمی‌خواهم توضیح دهم! حضرت در خطاب با دشمن، دشمن را تحقیر کرد حتی حاضر نشد به اسم و رسمش او را صدا بزند. فرمود این کسی که نسب پدرش نامشخص بود چون معاویه پدر او یعنی زیاد بن ابیه را به خودش نسبت داد و می‌گفت او از فرزند ابوسفیان و برادر من هست. چنین شخصی مرا میان دو چیز قرار داده است: شمشیر و خواری. خواری از ما دور است و خداوند، آن را برای ما نمی‌پذیرد، و نیز پیامبرش و مؤمنان و دامن‌هایی پاک و پاکیزه و جان‌هایی غیرتمند و خوددار که اطاعت از پست‌ها و حقیرها را بر مرگی کریمانه، مقدم نمی‌دارند. أَلَا و إِنَّ الدَّعِيَّ ابْنَ الدَّعِيِّ قَدْ رَكَزَ بَيْنَ اثْنَتَيْنِ: بَيْنَ السَّلَةِ وَالذِّلَّةِ، وَهَيْهَاتَ مِمَّا الذِّلَّةُ. يَا أَبَى اللَّهِ لَنَا ذَلِكَ وَ

^۲ «ذَاكَ دَمٌ يَطْلُبُ اللَّهُ (تَعَالَى) بِهِ» (امالی طوسی، ص ۱۶۲)

رَسُوْلُهُ وَ الْمُؤْمِنُونَ، وَ حُجُورٌ طَابَتْ، وَ حُجُورٌ طَهَّرَتْ، وَ انُوفٌ حَمِيَّةٌ، وَ نُفُوسٌ اٰبِيَّةٌ، مِنْ اَنْ تُؤَثَّرَ طَاعَةً اللّٰثَامِ عَلٰى مَصَارِعِ الْكِرَامِ» (المهوف، ص ۱۵۶)

جمع‌بندی از کربلا با یک جمله "محصول کربلا حفظ عزت سیدالشهداء است"

- یعنی ما اگر بخواهیم از کربلا یک جمع‌بندی ارائه بدهیم، باید بگوییم «محصول کربلا»، حفظ عزت سیدالشهداء ع بود. در اهمیت عزت همین بس که یک سیدالشهداء ع هزینه شد برای «حفظ عزت». اباعبدالله الحسین ع فرمودند: شما فکر نکنید حسین مرد سازش هست یا حسین مردی است که فرار را بر قرار ترجیح می‌دهد. نه حسین بن علی مرد میدان مبارزه هست. حضرت در کربلا خطاب به لشکر دشمن فریاد زد و فرمود: «لَا وَ اللّٰهِ، لَا اَعْطِيْكُمْ بِيَدِيْ اِعْطَاءَ الدَّلِيْلِ، وَ لَا اَفِرُّ فِرَارَ الْعَبِيْدِ؛ نه. به خدا سوگند، دست خواری به شما نمی‌دهم و چون بندگان نمی‌گریزم.» (الإرشاد: ج ۲ ص ۹۸).
- شما در رجزهای اباعبدالله الحسین ع یک دقتی بکنید. عزتمندی موج می‌زند. فرمود: «الْمَوْتُ خَيْرٌ مِنْ رُكُوبِ الْعَارِ؛ مرگ [در نزد من]، از ننگ، بهتر است» (المناقب لابن شهر آشوب، ج ۴، ص ۶۸)

غربت مفهوم عزت در اوج شهرت

- با این اوصاف اگر در کربلا از عزت سخن نگوییم اصلاً از چه موضوعی دیگری می‌توانیم و سزاوار هست که سخن بگوییم؟ مفهوم عزت علی‌رغم شهرتی که در کربلا دارد، در اوج غربت هم قرار دارد. همه از «عزت حسینی» سخن می‌گویند اما هنوز عزت چالش اصلی جامعه ما هست. هنوز جایگاه «عزت» و کارکردهای عزت برای جامعه به‌درستی شناخته نشده است.
- ما می‌خواهیم یک دهه از مفهوم با عظمتی که حسین بن علی ع برایش کشته شد، یعنی «عزت»، «غربت زدایی» و «غبارروبی» کنیم. این «غبارروبی» از مفهوم «عزت» در ذهن و دلمان کمتر از غبارروبی از حرم اباعبدالله الحسین ع نیست. اگر به من و شما بگویند که شما توفیق غبارروبی از حرم اباعبدالله ع را پیدا کردی چقدر خوشحال می‌شویم. ما به فضل الهی

می‌خواهیم غبارروبی کنیم و غربت زدایی کنیم از مفهومی به نام «عزت». که همهٔ حماسه کربلا شکل گرفت برای حفظ عزت.

عزت چالش اصلی تا ظهور

- از طرف دیگر ما قرار هست زمینه‌ساز ظهور حضرت حجت باشیم، مأموریت اصلی دولت کریمه این است که پرچم عزت را به اهتزاز دربیآورد. امام باقر ع در انتهای خطبه نماز جمعه فرمود به خدا این حرف را بنزد و بگویند: «اللَّهُمَّ إِنَّا نَرْغَبُ إِلَيْكَ فِي دَوْلَةِ كَرِيمَةٍ تُعِزُّ بِهَا الْإِسْلَامَ وَ أَهْلَهُ وَ تُدَلُّ بِهَا النَّفَاقَ وَ أَهْلَهُ ؛ خداوندا! ما از درگاه تو دولت کریمه‌ای را می‌خواهیم که با آن، اسلام و مسلمانان را عزت بخشی و نفاق و منافقان را خوار گردانی» (کافی، ج ۳، ص ۴۲۴). ما در دوران غیبت در جامعه دینی قرار داریم، نمی‌شود مسئله اصلی کربلا تا حاکمیت بقیه‌الله ظهور و بروز عزت باشد اما ما درگیر مسئله عزت نباشیم.
- خدا از جامعهٔ ما امتحان عزت می‌گیرد، و ما تا از این امتحان عزت سربلند بیرون نیایم، دستمان به دولت کریمه نخواهد رسید که مأموریت اصلی آن برپایی عزت اسلام و مسلمانان هست. در دولت کریمه بقیه‌الله کام مردم جهان شیرین می‌شود به موضوع عزت. یعنی اگر بخواهیم بگوییم شعار انتخاباتی حضرت حجت، در دولتش چیست؟ باید بگوییم عزت.
- عزت آن صدی هست که چون به دستش بیاوریم نود هم پیش ماست. عزت هم «امنیت» می‌آورد، هم «رفاه» می‌آورد و هم «منافع» ما را تأمین می‌کند که ان شاء الله در شب‌های بعد توضیح خواهیم داد. مردم باید به این «رشد سیاسی» برسند که بدون عزت منافعشان تأمین نمی‌شود. وگرنه خریدار دولت کریمه حضرت حجت نخواهند بود.

چرا حسین بن علی از جانش برای حفظ عزتش می‌گذرد؟

- اما علت این همه پافشاری امام حسین ع بر موضوع عزت، در کربلا چیست؟ سؤال اول این هست که چرا حسین بن علی ع از جانش، برای حفظ عزتش می‌گذرد؟ «جان» عزیزتر هست یا

«عزت»؟ شاید عده‌ای بگویند: «حسین جان! حالا کوتاه بیا! بالاخره شما فرزند رسول خدا... هستید. هنوز احترامی در بین امت داری. بزرگان کوفه را واسطه قرار بده مثل برادرت صلح کن! بی خیال ماجرا شو!» البته صلح امام حسن ع هم برای حفظ عزت بود، امام حسن ع فرمود: «من به جامعه مؤمنین عزت دادم»^۳ در کربلا واقعاً هم گزینه‌های دیگری هم ممکن بود روی میز باشد که منجر به شهادت حضرت نشود. اما حضرت نپذیرفت.

● مسئله این هست که چرا نپذیرفت؟ اصلاً عمر سعد می‌خواست کار ابا عبدالله ع را با سلام و صلوات تمام شود. سعی می‌کرد کار به جنگ و کشتار نکشد. دیگر صدای یزید در آمد، شمر را به کربلا فرستاد، گفت عمر سعد را تهدید کن! یا کار را تمام کند یا کنار بکشد و تو کار را تمام کنی!^۴ عمر سعد به شمر، بدویبراه می‌گفت، می‌گفت اگر او نیامده بود من نمی‌گذاشتم کار به گودی قتلگاه برسد^۵ البته وقتی کار به گودی قتلگاه رسید خودش پست‌تر از شمر شد. ده نفر را مأموریت داد تا به بدن حضرت اسب تاختند و حرمت‌شکنی کنند.^۶

^۳ «مَا أَنَا بِمُذِلِّ الْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنِّي مَعُ الْمُؤْمِنِينَ إِنِّي لَمَّا رَأَيْتُكُمْ لَيْسَ بِكُمْ عَلَيْهِمْ قُوَّةٌ سَلَّمْتُ الْأَمْرَ لِابْنِي أَنَا وَ أَنْتُمْ بَيْنَ أَظْهُرِهِمْ» (تحف العقول، ص ۳۰۸)

^۴ «كتب عمر ابن سعد إلى عبيد الله بن زياد: أما بعد، فإن الله قد أطفأ النار، وجمع الكلمة، وأصلح أمر الأمة، هذا حسين قد أعطاني أن يرجع إلى المكان الذي منه أتى، أو أن نسيره إلى أي ثغر من ثغور المسلمين شئنا، فيكون رجلاً من المسلمين له ما لهم، وعليه ما عليهم، أو أن يأتي يزيد أمير المؤمنين فيضع يده في يده، فيرى فيما بينه وبينه رأيه، وفي هذا لكم رضا، وللامة صلاح قال: فلما قرأ عبيد الله الكتاب قال: هذا كتاب رجل ناصح لأميره، مشفق على قومه، نعم قد قبلت قال: فقام إليه شمر بن ذى الجوشن، فقال: أتقبل هذا منه وقد نزل بأرضك إلى جنبك! والله لئن رحل من بلدك، ولم يضع يده في يدك، ليكونن أولى بالقوة والعزة ولتكونن أولى بالضعف والعجز، فلا تعطه هذه المنزلة فإنها من الوهن، ولكن لينزل على حكمك هو وأصحابه، فإن عاقبت فأنت ولي العقوبة، وإن عفرت كان ذلك لك، والله لقد بلغني أن حسيناً وعمر بن سعد يجلسان بين العسكريين فيتحدثان عامه الليل، فقال له ابن زياد: نعم ما رأيت! الرأي رأيك» (تاريخ طبری، ج ۵، ص ۴۱۴)

^۵ «أقبل شمر بن ذى الجوشن بكتاب عبيد الله بن زياد إلى عمر ابن سعد، فلما قدم به عليه فقرأه قال له عمر: ما لك ويلك! لا قرب الله دارك، وقبح الله ما قدمت به على! والله إني لأظنك أنت ثنيته أن يقبل ما كتبت به إليه، أفسدت علينا أمراً كنا رجونا أن يصلح» (تاريخ طبری، ج ۶، ص ۲۹)

^۶ «إن عمر بن سعد اللعين نادى بأصحابه: من يبتدر إلى الحسين فيوطئ ظهره، و صدره بفرسه؛ فابتدر من القوم عشرة رجال» (الطريحي، المنتخب، ۲/ ۴۶۹)

معرفی سه ضلع عزت در دین | ۱. عزت نفس مؤمن، ۲. عزت جامعه ایمانی، ۳. عزت دین

- چرا حسین بن علی ع شهادت با عزت را، بر زندگی ذلت‌بار ترجیح داد؟ برای اینکه به این پرسش خودمان پاسخ درخوری بدهیم. اول باید برویم ببینیم جایگاه عزت کجاست؟
- جایگاه عزت را می‌توانیم در سه ساحت و سه ضلع ببینیم. ضلع اول، «عزت نفس مؤمن» هست. ضلع دوم، «عزت امت و جامعه ایمانی» هست و ضلع سوم، عزتی است که در متن خود دین هست. چگونه درون و بن‌مایه‌های دین، ذراتش و قطعاتش و مولکول‌هایش از عزت شکل گرفته‌اند؟

عزت نفس مؤمن؛ نمای بیرونی شخصیت او

- این جلسه می‌خواهیم درباره عزت نفس مؤمن به‌عنوان ضلع اول عزت سخن بگوییم. اگر کسی بخواهد شخصیت مؤمن را بشناسد، یکی از پایه‌های اصلی شخصیتی مؤمن، «عزت‌مندی» او هست. نمای بیرونی شخصیت مؤمن، حاکی از عمق عزت نفس او است. ساختمان را دیدید که ناکارایی می‌کنند و هر نمایی یک جلوه و زیبایی به ساختمان می‌دهد. هر کسی مؤمن را از بیرون می‌بیند بگوید چقدر شخصیت مؤمن زیبا و باشکوه هست! وای خدای من! این آدم چقدر عزت نفس دارد؛ از رفتارش تا گفتارش، این عزت نفس می‌بارد. می‌توانی آن را احساس کنی.
- امام صادق ع فرمود: «خداوند اختیار همه کارها را به مؤمن داده اما این اختیار را به او نداده است که دلیل باشد. مگر نشنیده‌ای که خداوند متعال می‌فرماید و عزت از آن خدا و رسول خدا و مؤمنین هست پس، مؤمن عزیز است و دلیل نیست. مؤمن از کوه نیرومندتر است؛ زیرا از کوه با ضربات تیشه کم می‌شود، اما با هیچ وسیله‌ای از دین مؤمن نمی‌توان کاست. إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ فَوْضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أَمْرَهُ كُلِّهَا وَ لَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يَكُونَ ذَلِيلًا أَمْ مَا تَسْمَعُ قَوْلَ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ يَقُولُ «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَلِرَسُولِهِ وَلِلْمُؤْمِنِينَ» (منافقون، ۷) فَالْمُؤْمِنُ يَكُونُ عَزِيزًا وَ لَا يَكُونُ ذَلِيلًا» (کافی، ج ۵، ص ۶۳)

آقا شدن و عزیز شدن، امتیاز اختصاصی عضویت در باشگاه ایمان

- این از امتیازات و اختصاصات زندگی مؤمنانه هست. مؤمن شدی عزیز می شوی. عزت نفس پیدا می کنی. ما در جهانی زندگی می کنیم که دائماً شاکله شخصیتی ما در حال شکل گیری هست. به شاکله شخصیتی گاهی تعبیر می شود به «هویت». هویت گاهی فردی است و گاهی جمعی. هویت یعنی آنچه شما را از دیگران متفاوت می کند. مثلاً ایرانی بودن یک هویت ملی است. چقدر آدم به این هویت افتخار می کند. چه امتیازاتی این هویت به انسان می دهد؟ حالا عرض ما این هست که اگر از شما بپرسند که شما که عضو باشگاه مؤمنین شدی؟ چه امتیازی به شما می دهند. شما راحت می توانی بگویی: «من یک پارچه آقا یا خانم شده‌ام» برای خودم کسی شده‌ام. از سر و روی مؤمن آقایی می بارد.
- آدمی که عزیز شد دیگر هر طوری رفتار نمی کند. خودش را ارزان نمی فروشد. «آقازاده» می شود به معنای واقعی کلمه، می گوید: «من آقا هستم.» تعبیر خودمانی آن می شود این «آدم باکلاس» تا حالا شما دیدید بچه پولداری دزدی کند؟ البته اگر دزدی کرد مریض هست.

آثار مثبت عزت نفس

۲۰۱. دست و دل بازی و بی نیازی از مردم

- اگر آدم بود می گوید من چه نیازی دارم دست درازی کنم به اموال دیگران من خودم دستم پر هست، دلم پر هست. این‌ها هم تعابیری دیگری از عزت هست. یکی از معنای عزت همین پر بودن هست. توپت پر می شود. دلت پر می شود از نشاط از محبت.
- آدمی که عزت نفس دارد دست و دل باز می شود. مهربان می شود. آخر می دانی چرا؟ چون دستش در دست خداست پس دستش پر هست. دستت که پر بود دست و دل باز می شوی از دیگران دستگیری می کنی. نیازی به دیگران نداری. حضرت امیر به فرزندش امام حسن ع فرمود: «أیُّ

بُنَى عِزِّ الْمُؤْمِنِ غِنَاهُ عَنِ النَّاسِ ؛ عزت مؤمن، در بی نیازی اش از مردم است» (تحف العقول، ص ۸۹)

• یکی از تاجران ایرانی، مبلغی سنگین - به عنوان وجوه شرعی - در نجف، خدمت حضرت امام خمینی (ره) آورده بود. ضمن تقدیم وجه، گویی در اثر بدآموزی دیگران و ضعف ایمان، از موضع کسی که از پول هنگفتی دل کنده و امتیاز آن را به دیگری اعطا کرده، درخواست کرد که حضرت امام (ره)، به اصطلاح تخفیفی به ایشان بدهند و مثلاً خمس اتومبیلش را - که خمس به آن تعلق گرفته بود - از او نگیرند! حضرت امام (ره) و تازه اول مسئولیت ما است...» (در سایه آفتاب، ص ۷۸)

• آن آقا می گوید: «توی قصابی بودم که یه پیرزن اومد تو و یه گوشه وایستاد و یه آقای خوش تیپی هم اومد تو گفت: ابرام آقا قربون دستت پنج کیلو فیله گوساله بکش عجله دارم آقای قصاب شروع کرد به بریدن فیله و جدا کردن اضافه هاش همینجور که داشت کارشو می کرد رو به پیرزن کرد گفت: چی میخای ننه؟ پیرزن اومد جلو یک پول کمی مچاله گذاشت تو ترازو گفت: همینو گوشت بده ننه قصاب یه نگاهی به پوله نگاهی کرد گفت: با این پول فقط اشغال گوشت میشه ننه بدم؟ پیرزن یه فکری کرد گفت بده ننه! قصاب اشغال گوشت های اون جوون رو می کند می داشت برای پیره زن اون جوونی که فیله سفارش داده بود همین جور که با موبایلش بازی می کرد گفت: اینارو واسه سگت می خوامی مادر؟ پیرزن نگاهی به جوون کرد گفت: سگ؟ جوون گفت آره سگ من این فیله ها رو هم با ناز می خوره سگ شما چجوری اینا رو می خوره؟ پیرزن گفت: میخوره دیگه ننه شیکم گشنه سنگم میخوره جوون گفت نژادش چیه مادر؟ پیرزنه گفت بهش میگن توله سگ دوپا ننه اینا رو برا بچه هام می خام ابگوشت بار بذارم! جوونه رنگش عوض شد یه تیکه از گوشتای فیله رو برداشت گذاشت رو اشغال گوشتای پیرزن پیرزن بهش گفت: تو مگه ایناره برا سگت نگرفته بودی؟ جوون گفت: چرا پیرزن گفت ما غذای سگ نمبخوریم ننه بعد گوشت فیله رو گذاشت اون طرف و اشغال گوشتاش رو برداشت و رفت.» به این می گویند ممانعت طبع در اوج نداری.

۳. اهل محبت شدن | رابطه حجاب با عزت نفس

- وقتی دلت پر بود از محبت، لبریز بود از محبت، دیگر گدایی محبت دیگران را نمی‌کنی که هیچ! دل دیگران را هم از محبت پر می‌کنی!
- دختری که در خانه‌ای بزرگ شد که خیلی عزت‌نفس بچه را حفظ کرده باشند دیگر مثل آب خوردن حجاب را قبول می‌کند. وقتی به او می‌گویی دخترم حجاب را رعایت کن! اگر پرسید چرا؟ یک جواب ساده می‌دهی اما عمیق که حجاب برای حفظ عزت‌نفس تو لازم هست. دیگر با تو چون و چرا نمی‌کند چون مزه عزت زیر زبانش هست. دختری که باعزت نفس بزرگ‌شده است و دلش پر هست از محبت، دیگر با بی‌حجابی گدایی محبت نمی‌کند. کاسه گدایی دست نمی‌گیرد که تو رو خدا به من توجه کنید! نه او عزت‌نفس دارد.

ذلت نفس، ریشه بسیاری از صفات بد

- ریشه بسیاری از صفات بد، به خاطر فقدان عزت‌نفس هست. فرمود: «نِفَاقُ الْمَرْءِ مِنْ ذُلِّ يَجِدُهُ فِي نَفْسِهِ؛ نفاق آدمی از ذلتی است که در خود می‌یابد.» (غرر، ص ۷۲۲)
- خیلی باید در زندگی از این هویت مؤمن یعنی عزت مداری حراست کرد. مبدا این هویت را لکه‌دار کنیم. زمان امام کاظم ع شخصی ماهی را دستش آویزان کرده بود. این کار چهره قشنگی نداشت. امام کاظم ع تا این صحنه را دیدند به او تذکر دادند و فرمودند: این طوری خوب نیست؛ من خوش ندارم که مرد شریف و محترم، چیز پستی را حمل کند. شما مردمی هستید که دشمنان زیادی دارید. تا جایی که می‌توانید در برابر آنان آراسته (باشخصیت) باشید. عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَبَلَةَ وَقَدْ عَلِقَ سَمَكَةً فِي يَدِهِ: - اَقْدِفْهَا، اِنِّي لَأَكْرَهُ لِرَجُلٍ لِّلرَّجُلِ السَّرِيَّ اَنْ يَحْمِلَ الشَّيْءَ الدَّنِيَّ بِنَفْسِهِ. اِنَكُمْ قَوْمٌ اَعْدَاؤُكُمْ كَثِيرٌ يَا مَعْشَرَ الشَّيْعَةِ، اِنَكُمْ قَوْمٌ عَادَاكُمْ الْخَلْقُ، فَتَزَيِّنُوا لَهُمْ مَا قَدَرْتُمْ عَلَيْهِ. (صفات الشيعه: ۹۴ / ۳۱). ببینید حضرت در سبک زندگی و رفتاری ما چه ملاحظاتی می‌کنند. چقدر روی موضوع عزت حساس هستند. هر کاری می‌خواهی انجام بدی اول روی این موضوع فکر کن که این کار تو با عزتت مغایرت دارد یا خیر؟

- درست هست که خدا شریک ندارد اما خدا یکی از صفات خودش را با ما مؤمنین به شراکت گذاشته است. فرموده هست این امتیاز شما در باشگاه مؤمنین ثبت نام کردی به تو عزت می‌دهم. و من به شما خبر بدهم خدا در قرآن به من و شما خبر داده هست که جای دیگر خبری نیست. گشتیم نبود نگرد نیست. فرمود «الَّذِينَ يَتَّخِذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلِيَتَّخِذُونَ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةَ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا؛ همان‌ها که کافران را به‌جای مؤمنان، دوست خود انتخاب می‌کنند. آیا عزت و آبرو نزد آنان می‌جویند؟ باینکه همه عزت‌ها از آن خداست؟!» (نساء، ۱۳۹)

میل به عزت نیاز فطری و روحی

- ما نیاز فطری و روحی داریم به عزت، بچه‌ها از کودکی عاشق این هستند که دیگران به آن‌ها احترام کنند. عزتی داشته باشند. این عزت را شما در غیر خدا نمی‌توانی پیدا کنی. چون دست دیگران خالی است. آخر با دست‌خالی مگر می‌شود دستگیری کرد؟
- خداوند ما را به خودمان معرفی کرد. با خودت بیشتر آشنا شو! بعد با خودش آشنا تر می‌شوی. فرمود: «يَا أَيُّهَا النَّاسُ أَنْتُمُ الْفُقَرَاءُ إِلَى اللَّهِ وَاللَّهُ هُوَ الْغَنِيُّ الْحَمِيدُ» (فاطر، ۱۵). یعنی ای مردم شما نیازمندید به خدا و خدا غنی هست. حساب شما خالی هست. بقیه هم حسابشان خالی هست. فقط هم یکجا حساب شما را پر می‌کنند. خیلی اوقات ما گیر می‌دهیم به همان‌هایی که حسابشان خالی هست. فکر می‌کنیم آن‌ها می‌توانند حساب ما را پر کنند. نه آن‌ها اگر هم بخواهند، نمی‌توانند حساب ما را پر کنند. در قیامت هم نمی‌توانند حساب ما را پر کنند.
- خدا گفتگوی بین دو گروه را در آخرت برای ما بیان می‌کند واقعاً دیدنی هست. می‌فرماید کسانی که حسابشان را خالی شده است به کسانی که حسابشان خالی کرده است می‌گویند حداقل اینجا ما را نجات بدهید. آن‌ها با تأسف می‌گویند یا نگاه می‌کنند که کاری از دست ما بر نمی‌آید.^۷

^۷ «وَبَرَزُوا لِلَّهِ جَمِيعًا فَقَالَ الضُّعْفَاءُ لِلَّذِينَ اسْتَكْبَرُوا إِنَّا كُنَّا لَكُمْ تَبَعًا فَهَلْ أَنْتُمْ مُعْتَدُونَ عَنَّا مِنْ عَذَابِ اللَّهِ مِنْ شَيْءٍ قَالُوا لَوْ هَدَانَا اللَّهُ لَهْدَيْنَاكُمْ سَوَاءٌ عَلَيْنَا أَجْرَعْنَا أَمْ صَبْرْنَا مَا لَنَا مِنْ مَحِيصٍ (و در قیامت)، همه آنها در برابر خدا ظاهر می‌شوند؛ در این هنگام، ضعفا [دنباله‌روان نادان] به مستکبران (و رهبران گمراه) می‌گویند: «ما پیروان شما بودیم! آیا (اکنون که بخاطر پیروی از شما گرفتار

چگونه بچه‌ها را باعزت نفس بار بیاوریم؟

۱. عدم تشویق و تنبیه فوری و معین

• باید بچه‌هایمان در مدرسه و منزل باعزت بار بیاوریم. مادران محترم، اگر می‌خواهند فرزندانشان را باعزت نفس بار بیاورند باید با این فرزندان باکرامت برخورد کنند. کرامت فرزندان خودشان را خیلی نگه‌دارند. مادری که می‌خواهد عزت نفس فرزندش را نگه دارد نباید در بسیاری از اوقات تشویق و تنبیه فوری و معین کند. شخصیت بچه خراب می‌شود. حضرت فرمود: «اگر از تو تعریف کردند خوشحال نشو و اگر تو را سرزنش کردند ناراحت نشو بعد فرمود اگر همه مردم شهر تو بگویند خوب هستی خوشحال بشوی یا همه بگویند تو بد هستی تو ناراحت بشوی تو از دوستان ما نیست؛ اِنْ مُدِحْتَ فَلَا تَفْرَحْ وَ اِنْ ذُمِمْتَ فَلَا تَجَزَعْ وَ اَعْلَمُ بِاَنْكَ لَا تَكُونُ لَنَا وَاٰلِيَّا حَتّٰى لَوْ اجْتَمَعَ عَلَيْكَ اَهْلُ مِصْرِكَ وَ قَالُوا اِنَّكَ رَجُلٌ سَوْءٌ لَّمْ يَحْزَنْكَ ذٰلِكَ وَ لَوْ قَالُوا اِنَّكَ رَجُلٌ صٰلِحٌ لَّمْ يَسْرُكَ ذٰلِكَ.» (تحف العقول، ۲۸۴). بچه که شرطی بار آمده است. اگر این کار خوب را انجام بدهی تشویقت می‌کنم، اگر این کار بد را انجام بدهی تو را تنبیه می‌کنم، دائم تحت تأثیر تشویق و تنبیه قرار گرفته، نمی‌تواند از تعریف دیگران خوشحال نشود، از اخم دیگران ناراحت نشود. بله تشویق و تنبیه داریم اما غیر معین در ابهام و فوری هم نباشد. یکی در میان بگذریم.

• در خاطرات فرزندان امام هست که امام کلاً خیلی کم تنبیه می‌کرد اما روی موضوع حق الناس خیلی حساس بود. حاج احمد آقا می‌گوید: «ما کودک بودیم و گاهی شیطنت می‌کردیم و با بچه‌ها به دکان مردم می‌رفتیم و سبدی را می‌انداختیم و فرار می‌کردیم. تا اینکه یک روز مغازه‌دار جلوی آقا را گرفت و از من شکایت کرد. آقا که از این رفتار من ناراحت شده بود، وقتی وارد خانه شد، مرا صدا کرد و گفت: این چه کاری بود که کردی؟ من که ترسیده بودم، نگاهی کردم و سرم را

مجازات الهی شده ایم، شما حاضرید سهمی از عذاب الهی را بپذیرید و از ما بردارید؟» آنها می‌گویند: «اگر خدا ما را هدایت کرده بود، ما نیز شما را هدایت می‌کردیم! (ولی کار از اینها گذشته است)، چه بیثباتی کنیم و چه شکیبایی، تقاوتی برای ما ندارد؛ راه گزیری برای ما نیست!» (ابراهیم، ۲۶)

به زیر انداختم. آقا گفت: صبر کن من بروم لباسم را در بیاورم آن وقت تو را می‌زنم و من همان جا ایستادم. لباس را در آوردند و گفتند: صبر کن بروم دست و رویم را بشویم تا بیایم تو را بزنم و من همان جا ایستادم... بالاخره کتک خوردم چون هر چه آقا به من فرصت دادند، متوجه نشدم و همان جا ایستادم.» (پدر مهربان، ص ۱۰۷) امام فرصت می‌دهد. تنبیه فوری نمی‌کند. آخرش هم تنبیه می‌کند اما با تأخیر!

- مدرسه‌ای که بچه‌ها را منفعل بار بیاورند. اسیر نمره و حضور و غیاب و تشویق و تنبیه کنند، عزت نفس بچه‌ها را نابود کرده‌اند. بچه‌ای که عزت نفس نداشت، به هیچ جا نمی‌رسد. خلاقیت، شکوفایی و استعدادش هم کور می‌شود.
- اگر می‌خواهی فرزندت را شخصیت قوی و مستقل بار بیاوری با عزت با فرزندت برخورد کن! بگذار مزه عزت زیر زبانش برود. به هوای پول و مدرک درس خوانش نکن! بگذار عزیز باشد.
- دختر امام می‌گوید که امام به ما می‌فرمود: «شما مدرک نخواهید، دنبال مدرک نروید، شما علم را به خاطر علم بودنش بخواید نه به خاطر اینکه بروید حالا یک ورقه و کاغذی بنویسند، دست شما بدهند و بگویند شما این قدر خواندید ولی شما بی‌سواد باشید، آن به درد نمی‌خورد، شما علم را به خاطر علم بودنش بخواید، این همه کتاب هست، بروید بخوانید، این همه مطالعات آزاد.» (پدر مهربان، ص ۱۲۵)

۲. حفظ عزت مرد در خانه توسط زن

- چگونه بچه‌ها را با عزت نفس بار بیاوریم؟ یکی از اصول تربیتی این هست که خانم‌های محترم عزت آقای خودشان را حفظ کنند. بگذار او آقای خانه تو بماند. بعد تو می‌توانی با این عزت کلی در تربیت فرزندت خرید کنی. پسر بچه از یک پدر با عزت حرف می‌شوند و نماز خوان می‌شود. دختر بچه از محبت یک پدر با عزت، لذت می‌برد. محتاج محبت دیگران نمی‌شود. فرمود خانمی که این دو صفت را برای خودش جمع کرده باشد عاقبت به‌خیر هست یکی اینکه در نزد شوهر تواضع می‌کند تعبیر دقیقش مقابل شوهر ذلیل هست. این ذلیل شدن زیبا است از سر محبت

هست. تا حالا دوست داشتی مقابل کسی که خیلی دوستش داری اظهار کوچکی کنی؟ این معنای ذلت مقابل شوهر هست و آن روی سکه تواضع به همسر این هست که عزت شوهرت را حفظ کنی. صفت دوم خانم این هست که مقابل خانواده خودش باعزت برخورد می‌کند. این زن، زن ایده ال هست. «التَّبَيُّ ص: إِنَّ خَيْرَ نِسَائِكُمُ الْوَلُودُ الْوَدُودُ الْعَفِيفَةُ الْعَزِيزَةُ فِي أَهْلِهَا الذَّلِيلَةُ مَعَ بَعْلِهَا» (کافی، ج ۵، ص ۳۲۴)

راه‌حلی ساده برای حل مشکل نامهربانی آقا در خانه

- البته وظیفه مرد هم این هست که محبت کند؛ اما چطور این محبت رخ می‌دهد؟ زمانی مرد همسرش را سرشار از محبت می‌کند که خودش مرد باعزتی باشد چراکه عزت نفس آدم را مهربان می‌کند. خانمی گلایه دارد از نامهربانی‌های همسرش؛ کافی به عزت مردش بهاء بدهد؛ کم‌کم می‌بیند که مردش عوض شد. این معجزه عزت هست.
- از آن طرف، آقا هم در منزل باید اهل محبت باشد، عصا قورت نداده باشد. در خانه مهربانی را مثل نهري جاری کند. عزتمندی با مهربانی قابل جمع شدن هست. فرمود: «تصور نمی‌کنم کسی در مراحل ایمان، بر خیر و نیکی خود بیفزاید. جز اینکه احساس و محبت او نسبت به همسرانش افزایش یابد. مَا أَظُنُّ رَجُلًا يَزِدَادُ فِي الْإِيمَانِ خَيْرًا إِلَّا أَزْدَادَ حَبًّا لِلنِّسَاءِ.» (کافی، ج ۵، ص ۳۲۰) بعضی مردها، خیلی نامرد هستند. خنده و شوخی خودش را با همکارش با ریفیش در بیرون منزل قرار می‌دهد بعد خانه که می‌آید اخمش را می‌آورد با یک من عسل هم نمی‌شود او را خورد.

انعطاف‌پذیری شخصیت مؤمن، مؤمن هم عزیز هست هم ذلیل

- شخصیت مؤمن انعطاف‌پذیر هست دو وجه شخصیتی به‌ظاهر متعارض را در خودش جمع کرده است. شخصیت مؤمن تک‌بعدی نیست. کاریکاتوری نیست. همین مؤمنی که این قدر عزت‌نفس دارد فرمود مقابل دیگر مؤمنین ذلیل هست. دو صفت متعارض را در خودش جمع کرده است یکی اینکه مقابل مؤمنین اظهار کوچکی و ذلت می‌کند و دیگری اینکه مقابل کافران عزیز هست! فرمود: «أَذَلُّهُ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعَزَّهُ عَلَى الْكَافِرِينَ» (المائدة، ۵۴) حالا بگذریم که بعضی از

سیاسیون تا به مؤمنین می‌رسند، نه‌تنها ذلیل نیستند بلکه غدگری می‌کنند و شاخ‌وشانه می‌کشند و بعد مقابل کفار کوچکی می‌کنند دقیقاً برعکس آیه عمل می‌کنند.

«عزت نفس»، عنصر اصلی در شخصیت حضرت مسلم

- اگر بخواهیم در یک جمله مسلم بن عقیل را معرفی کنیم. این شخصیت را موشکافانه بررسی کنیم باید بگوییم عنصر اصلی در شخصیت مسلم عزت نفس مسلم بود. چراکه حضرت امیر فرمود هر کسی زیر زبانش پنهان هست^۸ مسلم را از لابه‌لای گفتگوش در حال اسارت بشناس.
- ابن زیاد برگشت به مسلم گفت: «تو فکر می‌کنی چیزی از این حاکمیت از آن تو هست؟ أَ تَظُنُّ أَنْ لَكَ شَيْئاً مِنَ الْأَمْرِ» (مشیر الاحزان، ج ۲، ص ۳۶). مسلم بن عقیل را فرمود: «من خیال نکردم بلکه مطمئن هستم این جایگاه برای ما هست؛ وَاللَّهِ مَا هُوَ الظَّنُّ وَإِنَّمَا هُوَ اليَقِينُ» (مشیر الاحزان، ج ۲، ص ۳۶) چه اتفاقی می‌افتد که آدم در عرصه مبارزه، این قدر قدرت و قوت پیدا می‌کند؟ عزت به انسان این قدرت را می‌دهد که در اوج غربت با عزت سخن بگوید. نه‌تنها دست‌ودلش نلرزد بلکه دشمن را به چالش بکشد.
- خبر شهادت مسلم بن عقیل به امام حسین ع رسید، امام حسین ع یک جمله دارند. فرمودند: «رَجِمَ اللَّهُ مُسْلِمًا فَلَقَدْ صَارَ إِلَى رَوْحِ اللَّهِ وَرِيحَانِهِ وَجَنَّتِهِ وَرِضْوَانِهِ أَمَا إِنَّهُ قَدْ قَضَى مَا عَلَيْهِ وَبَقِيَ مَا عَلَيْنَا؛ مسلم رفت به جنت الهی و مقام رضوان الهی دسترسی پیدا کرد. مسلم کشته شد آنچه بر عهده مسلم بود انجام داد، حالا آنچه بر عهده ماست باید انجام دهیم.» (لهوف، ص ۷۴) اصلاً حضرت به این فکر نمی‌کند که بالاخره ما در این جنگ پیروز می‌شویم یا شکست می‌خوریم؛ نتیجه می‌گیریم یا نه؛ مسلم آن کاری که باید می‌کرد تا رضایت حق را جلب می‌کرد انجام داد به شهادت رسید حالا نوبت ماست.

^۸ «الْمَرْءُ مَخْبُوءٌ تَحْتَ لِسَانِهِ» (نهج البلاغه، ص ۴۹۷)

متن مقتل: «مسلم بن عقیل»

تنهایی و غربت مسلم بن عقیل در کوفه و پناه بردن او به خانه زنی به نام طوعه

• لَمَّا رَأَى [مُسْلِمًا] أَنَّهُ قَدْ أَمْسَى وَ لَيْسَ مَعَهُ إِلَّا أَوْلِيكَ النَّفَرِ [ثَلَاثُونَ نَفَرًا]، خَرَجَ مُتَوَجِّهًا نَحْوَ أَبْوَابِ كِنْدَةَ، وَبَلَغَ الْأَبْوَابَ وَمَعَهُ مِنْهُمْ عَشْرَةٌ، ثُمَّ خَرَجَ مِنَ الْبَابِ وَإِذَا لَيْسَ مَعَهُ إِنْسَانٌ، وَالتَّقَتْ فَإِذَا هُوَ لَا يُحِسُّ أَحَدًا يَدُلُّهُ عَلَى الطَّرِيقِ، وَلَا يَدُلُّهُ عَلَى مَنْزِلٍ، وَلَا يُوَاسِيهِ بِنَفْسِهِ إِنْ عَرَّضَ لَهُ عَدُوٌّ. فَمَضَى عَلَى وَجْهِهِ يَتَلَدَّدُ فِي أَرْقَةِ الْكُوفَةِ، لَا يَدْرِي أَيْنَ يَذْهَبُ، حَتَّى خَرَجَ إِلَى دُورِ بَنِي جَبَلَةَ مِنْ كِنْدَةَ، فَمَشَى حَتَّى انْتَهَى إِلَى بَابِ امْرَأَةٍ يُقَالُ لَهَا: طُوعَةٌ... فَسَلَّمَ عَلَيْهَا ابْنُ عَقِيلٍ، فَرَدَّتْ عَلَيْهِ. فَقَالَ لَهَا: يَا أُمَّةَ اللَّهِ اسْقِينِي مَاءً، فَدَخَلَتْ فَسَقَّتَهُ، فَجَلَسَ، وَ أَدَخَلَتْ الْإِنَاءَ ثُمَّ خَرَجَتْ فَقَالَتْ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، أَلَمْ تَشْرَبْ؟ قَالَ: بَلَى، قَالَتْ: فَادْهَبْ إِلَى أَهْلِكَ فَسَكَّتْ. ثُمَّ عَادَتْ فَقَالَتْ مِثْلَ ذَلِكَ، فَسَكَّتْ. ثُمَّ قَالَتْ لَهُ: فَيَ لَهِ، سُبْحَانَ اللَّهِ يَا عَبْدَ اللَّهِ، فَمَرَّ إِلَى أَهْلِكَ عَافَاكَ اللَّهُ! فَإِنَّهُ لَا يَصْلُحُ لَكَ الْجُلُوسُ عَلَى بَابِي، وَلَا أَحِلُّهُ لَكَ. فَقَامَ فَقَالَ: يَا أُمَّةَ اللَّهِ، مَا لِي فِي هَذَا الْمِصْرِ مَنْزِلٌ وَلَا عَشِيرَةٌ، فَهَلْ لَكَ إِلَى أَجْرٍ وَمَعْرُوفٍ، وَلَعَلِّي مُكَافِئُكَ بِهِ بَعْدَ الْيَوْمِ؟ فَقَالَتْ: يَا عَبْدَ اللَّهِ وَمَا ذَاكَ؟ قَالَ: أَنَا مُسْلِمٌ بِنُ عَقِيلٍ، كَذَبَنِي هَؤُلَاءِ الْقَوْمِ وَعَرَوْنِي. قَالَتْ: أَنْتَ مُسْلِمٌ؟! قَالَ: نَعَمْ. قَالَتْ: ادْخُلْ، فَادْخَلَتْهُ بَيْتًا فِي دَارِهَا غَيْرَ الْبَيْتِ الَّذِي تَكُونُ فِيهِ، وَفَرَشَتْ لَهُ، وَعَرَضَتْ عَلَيْهِ الْعِشَاءَ...^٩

• مسلم، چون دید شب شده و جز سی نفر با او کسی نمانده، به سمت درهای کِنده به راه افتاد و وقتی به آن درها رسید، ده نفر باقی مانده بودند و از مسجد که خارج شد، دیگر کسی با او نبود. توجه کرد. دید کسی نیست تا به او راه را نشان دهد و او را به خانه ای ببرد و اگر دشمن بر او حمله کرد، با او همدردی نماید و از او دفاع کند. همان گونه سرگردان در کوچه های کوفه می گشت و نمی دانست کجا می رود، تا به خانه های بنی جبَله (از قبیله کِنده) رسید. رفت تا به در خانه زنی رسید که نامش طُوعه بود. آن زن، کنیز اشعث بن قیس بود و چون از او بچه دار شده

^٩ تاریخ طبری/ ج ٥ ص ٣٧١، الإرشاد شیخ مفید/ ج ٢ ص ٥٤.

بود، او را آزاد کرده بود. آن گاه اَسیدِ حضرمی، با او ازدواج کرد و فرزندی به نام بلال از او داشت. بلال به همراه مردم، بیرون رفته بود و مادرش بر در ایستاده بود و انتظارش را می کشید. پسر عقیل بر زن، سلام کرد و زن، جواب داد. مسلم به زن گفت: بنده خدا! به من، قدری آب بده. زن رفت و برایش آب آورد. مسلم، همان جا نشست. زن، ظرف آب را بُرد و باز گشت و گفت: مگر آب نخوردی؟ مسلم گفت: چرا. زن گفت: پس نزد خانوادهات باز گرد. مسلم، سکوت کرد. زن، دو مرتبه حرف هایش را تکرار کرد. باز مسلم، سکوت کرد. آن گاه زن گفت: به خاطر خدا باز گرد، سبحان الله! ای بنده خدا! خدا، سلامتت بدارد! نزد خانوادهات باز گرد. شایسته نیست بر در خانه من بنشین و من، این کار را روا نمی دارم. مسلم برخاست و گفت: ای بنده خدا! من در این شهر، خانه و خانواده ای ندارم. آیا می خواهی پاداشی ببری و کار نیکی انجام دهی؟ شاید در آینده بتوانم جبران کنم. زن گفت: ای بنده خدا! جریان چیست؟ گفت: من، مسلم بن عقیل هستم. این مردم به من دروغ گفتند و مرا فریفتند. زن گفت: تو مسلم هستی؟ گفت: آری. زن گفت: داخل خانه شو. و او را داخل اتاقی غیر از اتاق نشیمن خود کرد و فرشی برایش انداخت و برایش شام برد.

- كَانِ ابْنُهَا [أَيُّ ابْنِ طَوْعَةَ] مَوْلَى لِمُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ، فَلَمَّا عَلِمَ بِهِ [أَيُّ يَمْسُلِمٍ] الْغُلَامُ، انْطَلَقَ إِلَى مُحَمَّدٍ فَأَخْبَرَهُ، فَانْطَلَقَ مُحَمَّدٌ إِلَى عُبَيْدِ اللَّهِ فَأَخْبَرَهُ^{۱۰}
- پسر طوعه، از یاران محمد بن اشعث بود و چون از وجود مسلم باخبر شد، نزد محمد آمد و به وی گزارش داد و محمد هم به سرعت نزد عبید الله رفت و به وی خبر داد.

شورش به خانه طوعه و سنگباران کردن و آتش زدن خانه

- أَمْرَ ابْنِ زِيَادٍ خَلِيفَتَهُ عَمْرُو بْنِ حَرْبِثِ الْمَخْزُومِيَّ أَنْ يَبْعَثَ مَعَ مُحَمَّدِ بْنِ الْأَشْعَثِ ثَلَاثِمِئَةَ رَجُلٍ مِنْ صَنَائِدِ أَصْحَابِهِ، فَرَكِبَ مُحَمَّدُ بْنُ الْأَشْعَثِ حَتَّى وَافَى الدَّارَ الَّتِي فِيهَا مُسْلِمُ بْنُ عَقِيلٍ، فَسَمِعَ مُسْلِمٌ وَقَعَ حَوَافِرِ الْخَيْلِ وَ أَصْوَاتِ الرِّجَالِ، فَعَلِمَ أَنَّهُ قَدْ آتَى، فَبَادَرَ مُسْرِعًا إِلَى فَرَسِهِ، فَأَسْرَجَهُ وَ أَلْجَمَهُ

^{۱۰} تاریخ طبری: ج ۵ ص ۲۵۰؛ لهوف، سید بن طاووس: ص ۱۲۰

وَصَبَّ عَلَيْهِ دِرْعَهُ، وَاعْتَجَرَ بِعِمَامَتِهِ وَتَقَلَّدَ سَيْفَهُ، وَالْقَوْمُ يَرْمُونَ الدَّارَ بِالْحِجَارَةِ، وَيُلْهَبُونَ النَّارَ فِي هَوَارِي الْقَصَبِ، فَتَبَسَّمَ مُسْلِمٌ ثُمَّ قَالَ: يَا نَفْسِي! اخْرُجِي إِلَى الْمَوْتِ الَّتِي لَيْسَ مِنْهُ مَحِيصٌ وَلَا مَحِيدٌ. ثُمَّ قَالَ لِلْمَرْأَةِ: رَحِمَكَ اللَّهُ وَجَزَاكِ خَيْرًا، اَعْلَمِي إِنِّي ابْتَلَيْتُ مِنْ قَبْلِ ابْنِكَ، فَافْتَحِي الْبَابَ، فَفَتَحَتْهُ، وَخَرَجَ مُسْلِمٌ فِي وُجُوهِ الْقَوْمِ كَالْأَسَدِ الْمُغْضَبِ، فَجَعَلَ يُضَارِبُهُمْ بِسَيْفِهِ حَتَّى قَتَلَ جَمَاعَةً^{١١}

• ابن زیاد به جانشین خود، عمرو بن حرث مخزومی، دستور داد که سیصد مرد دلاور را از یاران خود، به همراه محمد بن اشعث بفرستد. محمد بن اشعث، سوار شد و به خانه ای که مسلم در آن بود، رسید. مسلم، صدای سُم اسبان و سر و صدای مردان را شنید و دانست که به سراغش آمده‌اند. با سرعت به سمت اسبش رفت و آن را زین کرد و زره پوشید و عمامه بر سر نهاد و شمشیر به کمر بست. سپاهیان، خانه را سنگباران می‌کردند و با نی‌های آتش گرفته، آتش می‌افکندند. مسلم، لیخندی زد و گفت: ای جان! به سمت مرگ بشتاب که از آن، چاره و گریزی نیست. آن گاه به زن گفت: خدا، تو را رحمت کند و به تو پاداش خیر دهد! بدان که من از جانب پسرت، گرفتار شدم. در خانه را بگشا. زن، در را گشود و مسلم مانند شیر خشمگین در برابر سپاهیان، قرار گرفت و با شمشیر بر آنان حمله برد و گروهی را کُشت.

جریان آتش زدن درب خانه حضرت زهرا و اهانت به ایشان از زبان خلیفه دوم

• ... إِنْ لَمْ يَخْرُجْ جِئْتُ بِالْحَطَبِ أَضْرَمْتُهَا نَارًا عَلَى أَهْلِ هَذَا الْبَيْتِ وَأُحْرِقُ مَنْ فِيهِ وَآخَذْتُ سَوْطًا قُنْفُذٍ فَضَرَبْتُ...^{١٢}

• گفتم: اگر علی بیرون نیاید هیزم فراوانی می آورم و خانه را با هر که در آن است می سوزانم تا اینکه برای بیعت بیاید. پس تازیانه قنفذ را گرفته بر او زدم

^{١١} مقتل الحسين عليه السلام خوارزمی: ج ١ ص ٢٠٨

^{١٢} بحار الانوار علامه مجلسی، جلد ٣٠ ص ٢٩٤

اصابت سنگ و تیر به مسلم بن عقیل و شباهت های مسلم بن عقیل با حضرت سید الشهدا

- وَجَلَّ يُقَاتِلُ حَتَّى أَثْحِنَ بِالْجِرَاحِ وَضَعَفَ عَنِ الْقِتَالِ، وَتَكَاثَرُوا عَلَيْهِ فَجَعَلُوا يَرْمُونَهُ بِالنَّبْلِ وَالْحِجَارَةِ، فَقَالَ مُسْلِمٌ: وَيَلِكُمْ! مَا لَكُمْ تَرْمُونَنِي بِالْحِجَارَةِ كَمَا تَرْمَى الْكُفَّارُ، وَأَنَا مِنْ أَهْلِ بَيْتِ الْأَنْبِيَاءِ الْأَبْرَارِ؟! وَيَلِكُمْ! أَمَا تَرَعُونَ حَقَّ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَذُرِّيَّتِهِ؟^{۱۳}
- مسلم بن عقیل به نبرد، ادامه داد تا جراحات های سنگینی بر او وارد شد و از جنگیدن ناتوان شد. جمعیت بر او یورش بردند و با تیر و سنگ بر او می زدند. مسلم گفت: وای بر شما! آیا به سویم سنگ، پرتاب می کنید — آن گونه که به کفار، سنگ می زنند —، در حالی که من از خانواده پیامبران ابرارم؟ آیا حق پیامبر را در باره خاندانش پاس نمی دارید؟

وجه شباهت مسلم با امام حسین ع

- وَبَقِيَ وَحْدَهُ وَقَدْ أَثْحِنَ بِالْجِرَاحِ فِي رَأْسِهِ وَبَدَنِهِ فَجَعَلَ يَضَارِبُهُمْ بِسَيْفِهِ وَهُمْ يَتَفَرَّقُونَ عَنْهُ يَمِينًا وَشِمَالًا^{۱۴}
- امام حسین ع از زخم های تن و سرش سنگین شده و تنها مانده بود، آنان را با شمشیر می زد و آنها، از چپ و راست او می گریختند.
- فَوَقَفَ [الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ] وَقَدْ ضَعُفَ عَنِ الْقِتَالِ، أَتَاهُ حَجَرٌ عَلَى جِبْهَتِهِ هَشَمَهَا ثُمَّ أَتَاهُ سَهْمٌ لَهُ ثَلَاثُ شُعَبٍ مَسْمُومٌ فَوَقَعَ عَلَى قَلْبِهِ...^{۱۵}

^{۱۳} الفتوح ابن اعثم کوفی: ج ۵ ص ۵۳.

^{۱۴} الإرشاد شیخ مفید ج ۲ ص ۱۱۱، [إعلام الوری طبرسی ج ۱ ص ۴۶۸، روضه الواعظین ابن قتال نیشابوری، ص ۲۰۸]:

^{۱۵} مثير الأحزان ابن نما حلی ص ۷۳

- امام حسین ع که بر اثر نبرد کم توان شده بود ایستاد. سنگی به پیشانی اش خورد و آن را شکست. سپس تیر سه شاخه مسمومی آمد و بر قلبش نشست.

«أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (هود، ۱۸)

بسم الله الرحمن الرحيم

شب دوم: عزت جامعه؛ موانع عزت: ۱- ترس

اشاره:

ما از لحاظ تربیتی، تحت تأثیر عاملی قوی‌تر از خانواده، یعنی جامعه هستیم، بر این اساس، انبیاء برای تزکیه و تربیت افراد، اول سراغ تغییر فضای جامعه می‌روند. ما باید حساسیت نسبت به جامعه را از دوران دبستان تمرین کنیم. بعد از شکل‌گیری روحیه جمعی و حساسیت نسبت به جامعه نوبت می‌رسد به اینکه سخن از عزت جامعه به میان بیاید. عزت جامعه در دست چه کسی است؟ سیاسیون. حال باید دید که عزت جامعه را دست چه سیاسیونی می‌دهیم؟ ترس سیاسیون مانع جدی برای عزت جامعه هست. سیاست‌مدار ترسو، عزت شکن هست. هم خودش می‌ترسد و از این بدتر جامعه را ترسو بار می‌آورد. عزت نبود، منافع هم تأمین نمی‌شود.

دلایل اهمیت حساس بودن ما نسبت به جامعه

۱. نقش تربیتی جامعه در شکل‌گیری شخصیت ما و فرزندان ما

- عوامل مختلفی در «تربیت» و شکل‌گیری شخصیت ما مؤثر هستند. گاهی این عوامل «بیرونی» هستند و گاهی این عوامل «درونی». «خانواده» اولین نهادی است که هم از بیرون و هم از درون، در تربیت ما و فرزندان ما مؤثر هستند.
- اما آیا قوی‌تر از خانواده هم عاملی هست که تأثیرگذار بر تربیت ما باشد؟ بله «جامعه»^{۱۶}، جامعه‌ای که انسان در آن زندگی می‌کند، فوق‌العاده قوی‌تر از خانواده در شکل‌گیری شخصیت انسان مؤثر هست. فرمود: «مردم به زمانه‌ی خودشان شبیه‌ترند تا به پدرانشان؛ النَّاسُ بِيَمَانِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِآبَائِهِمْ.» (خصائص الأئمة ۱۱۵) این حاکی از قدرت جامعه دارد. حالا ما چقدر باید روی جامعه، برای تربیت و تزکیه خودمان و خانواده‌مان حساس باشیم؟
- جالب هست به شما بگویم اتفاقاً انبیاء هم به‌عنوان مریبان جامعه که به دنبال اصلاح و تزکیه بودند اول سراغ جامعه می‌رفتند. به قول مقام معظم رهبری انبیاء نیامده‌اند فرد فرد مردم را تزکیه کنند، مدرسه بازی و موعظه کاری و تربیت فردی، کار انبیاء نیست، انبیاء محیط جامعه را مهیا می‌کنند.^{۱۷} پس ضرورت اول برای حساسیت نسبت به جامعه، تأثیرگذاری فوق‌العاده جامعه بر تربیت افراد هست.

^{۱۶} علامه طباطبایی: «وقتی تربیت و رشد اخلاق و غرائز در یک فرد انسان که ریشه و مبدأ تشکیل اجتماع است مؤثر واقع می‌شود که جو جامعه با آن تربیت معارضه نکند و گرنه از آنجایی که گفتیم قدرت نیروی جامعه، فرد را در خود مستهلک می‌کند، اگر اخلاق و غرائز جامعه با این تربیت ضدیت کند یا تربیت ما اصلاً مؤثر واقع نمی‌شود و یا آن قدر ناچیز است که قابل قیاس و اندازه‌گیری نیست» (ترجمه تفسیر المیزان، ج ۴، ص ۱۵۴)

^{۱۷} مقام معظم رهبری: «نه امام جعفر صادق (ع)، نه جدش پیغمبر اسلام (ص) و نه همه انبیای عالم، روششان این روش‌ها نبوده؛ مدرسه بازی و موعظه کاری و تربیت فردی، کار انبیاء نیست. انبیا فقط یک پاسخ دارند به این سوال، که چگونه می‌توان انسان‌ها را ساخت؟ چگونه می‌توان انسان‌ها را بر طبق الگوهای صحیح الهی تربیت کرد؟ یک جواب دارند، آن جواب این است، انبیا می‌گویند برای ساختن انسان باید محیط متناسب، محیط سالم، محیطی که بتواند او را در خود بپروراند، تربیت کرد و بس. انبیا می‌گویند دانه دانه نمی‌شود قالب گرفت کارخانه باید درست کرد. انبیا می‌گویند اگر بخواهیم ما یکی یکی آدم‌ها را درست کنیم شب می‌شود و عمر می‌گذرد جامعه لازم است، نظامی لازم است، باید در منگنه یک نظام، انسان‌ها به شکل دلخواه ساخته بشوند و بس، فقط همین و بس.» (طرح کلی اندیشه اسلامی در قرآن هدف‌های نبوت ص ۳۸۵). و «پیغمبر خدا برای چه می‌آید؟ گفتیم که پیغمبر می‌آید برای به تکامل رساندن انسان، می‌آید برای تخلق دادن انسان‌ها به اخلاق الله، می‌آید برای کامل کردن

۲. ما تکالیف اجتماعی داریم

- دلیل دوم برای حساس بودن نسبت به جامعه این هست که خداوند در «تکالیفی که بر عهده بندگان می‌گذارد، «جامعه» را لحاظ می‌کند. با ما برخورد «جمعی» می‌کند.
- بعضی‌ها باور ندارند که جدای از من، مایی هم داریم. می‌گویند به من چه که فلان اتفاق در جامعه افتاده است. اتفاقاً به شما ربط دارد، بالاخره ما، ما هستیم، این ما را زیاد جدی نمی‌گیرد. باید روی این ما به جای من خیلی کار کنیم.
- همان‌طور که ما «تکالیف فردی» داریم، «تکالیف اجتماعی» هم داریم. و بسیاری از اوقات ما فقط به خاطر اینکه «تکالیف اجتماعی» خودمان را زمین گذاشتیم چوب می‌خوریم. این قدر نمازخوان‌های که به جهنم می‌روند فقط به این دلیل که تکالیف اجتماعی خودشان را زمین گذاشتند.
- مردی پیر از عابد‌های بنی‌اسرائیل، مشغول نماز بود که دید دو طفل خروسی را گرفتند، و پرش را می‌کنند و آن خروس ناله و فریاد می‌کند، پس آن عابد همان‌طور مشغول نماز بود و آن حیوان

و به اتمام رساندن مکارم اخلاق آنچه که گفتیم مضمون احادیث است؛ بعثت لاتمم مکارم الاخلاق پیغمبر برای ساختن انسان می‌آید، برای به قوام رساندن این مایه ای که نامش انسان است، می‌آید. از چه راهی و از چه وسیله‌ای پیغمبر استفاده می‌کند برای ساختن انسان، چه جوری انسان‌ها را پیغمبر می‌سازد؟ مدرسه درست می‌کند؟ مکتب فلسفی درست می‌کند؟ پیغمبر صومعه و جایگاه عبادت درست می‌کند؟ گفتیم نه؛ پیغمبر برای ساختن انسان کارخانه انسان‌سازی درست می‌کند. پیغمبر ترجیح می‌دهد که ده سال بیست سال، دیرتر موفق بشود اما آنچه می‌سازد یک انسان و دو انسان و بیست انسان نباشد؛ کارخانه انسان‌سازی درست کند که به طور خودکار انسان کامل پیغمبر پسند تحویل بدهد. پس پیغمبر برای ساختن انسان‌ها و به قوام آوردن مایه انسان، از کارخانه انسان‌سازی استفاده می‌کند. کارخانه انسان‌سازی چیست؟ کارخانه انسان‌سازی، جامعه و نظام اسلامی ست. این جا آن نقطه پیچ، نقطه اساسی توجه و تکیه حرف است. همه می‌گویند پیغمبر انسان می‌خواهد بسازد همه می‌گویند پیغمبر برای تعلیم و تربیت می‌آید و همه این را می‌فهمند؛ آنچه باید فهمید، آنچه که با دقت باید فهمید این است که پیغمبر یکی یکی گوش انسان‌ها را نمی‌گیرد به کنج خلوتی ببرد در گوششان زمزمه مهر خدا بنوازد پیغمبرها مکتب علمی و فلسفی تشکیل نمی‌دهند تا یک مشت شاگرد درست کنند، این شاگردها را بفرستند تا مردم را در اقطار عالم هدایت کنند. پیغمبر کارش از این قرص و قائم‌تر استوارتر و ریشه دارتر است. چه کار می‌کند؟ یک کارخانه ای که از آن کارخانه جز انسان بیرون نمی‌آید می‌سازد و آن کارخانه، جامعه اسلامی است.» (طرح کلی اندیشه اسلامی جلسه ۲۳ ولایت ص ۵۱۵)

را نجات نداد و از بچه‌ها جلوگیری نکرد. پس خداوند به زمین وحی فرمود آن عابد را فرو بر و تا آخر دنیا فرو برد. امام صادق (ع) می‌فرماید تا الآن آن آقای نمازگزار دارد عذاب می‌کشد، نمازگزاری که نسبت به تکلیف اجتماعی خود بی‌تفاوت بود، حالا ببینید نمازخوان‌هایی که فریاد مظلوم، دلشان را تکان نمی‌دهد. خدا می‌خواهد چطور با آن‌ها برخورد کند؟ «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ (عَلَيْهِ السَّلَامُ)، قَالَ: كَانَ رَجُلٌ شَيْخٌ نَاسِكٌ يُعْبُدُ اللَّهَ فِي بَنِي إِسْرَائِيلَ، فَبَيْنَا هُوَ يُصَلِّي وَ هُوَ فِي عِبَادَتِهِ، إِذْ بَصُرَ بِغَلَامَيْنِ صَبِيَّيْنِ، قَدْ أَخَذَا دِيكًا وَ هُمَا يَنْتِفَانِ رِيشَهُ، فَأَقْبَلَ عَلَى مَا هُوَ فِيهِ مِنَ الْعِبَادَةِ، وَ لَمْ يَنْهَهُمَا عَنْ ذَلِكَ، فَأَوْحَى اللَّهُ إِلَيْهِ الْأَرْضُ: أَنْ سِيخِي بَعْدِي، فَسَاحَتْ بِهِ الْأَرْضُ، فَهُوَ يَهْوِي فِي الدَّرْدُورِ أَبَدَ الْأَيِّدِينَ وَ دَهْرَ الدَّاهِرِينَ.» (امالی طوسی، ص ۶۷۰)

• بسیاری از اوقات معصیت‌های ما «ترک تکالیف اجتماعی» هست. اما نمی‌دانم چرا وقتی معصیت ترک تکالیف اجتماعی را انجام می‌دهیم دچار حس گناه و معصیت نمی‌شویم. پیامبر فرمود: «مُسْلِمَانٌ نَيْسَتْ كَسَى كَه شِبَانِه رُوز، اهتمام به امور مسلمین ندارد؛ مَنْ أَصْبَحَ لِأَيَّهْتُمْ بِأُمُورِ الْمُسْلِمِينَ فَلَيْسَ بِمُسْلِمٍ» (کافی، ج ۳، ص ۴۱۷) آیا واقعاً زمانی که ما نسبت به جامعه بی‌تفاوت بودیم، حس می‌کنیم از مسلمانی خارج شدیم؟ بوی کفر را از وجود خودمان به خاطر زمین گذاشتن تکالیف اجتماعی خودمان احساس می‌کنیم؟ چشم‌ت را باز کردی باید بگردی ببینی چه خبر از جامعه؟ در جامعه چه اتفاقی افتاده است؟ من چه تکلیفی نسبت به جامعه‌ام دارم؟ این طوری نباشی، فرمود مسلمان نیستی. این دین ماست. دین اجتماعی، آیه الله شاه‌آبادی استاد عرفان امام که حضرت امام کمتر از «روحی فدا» برای ایشان نمی‌گفتند. می‌فرمود مشکل جامعه اسلامی که این‌همه گرفتاری دارد این هست که دین را انفرادی توضیح داده‌اند. ما به دین انفرادی بسنده کرده‌ایم.^{۱۸}

^{۱۸} آیه الله شاه‌آبادی: «مدت زمانی است که مملکت اسلامی مبتلا به امراض مزمنه و مهلکه شده است. در این موقع مشاهده می‌شود که جمعی از متدینین در محافل و مجالس اظهار دردمندی و تأسف بر اسلام می‌نمایند ولی غافل از اینکه باید درد را معالجه نمود و مذاکره مرض و تعداد آن، معالجه درد نخواهد بود و چون راه علاج، بعد از دانستن سبب مرض است، پس اگر نظر عمیقانه بفرمایی، می‌یابی که اسباب مرضه چند چیز است: غرور (مسلمین به حقیقت خود) که منشاء تحویل دادن میدان دعوت است به معاندین، و موجب قناعت نمودن به اسلام انفرادی و ترک تبلیغات و امر به معروف و نهی از منکر شده... خلاصه، قرآن مجید با

امام حسین (ع)، فدای تکلیف اجتماعی نه فردی

• امام حسین (ع) فدای تکلیف اجتماعی اش شد و گر نه امام حسین (ع) خودش که نماز می خواند، خودش که عبادت می کرد، پس چرا حرکت کرد؟ چون احساس تکلیف کرد نسبت به جامعه و فرمود: «من می خواهم این جامعه را اصلاح کنم.»^{۱۹} و حاجیانی که در مکه با امام در این اصلاح و جراحی جامعه شرکت نکردند. از آن حاجی های جهنمی هستند. امام فریضه حج را رها کرد و اصلاً شروع نکرد چون اعمال حج از روز نهم ذی الحجه شروع می شود و حضرت روز هشتم ذی الحجه از مکه خارج شدند؛ اما حاجیانی که ماندند و به اصطلاح خودشان هم حج گزارند در واقع تکلیف اجتماعی خودشان یعنی «نصرت امام» را روی زمین گذاشتند. امام باقر (ع) به مردمی که اطراف خانه کعبه طواف می کردند، نگاهی کردند و فرمودند: دوران جاهلیت نیز به همین نحو طواف می کردند. تکلیف مردم به همین طواف خاتمه نمی شود. مردم مکلف اند که بعد از طواف خانه به خدمت ما کوچ کنند و مراتب وابستگی و مودت خود را اعلام کنند و نصرت و یاری خود را عرضه کنند. نگاه امام باقر (ع) به تلاوت این آیه پرداخت: «بار خدایا مردم به حج می آیند... دل های مردم را به سوی آنان هوای کن.» (عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: نَظَرَ إِلَى النَّاسِ يَطُوفُونَ حَوْلَ الْكَعْبَةِ فَقَالَ هَكَذَا كَانُوا يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ إِنَّمَا أَمْرُوا أَنْ يَطُوفُوا بِهَا ثُمَّ يَنْفِرُوا إِلَيْنَا فَيَعْلَمُونَ وَلَا يَتَّبِعُونَ وَمَوَدَّتْهُمْ وَبِعَرَضُوا عَلَيْنَا نَصْرَتَهُمْ ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ - فَاجْعَلْ أَقْدَةَ مِنَ النَّاسِ تَهْوَى إِلَيْهِمْ^{۲۰}). (کافی، ج ۱، ص ۳۹۲). نفرمود دل های آن ها را به سوی خانه خدا هوایی کن فرمود به سوی اهل بیت هوایی کن.^{۲۰} قبلش فرمود باید بعد از حج ببینند نصرت خودشان را به امام

اسلام انفرادی مناسبت ندارد، زیرا که قرآن نمی فرماید به تنهایی نماز کن، بلکه علاوه بر آن، تولید نمازگزار و اقامه صلوه را در عهده مسلمین گذارده...» (شذرات المعارف آیت الله محمدعلی شاه آبادی (ره) - ص: ۲۳ تا ۶۵)

^{۱۹} «إِنَّمَا حَرَجْتَ لِطَلَبِ الْإِصْلَاحِ فِي أُمَّةٍ جَدِي ص أُرِيدُ أَنْ أَمُرَ بِالْمَعْرُوفِ وَأَنْهَى عَنِ الْمُنْكَرِ وَأَسِيرَ بِسِيرَةِ جَدِّي وَ أَبِي» (بحار، ج ۴۴، ص ۳۳۹)

^{۲۰} «عَنْ الْفَضِيلِ بْنِ يَسَّارٍ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ ع قَالَ: نَظَرَ إِلَى النَّاسِ يَطُوفُونَ حَوْلَ الْكَعْبَةِ فَقَالَ هَكَذَا كَانُوا يَطُوفُونَ فِي الْجَاهِلِيَّةِ إِنَّمَا أَمْرُوا أَنْ يَطُوفُوا ثُمَّ يَنْفِرُوا إِلَيْنَا فَيَعْلَمُونَ وَلَا يَتَّبِعُونَ وَبِعَرَضُوا عَلَيْنَا نَصْرَهُمْ ثُمَّ قَرَأَ هَذِهِ الْآيَةَ فَاجْعَلْ أَقْدَةَ مِنَ النَّاسِ تَهْوَى إِلَيْهِمْ فَقَالَ أَلْ مُحَمَّدٍ أَلْ مُحَمَّدٍ ثُمَّ قَالَ إِلَيْنَا إِلَيْنَا.» (تفسیر عیاشی، ج ۲، ص ۲۳۴)

زمانشان عرضه کنند و بگویند ما حاضریم تو را کمک کنیم وگرنه این حج، حج نیست، خداوند روی جمع ما خیلی حساب باز کرده است آن قدری که «ولی خودش» را به ما سپرده است.^{۳۱} ولی خدا بدون مردم چه کاری از دستش برمی آید؟ علی بن ابی طالب هم مدیر جامعه باشد، بدون همراهی و همکاری مردم دستش بسته است. فرمود: «لَأَ رَأَى لِمَنْ لَأَ يُطَاعُ» (نهج البلاغه، خطبه ۲۷)

- جامعه برای خدا خیلی مهم است آن قدر که هم وقتی می‌خواهد تکلیف روی دوش مؤمنین بگذارد از خطاب جمعی به نام «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا؛ ای جماعت مؤمنین ای جامعه مؤمنین» استفاده می‌کند. در قرآن ۸۹ بار کلیت جامعه با لفظ «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا» خطاب شده است؛ و جالب اینجاست که این خطاب در مدینه هست علامه طباطبایی می‌فرماید تا شما در مکه بودید و جامعه نبودید سزاوار این خطاب نبودید. این یکی از وجوه برخورد جمعی خدا با ما است.
- یک نمونه عرض کنم از این خطاب‌های جمعی، خداوند در آیه ۲۰۰ سوره آل عمران دو تکلیف اجتماعی در مقابل یک تکلیف فردی بر عهده مؤمنین می‌گذارند. اول می‌فرماید به صورت فردی صبر کنید بعد می‌فرماید به صورت جمعی صبر کنید سپس می‌فرماید هم‌افزایی کنید یک جبهه مقاومت تشکیل دهید «یا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا اصْبِرُوا وَ صَابِرُوا وَ رَابِطُوا وَ اتَّقُوا اللَّهَ لَعَلَّكُمْ تُفْلِحُونَ» اول می‌فرماید تک‌تک صبر کنید، بعد می‌فرماید: «صَابِرُوا وَ رَابِطُوا» یعنی با هم صبر کنید و هم‌افزایی کنید؛ یعنی تو کمک کن، من بهتر صبر کنم. صبر اجتماعی و هم‌افزایی.
- بعضی‌ها فکر می‌کنند اگر هر کدام از ما، آدم‌های خوبی شویم، همه خوب می‌شوند؛ به هیچ وجه این طور نیست! گاهی ما می‌توانیم تک‌تکمان آدم‌های خوبی باشیم ولی در یک زندگی جمعی، نسبت به هم بی‌رحم باشیم. تک‌تک خوب بودن زیاد به درد نمی‌خورد!

^{۳۱} «وَ إِن يُرِيدُوا أَنْ يَخْدَعُوكَ فَإِنَّ حَسْبَكَ اللَّهُ هُوَ الَّذِي آتَاكَ بِنَصْرِهِ وَ بِالْمُؤْمِنِينَ» (الأنفال : ۶۲)

- تا وقتی باهم کار نکرده باشیم و در یک کار جمعی مستمر هم‌افزایی نکرده باشیم و همدیگر را تحمل نکرده باشیم، خوب بودن ما معلوم نمی‌شود. اگر ده نفر دورهم جمع شدیم، یک کارخانه یا مدرسه راه انداختیم و باهم، زندگی کردیم و کار کردیم، تازه خوبی ما خودش را نشان می‌دهد.
- فرمود: «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى» (مائده/۲) وقتی بخواهی خودسازی کنی، فقط مسئول خودت هستی، اما در جامعه‌سازی، باید رنج دیگران را هم تحمل کنی، مثلاً یکی کج‌فهمی می‌کند و دیگری نامردی می‌کند و تو نمی‌توانی قطع رابطه کنی. بالاتر از این، عیب‌های دیگران را هم به دوش بکشی! دانش‌آموزان می‌توانند در اردو، زندگی جمعی و حساسیت نسبت به جامعه را تجربه کنند، جمعی باهم زندگی کنند و عیب‌های همدیگر را ببپذیرند!

- نحوه برخورد خدا با گناه اجتماعی با فردی کاملاً متفاوت هست. امام صادق ع فرمود: «إِنَّ الْمُعْصِيَةَ إِذَا عَمِلَ بِهَا الْعَبْدُ سِرًّا لَمْ تَضُرْ إِلَّا عَامِلَهَا، وَإِذَا عَمِلَ بِهَا عَلَانِيَةً وَلَمْ يُغَيِّرْ عَلَيْهِ أُضْرَتْ بِالْعَامَّةِ؛ گناه را هرگاه بنده پنهانی مرتکب شود به کسی جز صاحب آن زبانی نمی‌زند و هرگاه آشکارا انجامش دهد و مردم او را منع نکنند، آن گناه به عموم مردم آسیب خواهد رساند». (ثواب الاعمال، ص ۲۶۱) بعضی از گناهان هست که به فرد ضربه می‌زند بعضی از گناهان هست به جامعه ضربه می‌زند. باید مقابل گناهان اجتماعی ایستاد. چون می‌دانی جامعه خیلی مهم هست. مثلاً چرا باینکه ترک نماز فرمود در حد و اندازه‌های کفر پیش می‌رود. ترک نماز حضرت فرمود بدتر از شراب‌خواری هست.^{۲۲} اما تا به حال با هیچ بی‌نمازی برخورد نشده است؛ اما کسی شراب‌خواری علنی کند جامعه اسلامی با او برخورد می‌کند؛ چون به جامعه ضرر زده است. بی‌حجاب هم همین‌طور هست. اگرچه بی‌نمازی خیلی بدتر از بی‌حجابی هست؛ اما چرا با بی‌حجابی برخورد می‌شود؟ چون بی‌حجاب، «آزادی روانی» جامعه را سلب می‌کند. به جامعه

۲۲ « قَالَ سَمِعْتُ أَبَا عَبْدِ اللَّهِ ع وَ سَأَلَ مَا بَالُ الزَّانِي لَا تُسَمِّيهِ كَافِرًا وَ تَارَكَ الصَّلَاةَ قَدْ سَمَّيْتَهُ كَافِرًا وَ مَا الْحُجَّةُ فِي ذَلِكَ فَقَالَ لَانَ الزَّانِي وَ مَا أَشْبَهَهُ إِنَّمَا يَفْعَلُ ذَلِكَ لِمَكَانِ الشَّهْوَةِ لِأَنَّهَا تَغْلِبُهُ وَ تَارَكَ الصَّلَاةَ لِأَنَّهَا اسْتِخْفَافًا بِهَا وَ ذَلِكَ لِأَنَّكَ لَا تَجِدُ الزَّانِي يَأْتِي الْمَرْأَةَ إِلَّا وَ هُوَ مُسْتَلْذٍ لِإِتْيَانِهِ إِيَّاهَا قَاصِدًا إِلَيْهَا وَ كُلُّ مَنْ تَرَكَ الصَّلَاةَ قَاصِدًا إِلَيْهَا فَلَيْسَ يَكُونُ قُصْدُهُ لَتَرْكِهَا اللَّذَّةَ فَإِذَا نَفَيْتَ اللَّذَّةَ وَقَعَ اسْتِخْفَافٌ وَ إِذَا وَقَعَ اسْتِخْفَافٌ وَقَعَ الْكُفْرُ» (کافی، ج ۲، ص ۳۸۶)

ضربه می‌زند. بعد فرمود: «وَ ذَلِكَ أَنَّهُ يُدَلُّ بِعَمَلِهِ دِينَ اللَّهِ وَ يَقْتَدِي بِهِ أَهْلُ عَدَاوَةٍ». (همان) چون گناه آشکار دهن کجی به دین هست و دلیل کردن دین هست و علاوه بر این دیگران هم احساس امنیت می‌کنند که گناه کنند.

۳. ما مقدرات جمعی داریم

- دلیل سوم برای اینکه ما لازم هست که نسبت به جامعه فوق‌العاده حساس و هوشیار باشیم، این است که همان‌طور که من و شما مقدرات فردی داری، مقدرات جمعی داریم؛ یعنی خداوند بخش مهمی از رزق و روزی ما و منافع ما را به‌صورت جمعی، نه فردی تأمین می‌کند. خداوند می‌فرماید اگر جامعه‌ای ایمان بیاورد و تقوایش کند. خدا برکات را از آسمان و زمین، بر این جامعه نازل می‌کند. «وَ لَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَ اتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» (الأعراف، ۹۶) حالا جامعه‌ای بی‌تقوایی کرد، چوبش را جمع می‌خورد. هرچند عده‌ای خوب هم در این جامعه باشند دیگر چه اهمیتی دارد. خشک و تر می‌سوزند.

نقش مدرسه در بیدار کردن حس جمعی فرزندان ما

- ما برای اینکه نسبت به جامعه حساس باشیم و احساس مسئولیت جمعی داشته باشیم باید از مدرسه شروع کنیم. در مدرسه باید زیاد این حرف طلایی را تکرار کنیم که «ما یک جمع هستیم». چطور بچه‌ها یک غیرتی دارند نسبت به اینکه پدر و مادر به آن‌ها می‌گویند ما یک خانواده هستیم. یا مثلا ما یک تیم هستیم، چنین حسی را باید بچه‌ها در جمع خودشان داشته باشند. من نداریم همه ما هستیم. ما اشتباه کردیم، ما پیروز شدیم، ما شکست خوردیم.. قهرمان برنامه عصر جدید خانمی هست که با شن نقاشی می‌کرد. بعد یکی از خصوصیات خوبی که مجری برنامه در توضیح این شخصیت می‌گفت این بود که وقتی رقیبانش می‌باختند برای شکست آنها اشک می‌ریخت. چه روح بزرگی پیدا کرده درد دیگران را درد خودش می‌داند. ما را می‌فهمد. ورزش‌های جمعی کمی تا قسمتی چنین روحیه‌ای را تقویت می‌کند.

تشویق و تنبیه جمعی جایگزین تشویق و تنبیه فردی

- در مدرسه به جای تشویق و تنبیه فردی، می‌توانیم تشویق و تنبیه جمعی داشته باشیم. بچه‌ها را به گروه‌های کوچک تقسیم کنیم بعد هر کسی خطا کرد فقط او را تنبیه نمی‌کنیم، بگوییم جمع شما را تنبیه می‌کنیم. البته کلاً تشویق و تنبیه زیاد و معین و فوری خوب نیست، به شخصیت فرد ضربه می‌زند اما بهترین جایگزین که کمترین آسیب را دارد تشویق و تنبیه جمعی است. بچه‌ها نسبت به همدیگر حساس می‌شوند. احساس مسئولیت می‌کنند این حساس مسئولیت از سر محبت، موجب می‌شود خطای دیگران را خطای خودشان حساب می‌کنند. در چنین جامعه‌ای مثل آب خوردن می‌توان امر به معروف و نهی از منکر را جا انداخت. دیگر اگر با شرایط امر به معروف و نهی از منکر کردی به تو نمی‌گوید به تو چه! اگر امر به معروف کردی احساس می‌کند گلی به او هدیه کردی اگر نهی از منکر کردی مثل این هست که مانعی جلوی پایش بوده نزدیک بوده زمین بخورد به او تذکر می‌دهی تازه کلی از شما تشکر می‌کند. اگر این طور نیست معلوم هست که در خانه و مدرسه به درستی شخصیت اجتماعی او شکل نگرفته است.
- این روش تربیتی خدا هست که گاهی و بلکه بسیاری از اوقات به صورت جمعی بندگانش را تشویق یا تنبیه می‌کند. «خداوند متعال به شعیب پیامبر وحی فرمود که: من صد هزار نفر از مردم تو را عذاب خواهم کرد: چهل هزار نفر بدکار را، شصت هزار نفر از نیکانشان را. شعیب عرض کرد: پروردگارا! بدکاران سزاوارند اما نیکان چرا؟ خداوند عزوجل به او وحی فرمود که: آنان با گنه‌کاران راه آمدند و به خاطر خشم من به خشم نیامدند؛ اَوْحَى اللَّهُ إِلَى شُعَيْبِ النَّبِيِّ أَنِّي مُعَذِّبٌ مِّنْ قَوْمِكَ مَائَةَ أَلْفٍ أَرْبَعِينَ أَلْفًا مِنْ شِرَارِهِمْ وَ سِتِّينَ أَلْفًا مِنْ خَيْرِهِمْ فَقَالَ يَا رَبِّ هؤُلَاءِ الْأَشْرَارُ فَمَا بَالُ الْأَخْيَارِ فَأَوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَيْهِ دَاهِنُوا أَهْلَ الْمَعَاصِي وَ لَمْ يَغْضَبُوا لَغَضَبِي» (کافی، ج ۵، ص ۵۶).
- امام صادق (ع) می‌فرماید: «خداوند صدقه‌سر نمازخوان‌ها، بلا و تنبیه را از سر بی‌نمازها برمی‌دارد. خدا به خاطر زکات دهنده‌ها بلا را از سر کسانی که زکات نمی‌دهند برمی‌دارد و ...؛ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: إِنَّ اللَّهَ لَيُدْفَعُ بِمَنْ يُصَلِّي مِنْ شَيْعَتِنَا عَمَّنْ لَا يُصَلِّي مِنْ شَيْعَتِنَا وَ لَوْ أَجْمَعُوا عَلَى تَرْكِ الصَّلَاةِ لَهَلَكُوا وَ إِنَّ اللَّهَ لَيُدْفَعُ بِمَنْ يُزَكِّي مِنْ شَيْعَتِنَا عَمَّنْ لَا يُزَكِّي وَ لَوْ أَجْمَعُوا عَلَى تَرْكِ الزَّكَاةِ

لَهْلَكُوا وَ إِنَّ اللَّهَ لَيَدْفَعُ بِمَنْ يَحِجُّ مِنْ شَيْعَتِنَا عَمَّنْ لَا يَحِجُّ وَ لَوْ أَجْمَعُوا عَلَيَّ تَرَكَ الْحِجَّ لَهْلَكُوا وَ هُوَ قَوْلُ اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ «وَ لَوْ لَا دَفَعَ اللَّهُ النَّاسَ بَعْضَهُمْ بِبَعْضٍ لَفَسَدَتِ الْأَرْضُ وَ لَكِنَّ اللَّهَ ذُو فَضْلٍ عَلَيَّ الْعَالَمِينَ» (بقره، ۲۵۱) فَوَاللَّهِ مَا نَزَلَتْ إِلَّا فِيكُمْ وَ لَا عَنِّي بِهَا غَيْرُكُمْ» (کافی، ج ۲، ص ۴۵۱).
اینها نمونه هایی از برخورد جمعی خدا با ماست.

نظارت بچه‌ها بر روی یکدیگر، جایگزین حضور و غیاب که نظارت از بالا به پایین است

- در مدرسه به جای حضور و غیاب که نظارت از بالا به پایین هست. نظارت بچه‌ها بر روی یکدیگر را می‌شود فعال کرد.^{۳۳} هر کسی غائب بود دانش آموزان دیگر پیگیر شوند که چرا غیبت کرد؟ البته این پیگیری از سر دلسوزی هست. فرمود مثل حیوانات که سر در آخور می‌کنند و به بقیه حیوانات کاری ندارند نباشید. این حالت، حالت آدم‌های بد هست. هر بار صاحب چراگاه یکی از این چهارپایان را به کشتارگاه می‌برد و ذبح می‌کند و بقیه هم بی تفاوت هستند. «إِنَّ بَعْدَ اثْتَلَاَفٍ قُلُوبِ الْفُجَّارِ إِذَا التَّقْوَا- وَ إِنُّ أَظْهَرُوا التَّوَدُّدَ بِالسَّنِيَتِهِمْ- كَبُعْدِ الْبِهَائِمِ مِنَ التَّعَاطُفِ وَ إِنُّ طَالَ اَعْتِنَاَفَهَا عَلَيَّ مَذُودٍ وَاحِدٍ.» (تحف العقول: ۳۷۳)
- جالب اینجاست که بعضی‌ها برای «زندگی چراگاهی» چه کلاسی هم قائل اند! بعضی بچه‌ها سر کلاس می‌روند ولی به بچه‌های دیگر اصلاً کاری ندارند. ارتباط نمی‌گیرند. درحالی که بچه‌ها باید به هم کار داشته باشند. همه بچه‌ها به او زنگ بزنند، بگویند فلانی چرا امروز نیامدی غیبت کردی؟ یکی بگوید اگر مشکلی داری حل کنیم. دیگری بگوید من حاضر درس امروز را برایت بگویم. این طوری برخورد کردن، مدل‌های تمرین زندگی جمعی است. حالا یک نفر در حیاط مدرسه زباله ریخته، همه احساس مسئولیت کنند بروند زباله را بردارند بگویند اینجا محل زندگی ماست. تحمل نمی‌کنیم این طور کثیف و آلوده باشد.

^{۳۳} «وَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ وَ يُقِيمُونَ الصَّلَاةَ وَ يُؤْتُونَ الزَّكَاةَ وَ يُطِيعُونَ اللَّهَ وَ رَسُولَهُ أُولَئِكَ سِيرَاحَهُمُ اللَّهُ إِنَّ اللَّهَ عَزِيزٌ حَكِيمٌ» (التوبة، ۷۱)

جلوه‌های اجتماعی دین | پیامبر در مدینه مردم را به گروه‌های ده نفر تقسیم کردند

- ما باید در جمع‌های کوچک تمرین کنیم تا روحیه جمعی پیدا کنیم. دین ما دینی است که خیلی اجتماعی هست و به جامعه می‌پردازد. علامه طباطبایی تعبیری دارد عجیب هست می‌فرماید اسلام تنها دینی است که این قدر اجتماعی است. اسلام در تمام شئونش اجتماعی هست حتی در عبادات فردی هم روحی از اجتماعی بودن در آن دمیده شده است.^{۲۴} پیامبر روز اول ۱۲ رئیس انتخاب کرد نام این‌ها شد نقباء، بعد مردم مدینه را به گروه‌های ده نفر تقسیم کرد. نام این گروه‌ها زبردست این‌ها شد «عریف». از روز اول پیامبر تیم تشکیل داد. بعد این‌ها هر کدام سر گروهی داشتند که مشکلات خودشان را با مافوق خودشان مطرح می‌کردند و حل می‌کردند.^{۲۵}
- الآن صهیونیسم‌ها که در جهان مسلط هستند از این مدل کارها را از کودکی آموزش می‌بینند. دهکده‌ای دارند به نام «دهکده اشتراکی» بعد آنجا به بچه‌ها آموزش می‌دهند که هر کسی به اندازه توان خودش کار می‌کند و به اندازه نیازش از درآمد عمومی استفاده کند. همه چیز در این دهکده، مال همه اهالی آن جامعه است و درعین حال، مال هیچ‌یک از آنان نیست.^{۲۶}

سبک زندگی اسلامی، مبتنی بر جمع و جامعه‌پذیری

- درحالی که اساس فکر کار جمعی، در سبک زندگی اسلامی، هست. برای دیگران بودن، دلسوزی برای دیگران، خیرخواهی برای دیگران، پیامبر سه بار فرمود: «دین خیرخواهی است، دین

^{۲۴} علامه طباطبایی: «هیچ شکی نیست در اینکه اسلام تنها دینی است که بنیان خود را بر اجتماع نهاده و این معنا را به صراحت اعلام کرده و در هیچ شانی از شؤون بشری مساله اجتماع را مهمل نگذاشته رابطه ای که اسلام بین فرد و اجتماع قائل است در هیچ دینی و ملتی سابقه ندارد. هویت و شخصیت مستقل برای اجتماع در اسلام قائل شده است... اسلام مهم ترین احکام و شرایع خود از قبیل حج و جهاد و نماز و انفاق را و خلاصه تقوای دینی را بر اساس اجتماع قرار داد. اسلام تمامی شؤونش اجتماعی است»

^{۲۵} المبسوط، طوسی، ج ۲، ص ۷۵؛ المبسوط، سرخسی، ج ۱۰، ص ۲۷؛ تذکرة الفقهاء، حلی، ج ۹، ص ۲۷۰؛ المجموع، نووی، ج ۱۹، ص ۲۸۰. در سال نهم هجری (سال وفود) نیز رسول خدا ص برای گروه‌های ده نفر پرچم می‌نهاد، مانند وفد بنی عبس؛ رک: الطبقات الکبری، ج ۱، ص ۲۹۶؛ تاریخ مدینه دمشق، ج ۲۱، ص ۳۵۹؛ سبل الهدی و الرشاد، ج ۶، ص ۳۵۷.

^{۲۶} ویکی پدیا ذیل واژه کیوتوص به معنای تعاون

خیرخواهی است، دین خیرخواهی است. گفتند برای چه کسی ای رسول خدا! فرمودند: برای خدا و رسولش و کتاب خدا و امامان مسلمانان و برای مؤمنین و آحاد جامعه؛ **إِنَّ الدِّينَ النَّصِيحَةُ** إِنَّ الدِّينَ النَّصِيحَةُ قَالَوا لِمَنْ يَا رَسُولَ اللَّهِ قَالَ لِلَّهِ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِكِتَابِهِ وَ أُمَّةِ الْمُسْلِمِينَ وَ الْمُؤْمِنِينَ وَ عَامَتِهِمْ. (روضه الواعظین، ج ۲، ص ۴۲۴)

- بعد یکی از ثمرات این دلسوزی می‌دانید چیست؟ حضرت فرمود: «برای هیچ مسلمانی حلال نیست که به برادر مسلمانش کالایی را بفروشد که می‌داند در آن عیبی است مگر آن که آن را بیان کند و برای دیگرانی که آن عیب را می‌دانند و شاهد خرید خریدار و بی‌خبری وی از عیب هستند، پوشاندن آن عیب از وی جایز نیست. **عَنِ النَّبِيِّ ص أَنَّهُ قَالَ: الدِّينُ النَّصِيحَةُ وَ أَنَّهُ قَالَ لَا يَحِلُّ لِمُسْلِمٍ أَنْ يَبِيعَ مِنْ أَخِيهِ بَيْعًا يَعْلَمُ فِيهِ عَيْبًا إِلَّا بَيْنَهُ وَ لَا يَحِلُّ لِغَيْرِهِ إِنْ عَلِمَ ذَلِكَ الْعَيْبَ أَنْ يَكْتُمَهُ عَنِ الْمُشْتَرِي إِذَا أَرَاهُ اشْتَرَاهُ وَ لَمْ يَعْلَمْ بِهِ.**» (دعائم الاسلام، ج ۲، ص ۴۷)؛ یعنی می‌شود جامعه ما به چنین روحیه جمعی دست پیدا کند؟ ضرر دیگران را ضرر خودش بداند؟ منفعت دیگران را منفعت خودش ببیند؟ اگر این طوری بود ما در بحران‌های اقتصادی این‌همه مشکل داشتیم؟

سبک زندگی غربی فردگرا است نه جمع‌گرا | تمدن غرب، دعوت به فردیت می‌کند

- آدم‌ها در غرب تنها هستند. دولت انگلیس وزیر جدیدی را با عنوان "وزیر امور تنهایی" منصوب کرده که به گفته نخست‌وزیر این کشور با هدف رسیدگی به "واقعیت تلخ زندگی مدرن" صورت گرفته است.^{۳۷}
- «سبک زندگی غربی»، مبتنی هست بر «فردگرایی»، جامعه را نابود کردند، بعد جامعه که نابود شد هرکسی به زندگی خودش پرداخت، به دیگری کاری نداشت، اشراری مثل نظام سرمایه‌داری بر سرشان مسلط می‌شود. بزرگ‌ترین منافع که منافع ملی هستند را مثل آب خوردن به تاراج

^{۳۷} خبرگزاری ایسنا، خبر شماره ۹۶۱۰۲۷۱۴۹۳۶

می‌برند. اگر جامعه، جامعه نشد به معنای حقیقی کلمه این «منافع ملی» در دست اشراری قرار می‌گیرد که با آن‌ها بزرگ‌ترین جنایات را علیه ملت‌ها انجام می‌دهند و از دست کسی هم کاری بر نمی‌آید.

اباعبدالله شهید اصلاح جامعه

• اباعبدالله الحسین در جامعه‌ای قرار گرفت که نسبت به جامعه حساسیت وجود نداشت. فرمود: «أَ لَا تَرَوْنَ أَنَّ الْحَقَّ لَا يَعْمَلُ بِهِ وَ أَنَّ الْبَاطِلَ لَا يُتَنَاهَى عَنْهُ، لِيَرْغَبَ الْمُؤْمِنُ فِي لِقَاءِ اللَّهِ مُحِقًّا، فَإِنِّي لَا أَرَى الْمَوْتَ إِلَّا سَعَادَةً وَ لَا الْحَيَاةَ مَعَ الظَّالِمِينَ إِلَّا بَرَمًا؛ آیا نمی‌بینید که به‌حق عمل نمی‌شود و از باطل، جلوگیری نمی‌شود؟ [در چنین وضعی] مؤمن باید در راه حق، در اشتیاق دیدار خدا (مرگ) باشد. من، مرگ را جز سعادت و زندگی با ستمکاران را جز ملالت، نمی‌بینم» (تاریخ الطبری، ج ۵ ص ۴۰۳)

• وضعیت جامعه به‌گونه‌ای شد که به‌حق عمل نمی‌شود از باطل نهی نمی‌شود در چنین وضعیتی من حسین(ع) حاضر نیستم در چنین جامعه‌ای زندگی کنم، نه حسین بن علی(ع) بلکه مؤمن سزاوار هست که از خدا مرگ بخواهد. جامعه‌ای که حساس به اتفاقاتی که در جمع خودش نیست جامعه‌ای مرده‌ای است.

• یک سال قبل از کربلا، اباعبدالله خواص جامعه که حدود ۴۰۰ نفر بودند را در منا جمع کردند با آن‌ها حرف زدند، وضعیت جامعه را برای آن‌ها ترسیم کردند تکالیف اجتماعی آن‌ها را یادآور شدند اما متأسفانه بعدش هر کسی رفت سراغ زندگی خودش.^{۲۸} اما حسین به علی(ع) زندگی

^{۲۸} «فَلَمَّا كَانَ قَبْلَ مَوْتِ مَعَاوِيَةَ بَسَنَةَ حَجَّ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَبَّاسٍ وَ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ [مَعَهُ] فَجَمَعَ الْحُسَيْنِ عَ بَنِي هَاشِمٍ رِجَالَهُمْ وَ نِسَاءَهُمْ وَ مَوَالِيَهُمْ وَ شَبِيعَتَهُمْ مِنْ حَجَّ مِنْهُمْ وَ مِنَ الْأَنْصَارِ مِمَّنْ يَعْرِفُهُ الْحُسَيْنِ عَ وَ أَهْلَ بَيْتِهِ ثُمَّ أَرْسَلَ رَسُولًا لَا تَدْعُو أَحَدًا مِنْ حَجَّ الْعَامِ مِنْ أَصْحَابِ رَسُولِ اللَّهِ صِ الْمَعْرُوفِينَ بِالصَّلَاحِ وَ النَّسْكِ إِلَّا أَجْمَعُوهُمْ لِي فَاجْتَمِعَ إِلَيْهِ بِمِثِّي أَكْثَرَ مِنْ سَبْعِمِائَةِ رَجُلٍ وَ هُمْ فِي سَرَادِقِهِ عَامَتَهُمْ مِنَ التَّابِعِينَ اعْتَبَرُوا أَيُّهَا النَّاسُ بِمَا وَعَظَ اللَّهُ بِهِ أَوْلِيَاءَهُ مِنْ سُوءِ ثَنَائِهِ عَلَى الْأَحْبَارِ إِذْ يَقُولُ لَوْ لَا يَنْهَاهُمُ الرِّبَايُونُ وَ الْأَحْبَارُ عَنْ قَوْلِهِمُ الْإِثْمَ وَ قَالَ لَعِنَ الَّذِينَ كَفَرُوا مِنْ بَنِي إِسْرَائِيلَ إِلَى قَوْلِهِ لَيْسَ مَا كَانُوا يَفْعَلُونَ وَ إِنَّمَا عَبَّ اللَّهُ ذَلِكَ عَلَيْهِمْ لِأَنَّهُمْ كَانُوا يَرُونَ مِنَ الظُّلْمَةِ الَّذِينَ بَيْنَ أَظْهُرِهِمُ الْمُنْكَرَ وَ الْفُسَادَ فَلَا يَنْهَوْنَهُمْ عَنْ ذَلِكَ

خودش را رها کرد فرمود من باید جامعه را اصلاح کنم برای اصلاح جامعه حسین بن علی(ع) به مسلخ می‌رود. وگرنه عرض شد که امام حسین (ع) داشت عبادت و بندگی‌اش را می‌کرد. امام حسین (ع) شهید اصلاح جامعه هست.

با چه کسی می‌توان از عزت جامعه سخن گفت؟

- اگر تربیت دینی ما، مبتنی بر جمعی بودن شکل گرفت حالا با این جمع و جامعه می‌شود موضوعی را مطرح کرد به‌عنوان «عزت جامعه». او دیگر نمی‌گوید حاج‌آقا عزت جامعه سیخی چند؟ چون در خانواده و مدرسه‌ای تربیت شده که با او به‌صورت جمعی برخورد کرده‌اند. او هویت و شخصیت اجتماعی‌اش شکل گرفته است. بعضی‌ها باینکه آدم‌های بسیار «باشخصیتی» هستند ولی از لحاظ اجتماعی به‌شدت آدم‌های «بی‌شخصیتی» هستند. بعضی دیگر نه! آدمی است «باشخصیت اجتماعی بالا»، وقتی از عزت جامعه برای او حرف می‌زنیم متوجه می‌شود. «افتخار ملی» را می‌فهمد، نه مثل گنگ‌ها به تو نگاه کند و بی‌تفاوت از کنار این حرف‌ها عبور کند.
- بنابراین یک‌وقتی است مسلمان عزیز هست اما امت اسلامی عزیز نیست، این مسلمان عزیز تکالیفی بر دوشش است که باید انجام دهد و جامعه اسلامی را به عزت برساند. اگر انجام ندهد عزت فردی خودش را هم از دست می‌دهد. چرا؟ چون گفتیم که ماتحت تأثیر جامعه زندگی می‌کنیم. هم مقدرات ما، هم تکالیف ما، جنبه اجتماعی دارد و ما نسبت به حفظ عزت جامعه مسئولیم.

رَغْبَةً فِيمَا كَانُوا يَنَالُونَ مِنْهُمْ وَ رَهْبَةً مِمَّا يَحْذَرُونَ وَ اللَّهُ يَقُولُ - فَلَا تَخْشَوْا النَّاسَ وَ اخْشَوْنَ وَ قَالَ الْمُؤْمِنُونَ وَ الْمُؤْمِنَاتُ بَعْضُهُمْ أَوْلِيَاءُ بَعْضٍ يَأْمُرُونَ بِالْمَعْرُوفِ وَ يَنْهَوْنَ عَنِ الْمُنْكَرِ فَبِذَلِكَ اللَّهُ بِالْأَمْرِ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ فَرِيضَةٌ مِنْهُ لَعَلَّهُم بَاتَّهَا إِذَا أُدْبِتَ وَ أُقِيمَتِ اسْتَقَامَتِ الْفَرَائِضُ كُلُّهَا هَيْئَهَا وَ صَعْبُهَا وَ ذَلِكَ أَنْ الْأَمْرَ بِالْمَعْرُوفِ وَ النَّهْيِ عَنِ الْمُنْكَرِ دَعَاءٌ إِلَى الْإِسْلَامِ مَعَ رَدِّ الْمَطَالِبِ وَ مَخَالَفَةِ الظَّالِمِ وَ قِسْمَةِ الْفِيءِ وَ النَّعَائِمِ وَ أَخْذِ الصَّدَقَاتِ مِنْ مَوَاضِعِهَا وَ وَضْعِهَا فِي حَقِّهَا» (تحف العقول، ص ۲۳۷)

عزت رنگی هست که همه می‌پسندند

• هم عزت جامعه، خاستگاه فطری دارد. همه از آن لذت می‌برند. اصلاً نیاز به توضیح ندارد. گاهی از عزت جامعه، تعبیر می‌شود به غرور ملی. افتخار ملی. حس آدم وقتی تیم ملی به جام جهانی سقوط می‌کند سراغ انسان می‌آید. عزت رنگی هست که همه می‌پسندند. مثلاً شما به ببینید یکی از این آقایانی که خیلی سائزش به این حرف‌ها نمی‌خورد سر جریان توقیف کشتی ایرانی توسط انگلیسی و عکس‌العمل ایران در صفحه شخصی خودش نوشته بود: «ایرانی‌ها قوم مغرور و پر تاریخی هستند. شاید چیزی نمی‌گفتند اما این سه هفته‌ای که کشتی ایرانی در جبل الطارق توقیف بود، مثل بچه یتیم‌ها شده بودند. از دیشب که سپاه پاسداران اعلام کرده یک کشتی انگلیسی را توقیف کرده، ته دل هر ایرانی خوشحال شد، حتی آن‌ها که به روی خود نمی‌آورند. در طول تاریخ چند هزارساله ایران همیشه ماندگارترین ایامش، روزهایی است که غرورش بازسازی می‌شود. امروز یکی از آن روزهاست.»^{۲۹} فردای که ایران کشتی انگلیسی را توقیف کرد تقریباً تمام روزنامه‌های چپ و راست این موضوع را تیتیر کردند. یک‌صدا شدند. این یعنی عزت به ذاتقه همه می‌چسبد.

عزت جامعه در دست چه کسی است؟ سیاسیون

• حالا عزت جامعه در دست چه کسی است؟ خود جامعه؟ بله اما نه به صورت مستقیم. آن سیاسیونی که مردم انتخاب می‌کنند بیشترین تأثیر را در حفظ عزت یا نابود کردن عزت جامعه دارد. ببینید عزت جامعه را دست چه سیاسیونی می‌دهید. فرمود: «مردم به سیاست‌مداران شبیه‌تر هستند تا به پدرانشان؛ النَّاسُ بِأَمْرَائِهِمْ أَشْبَهُ مِنْهُمْ بِأَبَائِهِمْ.» (تحف العقول، ص ۲۰۸) جامعه تحت تأثیر سیاست‌مداران هست. مربی جامعه، سیاست‌مداران هستند. اگر سیاست‌مداری عزت‌نفس نداشت، نمی‌تواند عزت جامعه را تأمین کند.

^{۲۹} محمد علی ابطی، صفحه شخصی در تویتر.

ترس سیاسیون بزرگ‌ترین مانع برای عزت جامعه

- ترس سیاسیون بزرگ‌ترین ضربه را به عزت جامعه می‌زند. عزت که رفت شما فکر نکنید منافع یا رفاه می‌ماند، نه، آن‌ها هم پرپر می‌شود. سیاست‌مدار ترسو عزت شکن هست. هم خودش می‌ترسد و از این بدتر جامعه را دائماً می‌ترساند.
- همیشه الفاء ترس در جامعه توسط سیاسیونی که خودشان عزیز نیستند، خودشان مزه عزت را نچشیدند، به بهانه تأمین منافع و رفاه، همیشه بزرگ‌ترین جنایت‌ها را به جامعه روا داشته هست. قرآن به زیبایی از پدیده ترس و ترساندن در یک آیه رونمایی می‌کند می‌فرماید «فَتَرَى الَّذِينَ فِي قُلُوبِهِمْ مَرَضٌ يُسَارِعُونَ فِيهِمْ يَقُولُونَ نَخْشَى أَنْ تُصِيبَنَا دَائِرَةٌ فَعَسَى اللَّهُ أَنْ يَأْتِيَ بِالْفَتْحِ أَوْ أَمْرٍ مِنْ عِنْدِهِ فَيُصِيبْحُوا عَلَى مَا أَسْرَوْا فِي أَنْفُسِهِمْ نَادِمِينَ؛ کسانی را که در دل‌هایشان بیماری است می‌بینی که در (دوستی با آنان)، بر یکدیگر پیشی می‌گیرند و می‌گویند: «می‌ترسیم حادثه‌ای برای ما اتفاق بیفتد (و نیاز به کمک آن‌ها داشته باشیم!)» شاید خداوند پیروزی یا حادثه دیگری از سوی خود (به نفع مسلمانان) پیش بیاورد؛ و این دسته، از آنچه در دل پنهان داشتند، پشیمان گردند!» (مائده، ۵۲)
- مهم‌تر از ترسیدن خود سیاسیون، این هست که مردم را می‌ترسانند. جامعه را ترسو می‌کنند. مردم را از جنگ می‌ترسانند. رسول الله (ص) بعد از جنگ احد که مشرکان به طرف مکه روان شدند، دستور داد، عده‌ای مجهز شوند و بسوی مشرکان بروند، شصت مرد جنگی آماده حرکت شدند و به جستجوی مشرکان پرداختند. ابو سفیان قافله‌ای از خزاعه را دید، بانان گفت: اگر محمد (ص) را ملاقات کردید که در جستجوی من است، باو خبر دهید که من لشکری عظیم فراهم آورده‌ام و قصد دارم که به طرف آنان بیایم. هنگامی که پیامبر خدا قافله را دید، از ابو سفیان جویا شد، آنان گفتند: ما ابو سفیان را دیدیم که با لشکری زیاد به سوی شما می‌آید ولی لشکر تو اندک است و ما صلاح نمی‌بینیم که با او مقابله نمائی. پیغمبر (ص) از گفته آنان بیمی بخود راه نداد و از طلب ابو سفیان باز نایستاد؛ اما ابو سفیان به مکه بازگشت. جامعه را می‌خواهند از جنگ و جمعیت

دشمن بترسانند.^{۳۰} فرمود: «الَّذِينَ قَالَ لَهُمُ النَّاسُ إِنَّ النَّاسَ قَدْ جَمَعُوا لَكُمْ فَاخْشَوْهُمْ فَزَادَهُمْ إِيمَانًا وَقَالُوا حَسْبُنَا اللَّهُ وَنِعْمَ الْوَكِيلُ؛ کسانی بودند که (بعضی از) مردم، به آنان گفتند: «مردم [لشکر دشمن] برای (حمله به) شما اجتماع کرده‌اند از آنها بترسید!» اما این سخن، بر ایمانشان افزود و گفتند: «خدا ما را کافی است و او بهترین حامی ماست.» (آل عمران: ۱۷۳)

چه کنیم سیاسیون نترسند؟

- چه کنیم سیاسیون نترسند؟ سیاسیونی را انتخاب کنیم که تقوا داشته باشند، تقوا به آن‌ها عزت می‌دهد. فرمود: «تقوا به آدم عزت می‌دهد؛ التَّقْوَى تُعْزِزُ» (غرر، ص ۲۲) یا فرمود: «لَا عِزَّ أَعَزُّ مِنَ التَّقْوَى؛ هیچ عزتی عزیزتر از تقوا نیست» (نهج البلاغه، خطبه ۳۷۱).
- پس فردا انتخابات هست به هرکسی دوست داشتید رأی بدهید، رأی دهید ولی این شخصی که انتخاب می‌کنید باید چنین شخصیتی داشته باشد. حالا هرکسی که می‌خواهد باشد. سیاست‌مدار با چنین شخصیتی، بی‌تقوا نه می‌تواند تدبیر کند نه می‌تواند شجاع و عزیز باشد. نمی‌تواند روی قدرت خدا حساب باز کند.

معادلهٔ عجیب در عالم؛ برای نترسیدن باید ترسید!

- یک معادلهٔ عجیب در عالم هست که باید آن را فهمید؛ برای نترسیدن باید ترسید؛ ترس از خدا موجب شجاعت در برابر غیر خدا می‌شود و نترسیدن از خدا موجب ترسو شدن در برابر غیر خدا می‌گردد. البته ممکن است بعضی‌ها هم در مقابل خدا نترس باشند و نافرمانی کنند و هم در برابر مردم شجاع باشند ولی این شجاعت موقتی و موردی است. «مَنْ خَافَ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَخَافَ اللَّهَ مِنْهُ كُلَّ شَيْءٍ وَمَنْ لَمْ يَخَفِ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ أَخَافَهُ اللَّهُ مِنْ كُلِّ شَيْءٍ» (الفقیه، ج ۴، ص ۴۱۰) می‌خواهی از هیچ‌کسی نترسی؟ فقط از یکی بترس و گرنه از همه کس می‌ترسی.

^{۳۰} شان نزول آیات، ج ۱، ص ۱۶۴

- ترسیدی بعدش سلطه هست. رسول اکرم (ص) فرمود: ما سَلَطَ اللَّهُ عَلَى ابْنِ آدَمَ إِلَّا مَنْ خَافَهُ ابْنُ آدَمَ وَ لَوْ أَنَّ ابْنَ آدَمَ لَمْ يَخَفْ إِلَّا اللَّهَ مَا سَلَطَ اللَّهُ عَلَيْهِ غَيْرَهُ وَ لَا وَكَلَّ ابْنَ آدَمَ إِلَّا إِلَى مَنْ رَجَاهُ وَ لَوْ أَنَّ ابْنَ آدَمَ لَمْ يَرْجُ إِلَّا اللَّهَ مَا وَكَلَّ إِلَى غَيْرِهِ (میزان الحکمه/ حدیث ۵۴۸۶). خداوند بر آدمی مسلط نکرد مگر کسی را که آدمی از او می ترسد. اگر آدمی از کسی جز خدا نمی ترسید، خداوند جز خود کسی را بر او مسلط نمی کرد؛ و آدمی واگذار نشد مگر به کسی که به او امید بست. اگر آدمی جز به خدا امید نمی بست، به غیر خدا واگذار نمی شد.

امام سیاستمداری که هرگز نترسید

- امام (ره) سیاستمداری بود که از غیر خدا نمی ترسید. می فرمود: «و الله تا حالا نترسیده‌ام. آن روز هم که [تبعید امام از قم به تهران] می بردندم، آن‌ها می ترسیدند؛ من آن‌ها را تسلیت می دادم که نترسید.» (۸ صبح ۲۶ فروردین ۱۳۴۳ / ۲ ذی‌الحجه ۱۳۸۳).

تعبیر امام درباره آمریکا: شیر بدبو!

- امام تعبیر قشنگی درباره آمریکا دارد جالب هست می فرماید: «من حیفم می آید که مثل بز نم به شیر، که می گویند وقتی که مقابل یک دشمن می ایستد هم فریاد می زند و هم از آن طرفش چیزی بیرون می آید و هم دمش را حرکت می دهد. فریاد می زند برای اینکه طرف را بترساند. می ترسد، از این جهت از او چیزی هم صادر می شود. دمش را حرکت می دهد برای اینکه میانجی پیدا کند. آقای کارتر را من حیفم می آید که بگویم شیر، لکن یک موجودی است که همین کارها را دارد می کند.» (۲۸ آذر ۱۳۵۸)

اگر من بودم ناو آمریکایی را هدف قرار می دادم

- وقتی آمریکایی‌ها آمدند پشت تنگه‌ی هرمز در اواخر جنگ، مقام‌های لشکری و کشوری رفتند خدمت امام که با آمریکایی‌ها چه باید کرد؟

• امام فرمود «اولین ناو آمریکایی که آمد در خلیج فارس بزنید». گفتند آقا این خطرناک است، امریکا موشک‌های کروزر دارد، بمباران می‌کند و ... امام فرمودند «آخرین کاری که امریکا می‌کند می‌آید جماران را می‌زند و مرا از بین می‌برد، بگذار ببرد. اولین ناو را بزنید، بگذارید ما در دنیا سربلند باشیم».

• گفتند آقا از محالات است، اگر مرکز از بین برود، شما از بین بروید، دیگر چیزی نمی‌ماند به‌عنوان انقلاب و نظام ... امام فرمودند «نظر من این است. شما خودتان بروید با مقامات نظامی و ... مشورت کنید، به هر نتیجه‌ای که رسیدید من قبول دارم»؛ که آقایان آمدند مشورت کردند، بدین نتیجه رسیدند که نزنند. امام هم تابع جمع شدند.^{۳۱}

دلیل عدم ترس امام چیست؟

• چرا امام این طوری شده است؟ چون از خدا خیلی ترسیده است. تقوا دارد. تقوای خدا. بعد می‌گویند حضرت امام در اواخر عمر شریفشان این قدر در نماز شب گریه می‌کردند که حوله برای ایشان می‌آوردند، دیگر دستمال کفایت نمی‌کرد!^{۳۲} تو وقتی به یک منبع قدرتی که همه قدرت‌ها از آنجا هست، وصل هستی از چه چیزی باید بترسی جز از همان منبع قدرت.

جنگ روانی خدا با القاء ترس به دشمن

• الآن هم آمریکا، همان آمریکا هست هیچ فرقی با گذشته نکرده است. بلکه ترسو تر شده است و ما هم قوی تر شده‌ایم. رئیس سازمان پدافند غیرعامل می‌گوید: «آمریکا پس از سرنگونی پهباد،

^{۳۱} پا به پای آفتاب، ج ۲، ص ۱۶

^{۳۲} مقام معظم رهبری، به نقل از مرحوم حاج احمد خمینی، فاطمه طباطبایی [عروس امام] «رمضان سال قبل از رحلت امام را خوب به یاد دارم. بعضی وقتها هر بار که به دلیلی نزد ایشان می‌رفتم و سعادت پیدا می‌کردم با ایشان نماز بخوانم، وارد اتاقشان که می‌شدم می‌دیدم قیافه ایشان کاملا برافروخته است و چنان اشک می‌ریختند که دیگر دستمال کفاف اشکشان را نمی‌داد و کنار دستشان حوله می‌گذاشتند. امام شهبها چنین حالتی داشتند و این واقعا معاشقه ایشان با خدا بود.» (برداشتهایی از سیره امام خمینی رحمه الله علیه ج ۳ صفحه ۱۲۳)

پهباد متجاوزش از طریق واسطه‌های دیپلماتیک اعلام می‌کند که ما برای حفظ آبروی خود می‌خواهیم عملیاتی محدود و در منطقه‌ای کم‌ارزش انجام دهیم و شما پاسخ به آن ندهید.» ایشان می‌گوید: «پاسخ نظام جمهوری اسلامی این است که ما هر عملیاتی را شروع جنگ تلقی می‌کنیم و به آن پاسخ خواهیم داد و زمین جنگ را ما طراحی می‌کنیم و اگر شما آن را شروع کردید، پایانش را ما اعلام می‌کنیم.»^{۳۳}

- کمی اقتدار باشد دشمن خودش را جمع می‌کند. نباید ترسید. این جنگ روانی خدا هست. این ترس طبیعی نیست. این ترس را خدا در دل کفار انداخته است. فرمود: «سَنَلِّقِي فِي قُلُوبِ الَّذِينَ كَفَرُوا الرُّعْبَ؛ به‌زودی در دل‌های کافران، رعب و ترس می‌افکنیم» (آل عمران، ۱۵۱)
- اگر سیاسیون ما در عرصه مواجهه با دشمن ترسیدند، قائله را باخته‌اند و به دشمن جرئت داده‌اند. هرگاه از داخل چراغ سیزی به دشمن نشان داده شد، نشان دادیم که ترسیدیم، دشمن حرکت کرد. تهدید کرد، تحریم کرد، جنگ راه انداخت. به قول امام آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند. پس چه کسی غلط می‌کند؟ هر غلطی اتفاق افتاده است به خاطر سیاسیون بزدل و ترسو بوده است. ترسی که امام علی (ع) آن را عین ذلت معرفی می‌کند. فرمود: «الْجَبْنُ ذُلٌّ ظَاهِرٌ؛ ترس ذلتی تابلو هست.» (غررالحکم، ص ۲۶۳). تابلو هست، عدم عزت و ذلت کسی که ترسیده است. هم در ادبیاتش، هم در رفتارش.

ترس از سپاه خیالی شام، عامل غربت امام حسین ع توسط مردم کوفه

- کوفه ۶۰ هزار نفر جمعیت داشت؛ شهری که بیشترین ساکنان آن نظامی بودند. ۱۲ هزار نفر از آنان با حضرت مسلم (علیه‌السلام) بیعت کرده بودند؛ ولی درنهایت عبیدالله ابن زیاد و همراهان ۵۰ نفره‌اش پیروز شدند! مردم کوفه چرا امام حسین ع را تنها گذاشتند؟ ترس از سپاه خیالی که قرار هست از شام بیاید. به همین سادگی! ابن زیاد گفت سپاهی از شام در راه هست. ابن زیاد

^{۳۳} خبرگزاری فارس، خبر شماره ۱۴۶۰۰۴۱۶۰۰۱۳۹۸۰، f.na.i.r/darxxu

دستور داد در شهر اعلام کنند که بیاید پیمان خودتان را دوباره با یزید محکم کنید قبل از اینکه سپاه شام بیاید مردان شما را بکشد و حریم و خانواده شما را بی حرمت کند. چنان مردم را ترسانند و از گرد مسلم پراکنند که آن حضرت به وقت نماز عشا هیچ کس را همراه نداشت؛ هیچ کس!^{۳۴} بله ترس از جنگ با سپاهی که در کار نیست. چقدر زیبا مقام معظم رهبری فرمودند: «از تهدیدهای پوچ آنان نباید هراسید». (بیانیه گام دوم) واقعاً تهدیدش پوچ هست.

- نتیجه ترساندن و ترسیدن جامعه این شد که حالا امروز امام حسین با عده‌ای کم، عوض اینکه وارد کوفه بشود، باید وارد کربلا شد.

متن مقتل: «ورود کاروان امام حسین (ع) به کربلا»

محاصره امام حسین علیه السلام و ورود ایشان به کربلا

- ... فَلَمَّا أَحِيطَ بِحُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ قُتِلَ قَالَ: مَا اسْمُ هَذِهِ الْأَرْضِ؟ قَالُوا: كَرْبَلَاءُ، قَالَ: صَدَقَ اللَّهُ وَرَسُولُهُ، أَرْضُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ...^{۳۵}
- هنگامی که او را برای کشتن محاصره کردند، پرسید: «نام این سرزمین چیست؟». گفتند: کربلا. فرمود: «خدا و پیامبرش راست گفتند؛ سرزمین کرب (اندوه) و بلاست».

^{۳۴} «و أمر مناديه ينادى فى قبائل العرب أن: اثبتوا على بيعة يزيده لعنه الله من قبل أن يبعث إليكم من الشام رجالا يقتلون رجالكم و يسبون حريمكم.»

مقتل ابي مخنف (المشهور)، / (۲۵)

^{۳۵} معجم الكبير؛ طبرانی؛ ج ۳ ص ۱۰۸

سخنان امام حسین علیه السلام هنگام ورود به کربلا و برپا کردن خیمه ها

- ... فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ: انزلوا، هذا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ، هَاهُنَا مُنْأَخُ رِكَابِنَا، وَمَحَطُّ رِحَالِنَا، وَسَفْكُ دِمَائِنَا. قَالَ: فَتَنَزَلَ الْقَوْمُ، وَحَطُّوا الْأَثْقَالَ نَاحِيَةً مِنَ الْفُرَاتِ، وَضُرِبَتْ خَيْمَةُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَهْلِهِ وَبَنِيهِ، وَضُرِبَ عَشِيرَتُهُ خِيَامَهُمْ مِنْ حَوْلِ خَيْمَتِهِ.^{۳۶}
- حسین علیه السلام به یارانش فرمود: «فرود آید که این جا، جایگاه اندوه و بلاست! این جا، محل فرود آمدن مرکب هایمان، و این جا محل بار و بته ما و ریخته شدن خونمان است». آنها پیاده شدند و بارهایشان را در جایی کناره فرات، فرود آوردند و خیمه ای را برای حسین علیه السلام و همسران و فرزندان، بر پا کردند و خویشان حسین علیه السلام، گرداگرد خیمه او، خیمه زدند.

حمله دشمنان به خيام امام حسين عليه السلام و غارت آن ها

- أَقْبَلَ الْأَعْدَاءُ حَتَّى أَدْحَقُوا بِالْخَيْمَةِ، وَمَعَهُمْ شِمْرُ بْنُ ذِي الْجَوْشَنِ، فَقَالَ: ادْخُلُوا فَاسْلُبُوا بِرِثَتَهُمْ. فَدَخَلَ الْقَوْمُ فَأَخَذُوا كُلُّ مَا كَانَ بِالْخَيْمَةِ...^{۳۷}
- دشمنان، پیش آمدند تا به گرد خیمه ها حلقه زدند. شمر بن ذی الجوشن نیز با آنها بود. او گفت: به درون خیمه ها بروید و جامه ها و متاعشان را بگیرید. مردم، وارد شدند و هر چه در خیمه ها بود، برداشتند...

آیا این سرزمین کربلاست؟

- بَعْدَ ذِكْرِ وَصُولِ أَمْرِ عُبَيْدِ اللَّهِ بِالتَّضْيِيقِ فِي وَرَاءِ عُدْيَبِ الْهَجَانَاتِ: خَرَجَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَوُلْدُهُ وَإِخْوَتُهُ وَأَهْلُ بَيْتِهِ — رَحْمَةً لِّلَّهِ عَلَيْهِمْ — بَيْنَ يَدَيْهِ، فَنَظَرَ إِلَيْهِمْ سَاعَةً وَبَكَى، وَقَالَ: اللَّهُمَّ إِنَّا عِتْرَةُ نَبِيِّكَ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، وَقَدْ أَخْرَجْنَا وَطَرِدْنَا عَنْ حَرَمِ جَدِّنَا، وَتَعَدَّتْ بَنُو أُمِّيَّةَ عَلَيْنَا، فَخَذُوا

^{۳۶} الفتوح؛ ابن اعثم؛ ج ۵ ص ۸۳^{۳۷} مقتل الحسين خوارزمی؛ ج ۲ ص ۳۷

بِحَقِّنَا ، وَأَنْصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ. قَالَ: ثُمَّ صَاحَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فِي عَشِيرَتِهِ، وَرَحَلَ مِنْ مَوْضِعِهِ ذَلِكَ، حَتَّى نَزَلَ كَرْبَلَاءَ فِي يَوْمِ الْأَرْبَعَاءِ، أَوْ يَوْمِ الْخَمِيسِ، وَذَلِكَ فِي الثَّانِي مِنَ الْمُحَرَّمِ، سَنَةً إِحْدَى وَسِتِّينَ، ثُمَّ أَقْبَلَ إِلَى أَصْحَابِهِ فَقَالَ لَهُمْ: أَهْذِهِ كَرْبَلَاءُ؟ فَقَالُوا: نَعَمْ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَصْحَابِهِ: انزِلُوا هَذَا مَوْضِعُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ هَاهُنَا مُنَاجٍ رِكَابِنَا، وَمَحْطُ رِجَالِنَا، وَسَفْكَ دِمَائِنَا. قَالَ: فَتَنَزَلَ الْقَوْمُ، وَحَطُّوا الْأَثْقَالَ نَاجِيَةً مِنَ الْفِرَاتِ، وَضْرَبَتْ خَيْمَةَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِأَهْلِهِ وَبَنِيهِ، وَضْرَبَ عَشِيرَتَهُ خِيَامَهُمْ مِنْ حَوْلِ خَيْمَتِهِ.^{٣٨}

● پس از آن که در «عُدَيبِ الْهَجَنَاتِ» ، فرمان عبید الله بن زیاد ، برای در تنگنا قرار دادن حسین علیه السلام رسید - : حسین علیه السلام ، بیرون آمد و فرزندان و برادران و خانواده اش - که رحمت خدا بر ایشان باد - ، پیش رویش بودند . حسین علیه السلام ، لختی به ایشان نگریست و گریست و فرمود: «خدا یا ! ما خاندان پیامبرت محمد صلی الله علیه و آله هستیم و از حرم جدمان ، بیرون رانده شده ایم و بنی امیه ، بر ما ستم کرده اند. حق ما را [از ایشان] بگیر و بر این قوم کافر ، یاری مان ده» . سپس حسین علیه السلام در میان خانواده اش بانگ زد و از آن جا حرکت کرد تا روز چهارشنبه یا پنج شنبه ، دوم محرم سال ۶۱ [هجری] در کربلا فرود آمد . به یارانش رو کرد و فرمود : «آیا این جا کربلاست ؟» . گفتند: آری . حسین علیه السلام به یارانش فرمود : «فرود آید که این جا ، جایگاه اندوه و بلاست ! این جا ، محل فرود آمدن مرکب هایمان ، و این جا محل بار و بُنه ما و ریخته شدن خونمان است» . آنها پیاده شدند و بارهایشان را در جایی کناره فرات ، فرود آوردند و خیمه ای را برای حسین علیه السلام و همسران و فرزندان ، بر پا کردند و خویشان حسین علیه السلام ، گرداگرد خیمه او ، خیمه زدند .

اشاره امام حسین به روایتی از بانو ام سلمه هنگام ورود به کربلا

● قَالَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ: مَا يُقَالُ لِهَذِهِ الْأَرْضِ؟ فَقَالُوا: كَرْبَلَاءُ . فَبَكَى . وَقَالَ: كَرْبُ وَبَلَاءُ؛ أُخْبِرْتَنِي أُمُّ سَلْمَةَ، قَالَتْ: كَانَ جَبْرِئِيلُ عِنْدَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ وَأَنْتَ مَعِيَ فَبَكَيتَ، فَقَالَ رَسُولُ

^{٣٨} الفتح، ابن اعثم کوفی: ج ۵ ص ۸۳

اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ : دَعَى ابْنِي، فَتَرَكْتُكَ، فَأَخَذَكَ وَوَضَعَكَ فِي حِجْرِهِ ، فَقَالَ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَتُجِبُهُ؟ قَالَ : نَعَمْ . قَالَ : فَإِنَّ أُمَّتَكَ سَتَقْتُلُهُ ! قَالَ : وَإِنْ شِئْتَ أَنْ أُرِيكَ تَرْبَةً أَرْضِيهِ أَلْتِي يُقْتَلُ فِيهَا؟ قَالَ : نَعَمْ ، قَالَتْ : فَسَطَّ جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ جَنَاحَهُ عَلَى أَرْضِ كَرْبَلَاءَ ، فَأَرَاهُ إِيَّاهَا فَلَمَّا قِيلَ لِلْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ هَذِهِ أَرْضُ كَرْبَلَاءَ ، قَبِضَ مِنْهَا قَبْضَةً ، فَسَمَّيَاهَا وَقَالَ : هَذِهِ — وَاللَّهِ — هِيَ الْأَرْضُ الَّتِي أَخْبَرَ بِهَا جَبْرَائِيلُ عَلَيْهِ السَّلَامُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ ، وَإِنِّي أَقْتُلُ فِيهَا.^{٣٩}

● امام حسین علیه السلام پرسید: «نام این سرزمین چیست؟». گفتند: کربلا. به آن زمین نینوا نیز — که نام روستایی در این جاست — می گویند. امام حسین علیه السلام فرمود: «سرزمین اندوه و بلا . ام سلمه برایم گفته است: جبرئیل علیه السلام نزد پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود و تو نیز [— که کودککی بودی —] با من بودی و گریه می کردی. پیامبر خدا صلی الله علیه و آله فرمود: پسرم را رها کن! و من رهایت کردم. او تو را گرفت و در دامانش نهاد. جبرئیل علیه السلام [به او] گفت : آیا او را دوست می داری؟ فرمود: آری. گفت: امت تو او را به زودی می کُشند. می خواهی خاک سرزمینی را که در آن کشته می شود به تو نشان دهم؟ فرمود: آری. جبرئیل علیه السلام ، بال خود را بر زمین کربلا گشود و آن را به پیامبر صلی الله علیه و آله نشان داد. آن گاه که به امام حسین علیه السلام گفته شد: «این سرزمین کربلاست»، مُشتی از خاک آن جا را برگرفت و بویید و فرمود: «به خدا سوگند این همان سرزمینی است که جبرئیل علیه السلام به پیامبر خدا صلی الله علیه و آله خبر داده و من در آن کشته می شوم»

گزارشی از حضور امیرالمومنین علی (علیه السلام) در کربلا

● ... عن رجل من بنی ضَبَّةَ : شَهِدْتُ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ حِينَ نَزَلَ كَرْبَلَاءَ ، فَانطَلَقَ فَمَامَ نَاحِيَةً ، فَأَوْمَأَ بِيَدِهِ ، فَقَالَ : مَنَاحُ رِكَابِهِمْ أَمَامَهُ ، وَمَوْضِعُ رِحَالِهِمْ عَن يَسَارِهِ ، فَضَرَبَ بِيَدَيْهِ الْأَرْضَ ، فَأَخَذَ مِنَ الْأَرْضِ قَبْضَةً ، فَسَمَّيَاهَا فَقَالَ : وَاحِدًا الدِّمَاءُ يُسْفِكُ فِيهِ . ثُمَّ جَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَنَزَلَ كَرْبَلَاءَ . قَالَ الضَّبِّيُّ : فَكُنْتُ فِي الْخَيْلِ الَّتِي بَعَثَهَا ابْنُ زِيَادٍ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ؛ فَلَمَّا قَدِمْتُ فَكَأَنَّمَا نَظَرْتُ إِلَى مَقَامِ

^{٣٩} تذكرة الخواصّ صفحه ٢٥٠، نگاهشته سبط ابن جوزی از علمای نامدار اهل سنت در قرن هفتم هجری:

عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَإِشَارَتِهِ بِيَدِهِ ، فَقَلَبْتُ فَرَسِي ، ثُمَّ انصَرَفْتُ إِلَى الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَسَلَّمْتُ عَلَيْهِ ، وَقُلْتُ لَهُ : إِنَّ أَبَاكَ كَانَ أَعْلَمَ النَّاسِ ، وَإِنِّي شَهِدْتُهُ فِي زَمَنِ كَذَا وَكَذَا قَالَ : كَذَا وَكَذَا ، وَإِنَّكَ وَاللَّهِ - لَمَقْتُولُ السَّاعَةِ . قَالَ : فَمَا تُرِيدُ أَنْ تَصْنَعَ أَنْتَ ؟ أَتَلْحَقُ بِنَا ، أَمْ تَلْحَقُ بِأَهْلِكَ ؟ قُلْتُ : وَاللَّهِ ، إِنَّ عَلِيَّ لَدِينَا ، وَإِنْ لِي لِعِيَالًا ، وَمَا أَظُنُّ إِلَّا سَأَلِحُ بِأَهْلِي . قَالَ : أَمَا لَا ، فَخُذْ مِنْ هَذَا الْمَالِ حَاجَتَكَ — وَإِذَا مَالٌ مَوْضُوعٌ بَيْنَ يَدَيْهِ — قَبْلَ أَنْ يَحْرَمَ عَلَيْكَ ، ثُمَّ التَّجَاءَ ، فَوَاللَّهِ ، لَا يَسْمَعُ الدَّاعِيَةَ أَحَدٌ وَلَا يَرَى الْبَارِقَةَ أَحَدٌ وَلَا يُعِينُنَا ، إِلَّا كَانَ مَلْعُونًا عَلَى لِسَانِ مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ . قَالَ : قُلْتُ : وَاللَّهِ ، لَا أَجْمَعُ الْيَوْمَ أَمْرَيْنِ : أَخْذُ مَالِكَ ، وَأَخْذُكَ . فَانصَرَفَ وَتَرَكَهُ.^{٤٠}

● مردی از قبيله بنی زبّه گفت: هنگامی که علی علیه السلام در کربلا فرود آمد، من حاضر بودم. ایشان رفت و در کناری ایستاد و با دستش اشاره کرد و فرمود: «آنجا جایگاه فرود آمدن مرکب هایشان و سمت چپ، جای بار و بینه شان است». سپس با دستانش به زمین زد و مُشتی از خاک آن را برگرفت و آن را بویید و فرمود: «وه که چه خون هایی بر آن، ریخته می شود!». بعدها حسین علیه السلام آمد و در کربلا فرود آمد. من در میان سوارانی بودم که ابن زیاد آنها را به سوی حسین علیه السلام روانه کرده بود. هنگامی که رسیدم گویی به جایگاه علی علیه السلام و اشاره با دستش می نگریستم. اسبم را چرخاندم و به سوی حسین بن علی علیه السلام بازگشتم و بر او سلام دادم و به او گفتم: پدرت داناترین مردم بود و من در فلان موقع کنارش بودم. او چنین و چنان فرمود. به خدا سوگند، تو در این زمان، کُشته می شوی! حسین علیه السلام فرمود: «تو می خواهی چه کنی؟ آیا به ما می پیوندی، یا به خانواده ات ملحق می شوی؟» گفتم: به خدا سوگند من فردی بدهکار و عیالوارم. به خانواده ام ملحق می شوم. حسین علیه السلام فرمود: «حال که به ما نمی پیوندی نیازت را از این مال (مالی که پیش رویش نهاده شده بود) بردار پیش از آن که بر تو حرام شود. سپس خود را نجات بده که - به خدا سوگند - هر کس فریاد یاریخواهی ما و برق شمشیرها را ببیند و یاری مان ندهد، بر زبان پیامبر صلی الله علیه و آله لعن شده است». گفتم: به خدا سوگند، امروز هر دو کار را

^{٤٠} المطالب العالیة، ابن حجر عسقلانی: ج ٤ ص ٣٢٦ ح ٤٥١٧

با هم انجام نمی دهیم. مالت را بگیریم و رهایت کنیم؟! مرد ضعیفی، باز گشت و حسین علیه السلام را وا نهاد.

رسیدن امام حسین (ع) به کربلا

• عن عبد الله بن منصور عن جعفر بن محمد بن علي بن الحسين عن أبيه عن جدّه [زين العابدين] عليهم السلام: سارَ [الحُسَيْنُ عليه السلام] حَتَّى نَزَلَ كَرْبَلَاءَ فَقَالَ: أَيُّ مَوْضِعٍ هَذَا؟ فَقِيلَ: هَذَا كَرْبَلَاءُ يَا بِنَ رَسُولِ اللَّهِ. فَقَالَ: هَذَا - وَاللَّهِ - يَوْمُ كَرْبٍ وَبَلَاءٍ وَهَذَا الْمَوْضِعُ الَّذِي يُهْرَقُ فِيهِ دِمَاؤُنَا، وَيُبَاحُ فِيهِ حَرِيمُنَا.^{۴۱}

• امام سجاد (ع) فرمود: حسین علیه السلام حرکت کرد تا در کربلا فرود آمد و پرسید: «نام این سرزمین چیست؟». گفتند: ای فرزند پیامبر خدا! این جا کربلاست. حسین علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، این، روز کرب و بلاست و این جا، همان جایی است که خون های ما در آن ریخته و حرمت ما شکسته می شود».

«أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (هود، ۱۸)

بسم الله الرحمن الرحيم

^{۴۱} أمالی شیخ صدوق : ص ۲۱۹ ح ۲۳۹ ،

شب سوم: عزت دین؛ موانع عزت: ۲- اعتماد به دشمن

اشاره

یکی از وجوه غربت اسلام، این است که اسلام به خوبی معرفی نشده است. برای غربت زدایی از اسلام لازم است که سه ویژگی اسلام یعنی ۱. عقلانیت، ۲. عشق ۳. ادب بیشتر توضیح داده شود. پس از بیان این مقدمه به اصل موضوع می‌پردازیم که یکی از زوایای پنهان و غربت دین، این است که عزتی که در سلول‌های بنیادی دین وجود دارد، کمتر پرداخته شده است. اگر عزت دین، جا بیفتد. جوانان به این دین رغبت نشان خواهند داد و دین را با آغوش باز می‌پذیرند و به آن افتخار می‌کنند. عضو باشگاه اسلام شدی، یعنی روی نوار پیروزی و قهرمانی حرکت می‌کنی. از آن سو دنیا و اهل دنیا به کسی عزت نمی‌دهد. خودش هم عزت ندارد. پس این عزت ظاهری اهل دنیا چیست؟ علت اعتماد غرب‌گرایان به غرب، دیدن همین ظواهر و امکانات هست. می‌توان ساده‌لوحی و ایمان به طاغوت غرب‌گرایان را دلیل دوم و سوم اعتماد به دشمن برشمرد.

مقدمه: پیامبر فرمود اسلام به زودی غریب می‌شود؛ معنای بازگشت اسلام به غربت چیست؟

- پیامبر فرمود اسلام با غربت آغاز کرد و به زودی غریب خواهد شد. «رَسُولُ اللَّهِ صَ إِنِّ الْإِسْلَامَ بَدَأَ غَرِيبًا وَ سَيَعُودُ غَرِيبًا» (عیون اخبار الرضا ع، ج ۲، ص ۲۰۲)

آیا غربت اسلام از جهت جمعیتی است؟

- معنای بازگشت اسلام به غربت چیست؟ وجه غربت اسلام چیست؟ به چه دلیل اسلام غریب می‌شود؟ آیا غربت اسلام از حیث جمعیت هست؟ ما الآن چند میلیارد مسلمان داریم. چرا داعش تولید شد؟ وزیر اسبق خارجه آمریکا در کتاب خودش با عنوان «گزینه‌های دشوار» برگشت گفت

من در میان ۱۱۲ کشور جهان گشتم و هماهنگی‌ها را انجام دادم تا داعش تولید شد.^{۴۲} داعش را آمریکا تولید کرد؛ حالا چرا؟ داعش نتیجه چه بود؟ داعش نتیجه این بود که غرب دید سونامی اسلام‌خواهی و اقبال به اسلام دارد غرب و آمریکا را با خودش می‌برد. چقدر از این ستارگان بازیگر تا بازیکن، سربلندی‌های غربی مسلمان شدند حتی خانم‌هایشان حجاب انتخاب کردند. طرف تا ته ماجرا را رفته الآن دیده خبری نیست دور زده برگشته بعد در ایران عده تازه می‌خواهند راهی که آن‌ها رفته‌اند و برگشته‌اند را دوباره تکرار کنند.^{۴۳}

- آمریکایی‌ها در مراکز علمی خودشان بررسی کردند دیدند چقدر به این دین اسلام گرایش پیدا می‌کنند. وحشت‌زده گفتند بگذارید یک جریانی را درست کنیم تا اسلام هراسی را به جای اسلام‌خواهی جا بیندازیم. باین‌حال جمعیت اسلام هرروز رو به رشد هست. پس غربت اسلام از حیث جمعیت نیست. البته برای کاهش جمعیت اسلام برنامه‌های خاص دارند. اُفت جمعیتی که در ایران رخ داده در جهان بی‌سابقه بوده معلوم هست که روی این موضوع کارشده است. ایران سریع‌ترین نرخ کاهش جمعیت تاریخ بشر را دارد. رکورد زده است.^{۴۴} درحالی‌که جمعیت یک برگ برنده بزرگ در دست هر حاکمیتی هست. جمعیت قدرت آفرین هست الآن چین در سازمان ملل حق و تو دارد؟ به نظر شما به چه دلیل؟ فقط به این دلیل که جمعیت دارد.

آیا غربت اسلام از جهت جغرافیا هست؟

- آیا غربت اسلام از جهت جغرافیا هست؟ این هم نیست. چراکه مسلمانان در حساس‌ترین نقطه در عالم یعنی خاورمیانه قرار دارند. سرشار از منابع طبیعی مثل نفت و ... مسلمانان از لحاظ جغرافیا در بهترین موقعیت قرار دارند. چه از حیث وسعت، چه از حیث امکانات. غرب اگر امروز خودش را

^{۴۲} <http://www.sna.ir/news/۹۳۰۵۱۵۰۷۱۹۴> هیلاری-کلینتون-داعش-را-خودمان-ساختیم

^{۴۳} <http://www.afghanpaper.com/body.php?i d=۷۳۱۴۹>

^{۴۴} <http://www.hanshahrionline.ir/news/۲۰۱۰۴۰> ایران-سریع-ترین-نرخ-کاهش-جمعیت-تاریخ-

بشر-را-دارد

روی پا نگاه داشته است نه به دلیل پیشرفت تکنولوژی بوده بلکه به خاطر غارت همین امکاناتی است که در جغرافیایی مسلمانان و مظلومان عالم بوده است.

- همین امروز فرانسه اگر فرانسه هست با فروش اسلحه و به راه انداختن جنگ اقتصادش را می چرخاند. اسلحه به عربستان می فروشد تا در یمن قتل عام کنند. مجامع بین المللی که دم از حمایت از حقوق بشر می زنند کجا هستند؟ اگر یک نفر در ایران به خاطر جرمی سزاوار حکم اعدام شود فریادشان بلند می شود و حقوق بشرا اما در یمن رسماً عربستان به کمک سلاح های غربی کودک کشی راه انداخته،^{۴۵} کجاست فریاد حقوق بشری این مجامع بین المللی؟ در سکوت مرگ بار رفته اند.
- امروز اسلام نه از حیث جمعیت و از حیث جغرافیا هیچ کدام در غربت نیست. پس معنای حدیث نبوی چه می شود که اسلام به زودی غریب می شود؟

ذی المقدمه: عدم معرفی درست اسلام، وجه غربت دین

- شاید یکی از دلایل غربت اسلام این هست که اسلام از معنای حقیقی خودش فاصله می گیرد. چرا وقتی امام زمان عج می آید برخی می گویند این آقا دین جدیدی آورده است؟^{۴۶} واقعاً حضرت دین جدیدی می آورد یا نه همان اسلام ناب محمدی را معرفی می کند؟ پیامبر فرمود: «دوازدهمین فرزندم از نظرها پنهان می گردد و دیده نمی شود؛ زمانی بر پیروان من خواهد آمد که از اسلام جز نام و از قرآن جز نقشی باقی نماند. در این هنگام خداوند بزرگ به او اجازه خروج می دهد. اسلام را با او آشکار و تجدید می کند؛ إِنَّ الثَّانِيَّ عَشَرَ مِنْ وُلْدِي يَغِيبُ حَتَّى لَا يَرَى وَ يَأْتِي عَلَى أُمَّتِي زَمَنٌ

^{۴۵} <https://fa.alantv.net/news/۳۴۵۱۷۵۶> تازه ترین - آمار - جنایت - رژیم - سعودی - در - یمن - قتل - عام -

صدها - هزار - نفر - حاصل - ۳ - سال - جنگ - با - ملتی - مظلوم

^{۴۶} «السؤال ۱۶۹۸: روی عن الإمام الصادق × انه قال: «حين يظهر القائم × فانه يأتي بأمر جديد كما جاء النبي | بجديد بظهور الإسلام» وبما أننا ننظر إلى المجتهدين نظرة من يحفظ الدين من التحريف في كل عصر ونراجعهم لتحصيل الأحكام الصحيحة، يرجي بيان التفسير الصحيح لهذا الحديث. الجواب: المقصود هو ان دين الله و المفاهيم الدينيه تتعرض إلى البدع والتحريفات وحين يظهر المنتظر يحارب تلك التحريفات والبدع حتى يظن البعض انه يأتي بدين جديد.» (الفتوى الجديدة، آيت الله مكارم، ج ۱، ص ۴۷۸).

لَا يَبْقَى مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ وَ لَا مِنْ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ فَحِينَئِذٍ يَأْتِنُ اللَّهُ لَهُ بِالْخُرُوجِ فَيُظْهِرُ الْإِسْلَامَ وَ يُجَدِّدُ الدِّينَ»^{۴۷} (کفایه الاثر، ص ۱۵).

- اگر ما می‌خواهیم مقدمه‌ساز ظهور باشیم؛ مقدمه‌سازی برای ظهور چیزی از جنس ظهور هست. در ظهور امام زمان چه اتفاقی می‌افتد؟ اسلام ناب به مردم عرضه و معرفی می‌شود. ما هم باید در عرصه غیبت این آقای اسلام را بهتر و بیشتر بشناسیم.

سه ویژگی و خصوصیت دین

۱. دین ما سرشار از احساسات هست

- اسلام و دین ما چه دینی هست؟ ما دین شیکی داریم. دین باکلاسی داریم. می‌شود به این دین افتخار کرد. دین ما، دین جوان‌پسند هست. سبایز دین خیلی به جوان می‌خورد. دینی ما دینی است پر از احساسات. محبتی که در دین ما هست، هنوز خوب توضیح داده نشده است. مگر اصحاب پیامبر که از جانشان می‌گذشتند، بازور و زجر این کار را می‌کردند؟ یا نه با یک عشقی جان می‌دادند.

- یک آقایی از انصار آمد خدمت رسول‌الله گفت: یا رسول‌الله من طاقت دوری از شما را ندارم، می‌روم منزلم یاد شما می‌افتم، کار وزندگی‌ام را رها می‌کنم می‌آیم تا شما را ببینم به خاطر محبتی که به شما دارم تازه یا رسول‌الله یک مشکل دیگر هم دارم حالا این دنیا بالاخره می‌آیم شما را می‌بینم قلبم آرام می‌شود، یاد آخرت می‌افتم که شما داخل بهشت می‌شویم و می‌روید آن بالا بالاها دیگر آنجا که دستم به شما نمی‌رسد. من نمی‌دانم با چه دلی این آقا این حرف را زد، خدا آیه نازل کرد دل این بنده را آرام کند. آیه نازل شد که هر کس خدا و رسولش را اطاعت کند همسایه و هم‌نشین خوبان خواهد بود. «جَاءَ رَجُلٌ مِنَ الْأَنْصَارِ إِلَى النَّبِيِّ ص فَقَالَ يَا رَسُولَ اللَّهِ مَا أَسْتَطِيعُ فِرَاقَكَ وَ إِنِّي لَأَدْخُلُ مَنْزِلِي فَأَذْكُرُكَ فَأَتْرُكُ ضِيعَتِي وَ أَقْبِلُ حَتَّى أَنْظُرَ إِلَيْكَ حَبًّا لَكَ فَذَكَرْتُ إِذَا

^{۴۷} «رَسُولُ اللَّهِ ص: سَبَّأَتِي عَلَى النَّاسِ زَمَانٌ لَا يَبْقَى مِنَ الْقُرْآنِ إِلَّا رَسْمُهُ وَ مِنَ الْإِسْلَامِ إِلَّا اسْمُهُ يُسَمَّوْنَ بِهِ وَ هُمْ أَبْعَدُ النَّاسِ مِنْهُ» (کافی، ج ۸، ص ۳۰۸)

كَانَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ وَادْخَلَتِ الْجَنَّةَ فَرُفِعَتْ فِي أَعْلَى عِلِّيِّينَ فَكَيْفَ لِي بِكَ يَا نَبِيَّ اللَّهِ فَنَزَلَ «وَمَنْ يُطِيعِ اللَّهَ وَالرَّسُولَ فَأُولَئِكَ مَعَ الَّذِينَ أَنْعَمَ اللَّهُ عَلَيْهِمْ مِنَ النَّبِيِّينَ وَالصِّدِّيقِينَ وَالشُّهَدَاءِ وَالصَّالِحِينَ وَحَسُنَ أُولَئِكَ رَفِيقًا» (نساء، ۶۹) فدعا النبي ص الرجل فقراها عليه و بشره بذلك. «امالی طوسی، ص ۶۲۱). عشق به رسول الله یکی از نقطه های آغاز برای آشنایی با دین هست؛ و بعد عشق به اهل بیت ع. فرمود: «فرزندان خودتان را با محبت به پیامبر و اهل بیتش ادب کنید؛ ادبوا اولادکم علی ثلاث خصال: حب نبيکم و حب اهل بيته» (کنز العمال: ج ۱۶ ص ۴۵۶ ح ۴۵۴۰۹).

وقتی شب عاشورا ابا عبدالله به بارانش فرمود بروید. شما فکر می کنید اصحاب چه حالی داشتند؟ آتش گرفتند. سوختند اشک ریختند. آب و کیاب شدند. گفتند یا ابا عبدالله اگر هزار جان داشتیم در راه تو فدا می کردیم.^{۴۸} این حرف یعنی چه؟ کدام سریال عاشقی می تواند چنین عشقی را به تصویر بکشد؟ چقدر زیبا امیرالمؤمنین فرمودند. وقتی بعد از نهروان وارد کربلا شدند. مستی از خاک را برداشتند. بو کردند و اشک ریختند و فرمودند اینجا یعنی کربلا قتلگاه عشاق هست. «رُويَ عَنْ أَبِي جَعْفَرٍ عَنْ أَبِيهِ ع قَالَ: مَرَّ عَلِيٌّ بِكَرْبَلَاءَ فَقَالَ لَمَّا مَرَّ بِهِ أَصْحَابُهُ وَ قَدْ اغْرَوْرَقَتْ عَيْنَاهُ بِيَبْكِي وَ يَقُولُ هَذَا مُنَاجٍ رَكَبَهُمْ وَ هَذَا مَلْفَى رِحَالِهِمْ هَاهُنَا مَرَاتِقُ دِمَائِهِمْ طُوبَى لَكَ مِنْ تَرْبَةِ عَلَيْهَا تَرَأَقُ دِمَاءُ الْأَحِبَّةِ وَ قَالَ الْبَاقِرُ ع خَرَجَ عَلِيٌّ يُسِيرُ بِالنَّاسِ حَتَّى إِذَا كَانَ بِكَرْبَلَاءَ عَلَيٌّ مِيلِينَ أَوْ مِيلٍ تَقَدَّمَ بَيْنَ أَيْدِيهِمْ حَتَّى طَافَ بِمَكَانٍ يُقَالُ لَهَا الْمُقَدَّفَانُ فَقَالَ قُتِلَ فِيهَا مَائَتَا نَبِيٍّ وَ مَائَتَا سَبْطٍ كُلِّهِمْ شُهَدَاءُ وَ مُنَاجٍ رَكَبَ وَ مَصَارِعُ عَشَاقٍ شُهَدَاءُ لَا يَسْبِقُهُمْ مَنْ كَانَ قَبْلَهُمْ وَ لَا يَلْحَقُهُمْ مَنْ بَعْدَهُمْ» (بحار، ج ۴۱، ص ۲۹۵/خرائج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۸۳)

^{۴۸} «فَلَمَّا كَانَ اللَّيْلُ قَالَ: هَذَا اللَّيْلُ قَدْ غَشِيَكُمْ، فَاتَّخِذُوهُ جَمَلًا، ثُمَّ لِيَأْخُذْ كُلُّ رَجُلٍ مِنْكُمْ بِيَدِ رَجُلٍ مِنْ أَهْلِ بَيْتِي، تَفَرَّقُوا فِي سَوَادِكُمْ وَمَدَائِنِكُمْ حَتَّى يَفْرَجَ اللَّهُ، فَإِنَّ الْقَوْمَ إِنَّمَا يَطْلُبُونِي، وَلَوْ قَدْ أَصَابُونِي لَهَوَا عَنْ طَلَبِ غَيْرِي... قَالَ: وَقَالَ سَعِيدٌ بْنُ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيُّ: وَاللَّهِ، لَا نُخَلِّيكَ حَتَّى يَعْلَمَ اللَّهُ أَنَا حَفَظْنَا غَيْبَةَ رَسُولِ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ وَ أَهْلِهِ، لَوْ عَلِمْتُ أَنِّي أَقْتُلُ، ثُمَّ أَحْيَا، ثُمَّ أُحْرَقُ حَيًّا، ثُمَّ أُدْرَى، يُفَعَّلُ ذَلِكَ بِي سَبْعِينَ مَرَّةً مَا فَارَقْتُكَ حَتَّى أَلْقَى جَمَامِي دُونَكَ، فَكَيْفَ لَا أَفَعَّلُ ذَلِكَ! وَإِنَّمَا هِيَ قَتْلَةٌ وَاحِدَةٌ، ثُمَّ هِيَ الْكَرَامَةُ الَّتِي لَا انْقِضَاءَ لَهَا أَبَدًا! قَالَ: وَقَالَ زُهَيْرُ بْنُ الْقَيْنِ: وَاللَّهِ، لَوَدِدْتُ أَنِّي قُتِلْتُ، ثُمَّ نُشِرْتُ، ثُمَّ قُتِلْتُ حَتَّى أَقْتَلَ كَذَا أَلْفَ قَتْلَةٍ وَ أَنَّ اللَّهَ يَدْفَعُ بِذَلِكَ الْقَتْلِ عَنْ نَفْسِكَ وَ عَنِ انْفُسِ هَؤُلَاءِ الْفَتِيَّةِ مِنْ أَهْلِ بَيْتِكَ. قَالَ: وَتَكَلَّمَ جَمَاعَةٌ أَصْحَابِهِ بِكَلَامٍ يُشْبِهُ بَعْضُهُ بَعْضًا فِي وَجْهِ وَاحِدٍ، فَقَالُوا: وَاللَّهِ، لَا نَفَارُكَ، وَلَكِنْ أَنْفُسَنَا لَكَ الْفِدَاءُ، نَفِيكَ بِنُحُورِنَا وَجِبَاهِنَا وَ أَيْدِينَا، فَإِذَا نَحْنُ قُتِلْنَا كُنَّا وَقَيْنَا، وَقَضِينَا مَا عَلَيْنَا» (تاريخ الطبری: ج ۵ ص ۴۱۸)

۲. دین ما پر از عقلانیت است

- جلوه دوم دین ما، عقلانیت هست. دین ما دینی است پر از عقلانیت. کسی که بی دینی می کند درواقع دارد بی عقلی می کند علیه منافع خودش اقدام می کند. فرمود: «وَمَنْ يَرْغَبُ عَنْ مِلَّةِ إِبْرَاهِيمَ إِلَّا مَنْ سَفِهَ نَفْسَهُ؛ جز افراد بی عقل، چه کسی از آیین ابراهیم، (با آن پاکی و درخشندگی)، روی گردان خواهد شد؟!» (بقره، ۱۳۰) مگر دین چیز جز عقلانیت هست. عقل مگر نمی گوید منافعت را دریاب؛ مگر دین چیز جز تأمین منافع هست؟ البته همه منافع بلند مدت.

۳. دین ما، دین شیک پوشان هست

- جلوه سوم دین ما، ادب و رعایت های رفتاری هست. دینی ما دینی هست پر از رفتارهای زیبا و مؤدبانه. دین شیک و تمیز ما. اصلاً شما بگو دین ما، دین شیک پوشان هست؛ آن صحابی می گوید آدم پیش امام باقر ع دیدم حضرت روپوش سرخ تندی به تن داشت، من خنده ام گرفت، حضرت فرمود: میدانم چرا خندیدی از این لباس من خندیدی؟ همسرم این لباس را دوست داشته است. «دَخَلْتُ عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ عَ وَ عَلَيْهِ مِلْحَفَةٌ حَمْرَاءُ شَدِيدَةٌ الْحُمْرَةَ فَتَبَسَّمتُ حِينَ دَخَلْتُ فَقَالَ إِنِّي أَعْلَمُ لِمَ ضَحِكْتَ ضَحِكْتَ مِنْ هَذَا الثَّوْبِ عَلَى إِنْ الثَّقَفِيَّةَ أَكْرَهْتِنِي عَلَى بُسِيهَا» (کافی، ج ۱۳، ص ۳۱)

- اسحاق بن عمار از اصحاب امام صادق ع می گوید به حضرت گفتم: آیا مؤمن می تواند ده پیراهن داشته باشد؟ امام فرمود: «آری». گفتم: بیست پیراهن چه؟ فرمود: «آری [اشکالی ندارد]». گفتم: سی تا چه؟ فرمود: «آری. این اسراف نیست؛ اسراف، آن است که لباس بیرون (میهمانی ات) را لباس کار و دم دستی قرار دهی». «عَنْ إِسْحَاقَ بْنِ عَمَّارٍ قَالَ: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَ يَكُونُ لِلْمُؤْمِنِ عَشْرَةَ أَقْمِصَةٍ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ عَشْرُونَ قَالَ نَعَمْ قُلْتُ ثَلَاثُونَ قَالَ نَعَمْ لَيْسَ هَذَا مِنَ السَّرْفِ إِنَّمَا السَّرْفُ أَنْ تَجْعَلَ ثَوْبَ صَوْنِكَ ثَوْبَ بَدَلَتِكَ.» (کافی، ج ۶، ص ۴۴۱). دینی داریم که به عطر زدن و لباس پوشیدن و تمیز بودن این قدر اهمیت می دهد. آدم از دین لذت می برد.

- در احوالات امام (ره) هست که همیشه از چند متری اتاق امام بوی عطر به مشام می‌رسید آقا همیشه یک شانه و آینه کوچک کنار دست خود داشتند و از دو شیشه عطر که یکی در جانماز و دیگری در طاقچه بود استفاده می‌کردند.^{۴۹}
- امام بسیار تمیز و مرتب بود. زیرپوش ایشان باید زودبه‌زود شسته شود و حتماً باید اتو شود و از نظر رنگ هماهنگ باشد و اگر چنانچه پیژامه گشاد باشد و یک‌قدری باز باشد، ایشان نمی‌پوشند. باید همه جای آن یک اندازه باشد و نظم داشته باشد. دستمال ایشان باید اتو شود.^{۵۰}
- روزی یکی از دوستان امام کاظم (ع) خدمت امام (ع) رسید و با ایشان سلام و احوال‌پرسی کرد. خوب در چهره امام (ع) نگاه کرد و دید حضرت محاسن خود را با رنگ سیاه، آراسته است؛ به‌گونه‌ای که چهره امام (ع) بسیار جوان‌تر شده بود. از امام (ع) پرسید: «فدایت شوم، آیا محاسن خودتان را رنگ نموده‌اید؟» امام (ع) پاسخ داد: «بله؛ زیرا آراستگی نزد خدا پاداش دارد. از آن گذشته، رنگ کردن و آراستگی ظاهری موجب افزایش حفظ عفت زنان و پاک‌دامنی همسران می‌شود. زنانی بودند که به سبب عدم آراستگی همسران خود، به فساد و گناه و تباهی راه یافتند». حضرت فرمود آیا تو خوشحال می‌شوی که همسرت را شلخته و بدون آراستگی و شیک بودن ببینی؟ گفتم نه حضرت فرمود خانم شما هم همین‌طور هست. «رَأَيْتُ أَبَا الْحَسَنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ اخْتَضَبَ، فَقُلْتُ: جُعِلْتُ فِدَاكَ، اخْتَضَبْتَ؟! فَقَالَ: نَعَمْ، إِنَّ التَّهَيَّئَةَ مِمَّا يَزِيدُ فِي عِفَّةِ النِّسَاءِ وَ لَقَدْ تَرَكَ النِّسَاءُ الْعِفَّةَ بَتَرَكَ أَزْوَاجَهُنَّ التَّهَيَّئَةَ. ثُمَّ قَالَ: أَيْسُرُكَ أَنْ تَرَاهَا عَلَى مَا تَرَكَ عَلَيْهَا إِذَا كُنْتَ عَلَى غَيْرِ تَهَيَّئَةٍ؟ قُلْتُ: لَا، قَالَ: فَهَوَ ذَاكَ.» (کافی: ج ۵ ص ۵۶۷)

اگر دین اینقدر تو دلبرو هست، پس چرا جوانان دین‌گریز هستند؟

- این سه جلوه دین‌هست، عقلانیت، عشق، ادب و شیک بودن. آقا اگر دین این‌قدر زیباست، این‌قدر دلبراست و تودل‌برو هست؛ پس چرا در بین جوانان دین‌گریزی و دین‌ستیزی هست؟ این

^{۴۹} پا به پای آفتاب، ج ۱، ص ۲۰۰

^{۵۰} برداشت -هایی از سیره امام خمینی، ج ۲، ص ۱۵۹ به نقل از مصطفی کفاش زاده.

به خاطر این هست که دین را به زیبایی معرفی نکردیم. سوءتفاهم پیش آمده است. خیلی مهم است که از کجا دین را به جوانان معرفی کنیم. ما خیلی اوقات از عقاید شروع کردیم. نه از علاقه‌های عمیق دینی. ما فکر کردیم اهل بیت شوخی گفتند همین طوری فرمودند دین چیز جز محبت نیست^{۵۱}؛ ما آشنایی با دین را از واقعیت‌های عینی و بیرونی شروع نکردیم حتماً قبل از معرفی دین باید جوان دو واحد انسان‌شناسی و حیات‌شناسی را سپری کرده باشد وگرنه نمی‌تواند ارتباط قشنگی برقرار کند.

دین ماشین مسابقه است

• ما هنوز نتوانستیم مسابقه در دین را خوب توضیح دهیم. دیدید بعضی جوان‌ها عشق ماشین دارند؟ بعضی جوان‌ها عشق ماشین مسابقه دارند؟ دین ماشین مسابقه هست. در روایات مختلف آمده. «تَنَافَسُوا فِي الدَّرَجَاتِ» (البرهان، ج ۱، ص ۱۵۷) یعنی از هم جلو بزنید برای رسیدن به درجات بالاتر!

^{۵۱} «بُرِيدُ بْنُ مُعَاوِيَةَ الْعَجَلِيُّ وَ إِبْرَاهِيمَ الْأَحْمَرِيُّ قَالَا دَخَلْنَا عَلَى أَبِي جَعْفَرٍ ع وَ عِنْدَهُ زِيَادُ الْأَحْلَامُ فَقَالَ أَبُو جَعْفَرٍ يَا زِيَادُ مَا لِي أَرَى رَجُلَيْكَ مُتَعَلِّقَيْنِ قَالَ جَعَلْتُ لَكَ الْفِدَاءَ جِئْتُ عَلَى نَضْوٍ لِي عَامَّةَ الطَّرِيقِ وَ مَا حَمَلْتَنِي عَلَى ذَلِكَ إِلَّا حُبِّي لَكُمْ وَ شَوْفِي إِلَيْكُمْ ثُمَّ أَطْرَقَ زِيَادٌ مَلِيًّا ثُمَّ قَالَ جَعَلْتُ لَكَ الْفِدَاءَ إِنِّي رَبَّمَا خَلَوْتُ فَاتَانِي الشَّيْطَانُ فَيَذْكُرْنِي مَا قَدْ سَلَفَ مِنَ الذُّنُوبِ وَ الْمَعَاصِي فَكَأَنِّي أَيْسُ ثُمَّ أَذْكَرُ حُبِّي لَكُمْ وَ انْقِطَاعِي [إِلَيْكُمْ] وَ كَانَ مُتَكِنًا لَكُمْ قَالَ يَا زِيَادُ وَ هَلِ الدِّينُ إِلَّا الْحُبُّ وَ الْبُغْضُ ثُمَّ تَلَا هَذِهِ الْآيَاتِ الثَّلَاثَ كَأَنَّهُمَا فِي كَيْفِهِ وَ لَكِنَّ اللَّهَ حَبِيبُ الْإِيمَانِ وَ زَيْنُهُ فِي قُلُوبِكُمْ وَ كَرِهَ إِلَيْكُمْ الْكُفْرَ وَ الْفُسُوقَ وَ الْعِصْيَانَ أُولَئِكَ هُمُ الرَّاشِدُونَ. فَضَلًّا مِنَ اللَّهِ وَ نِعْمَةً وَ اللَّهُ عَلِيمٌ حَكِيمٌ وَ قَالَ يَحْيُونَ مَنْ هَاجَرَ إِلَيْهِمْ وَ قَالَ إِنْ كُنْتُمْ تَحِبُّونَ اللَّهَ فَاتَّبِعُونِي يُحْبِبِكُمُ اللَّهُ وَ يُغْفِرْ لَكُمْ ذُنُوبَكُمْ وَ اللَّهُ غَفُورٌ رَحِيمٌ» (تفسیر فرات کوفی، ص ۴۳۰)

دین از جنس بلندهمتی است

- دین از جنس بلندهمتی هست. می‌خواهد تو را پرواز بدهد! می‌فرماید روز قیامت شما سه دسته می‌شوید. سه دسته قرآن را بگویند، بدها، خوب‌ها، خوب‌ترین‌ها!^{۵۲} تقسیمات قرآن را نگاه کن! بابا این قرآن اصلاً نازل شده برای رساندن آدم‌ها به قلّه!
- دین اصلاً طراحی شده برای آدم‌های حداکثری طلب هستند. کسی که از لذت، قدرت و بسیاری از این خواسته‌ها، بیشترینش را می‌خواهد بدر دین‌داری می‌خورد. خریدار جنس دین، کسی است که اهل شرکت در مسابقه هست.
- جوان‌ها چی شد پدر و مادرهایشان نمی‌توانستند آن‌ها را وادار کنند به نماز؟ رفتند جبهه نماز شب خوان شدند. از نماز شب خوان بودن هم یک‌کمی آن طرف‌تر رفتند. چی شد به اینجا رسیدند؟ یک قلّه‌ای دیدند به نام لقاءالله. بچه من! نماز بخوان این که کاری ندارد. گفت نمی‌خوانم. راست هم می‌گوید، برای چی بخواند؟ بخوان خدا نبردت جهنم. می‌گوید برو بابا. راست می‌گوید. برو بابا. روح انسان با این حرف‌ها جور در نمی‌آید. نماز بخوان جهنم نیروی؟ انسان برای این ساخته نشده. به همین بگویی نماز بخوان لقاءالله، نماز شب هم می‌خواند رویش. پدر و مادر هم جا می‌گذارد. در نماز شب هم اتفاقات خوب برایش می‌افتد. چون روح انسان این‌طوری است.

عزت دین، یکی از زوایای پنهان دین

- بنابراین یکی از وجوه غربت اسلام چی شد؟ اسلام خوب معرفی نشده است. حالا یکی از زوایای پنهان دین ما که کمتر توضیح داده شده است را می‌خواهیم توضیح دهیم. آن زاویه این هست که دین ما دین عزتمندی هست. شخصی آمد محضر امیرالمؤمنین گفت آقا اسلام را به من معرفی کنم. چقدر زیبا امیرالمؤمنین اسلام را معرفی کرد. ای کاش می‌گذاشتند اسلام را

^{۵۲} «وَكُنْتُمْ أَزْوَاجًا ثَلَاثَةً فَأَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَيْمَنَةِ وَأَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ مَا أَصْحَابُ الْمَشْأَمَةِ وَالسَّابِقُونَ السَّابِقُونَ أُولَئِكَ الْمُقَرَّبُونَ» (واقعه، ۷، الی ۱۱)

امیرالمؤمنین به مردم معرفی می‌کرد. چهره اسلام را مخدوش نمی‌کردند. حضرت فرمود: خداوند متعال دین اسلام را تشریح کرد، ساخت و راه‌های ورود به اسلام را آسان کرد. اسلام دین آسانی هست. بلافاصله بعد از این کلام فرمودند اگر کسی به مقابله با دین بپردازد این دینی است که پایه‌هایش محکم و استوار هست. عزیز هست؛ و هرکسی دین دارد باشد و پیرو این دین باشد. دین موجب عزت و سربلندی او می‌شود. جانم به این اسلام. «سَأَلَ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَ عَنْ صِفَةِ الْإِسْلَامِ وَالْإِيمَانِ وَالْكَفْرِ وَالنِّفَاقِ فَقَالَ أَمَا بَعْدُ فَإِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى - شَرَعَ الْإِسْلَامَ وَ سَهَّلَ شَرَائِعَهُ لِمَنْ وَرَدَهُ وَ أَعَزَّ أَرْكَانَهُ لِمَنْ حَارَبَهُ وَ جَعَلَهُ عِزًّا لِمَنْ تَوَلَّاهُ» (کافی، ج ۲، ص ۴۹).

دین اسلام، دین سربلندی و عزت

- مسلمان با این اسلام سربلند هست هر جای عالم که باشد. سرت را بالا بگیر و بگو من مسلمان هستم! شبیه کسی که در دانشگاه رشته خوبی قبول شده وقتی به او می‌گویند خانم دکتر یا آقای دکتر چقدر لذت می‌برد. پیش خودش می‌گوید کلاس دارد! ما آیینی داریم که می‌توانی به آن افتخار کنی و با غرور بگویی من مسلمان هستم. چقدر خوب هست که آدم دینی داشته باشد که او را سرافکننده نکند. بعضی از فکرها و مکتب‌ها و آیین‌ها، واقعاً آدم خجالت می‌کشد توضیح دهد. این قدر حقیر و پست هستند.
- این قدر به این جوان توضیح ندادند چه دین باکلاسی داریم، بعضی از دانشجوها خجالت می‌کشند در دانشگاه نماز بخوانند. بچه مسلمان هست، نمازخوان هست؛ اما انگاری احساس می‌کند نماز بخواند بی‌کلاسی هست. بعد البته جوان‌های هم داریم که دمشان گرم! برنده نقره المپیاد ریاضی ۲۰۱۹ انگلیس در قلب لندن روی پل لندن با افتخار نماز می‌خواند.^{۵۳} این اتفاق در تیرماه ۹۸ افتاده است. نه زمان شهید بابایی که در دل کفرستان هم آن شهید مقید به نماز بود! باریک الله به این جوان و جوان‌های که با او نماز اقامه کردند.

^{۵۳} خبرگزاری فارس، ۳۱/۴/۱۳۹۸، خبر شماره ۱۳۹۸۰۴۳۱۰۰۰۲۸۰

عضو باشگاه اسلام شدی، یعنی روی نوار پیروزی و قهرمانی حرکت می کنی

- ماهیت دینی، خمیرمایه دین، سلول های بنیادی دین، از عزت شکل گرفته هست. فرمود: «الْإِسْلَامُ يَعْلُو وَ لَا يُعْلَى عَلَيْهِ؛ اسلام نسبت به سایر مکاتب و ملل، همیشه برتری دارد و هیچ چیزی بر آن برتری ندارد» (الفقیه، ج ۴، ص ۳۳۴). کافی عضو باشگاه اسلام بشوید. دیگر روی نوار قهرمانی حرکت می کنی. به کمتر از قهرمانی نباید فکر کنی. سه مرتبه در قرآن کریم خدا فرمود برای قهرمانی برنامه ریزی کن. نقشه راه ما برای قهرمانی است. «هُوَ الَّذِي أَرْسَلَ رَسُولَهُ بِالْهُدَى وَ دِينِ الْحَقِّ لِيُظَاهِرَهُ عَلَى الدِّينِ كَلِّهِ» (توبه، ۳۳/ فتح، ۲۸/ صف، ۲). برو با این دین زندگی کن. برنامه زندگی ات را تنظیم کن. دین سکوی پرتاب قهرمانی هست.

چرا دین باید عزیز باشد؟

- دین ما به خودی خود دین عزیزی هست. چرا دین باید عزیز باشد؟ برای اینکه مردم باید بتوانند به دینشان تکیه کنند، به پشتوانه دینشان زندگی کنند، به پشتوانه دینشان مبارزه کنند. جان دادن برای دین عزیز ارزش دارد. دین باید عزیز باشد تا وقتی جانت را برای آن دادی نه تنها احساس نکنی چیزی از دست دادی بلکه احساس کنی به اوج و قله رسیدی.
- یکی از ویژگی های بچه های رزمنده این بود؛ که خیلی دین برایشان مهم بود. خیلی برایشان مهم بود که چگونه حرف بزنند و رفتار کنند. به خاطر این بود که دین برایشان عزیز بود و جایگاه داشت، حلال و حرام برایشان جدی بود، خط قرمزشان بود.
- خانواده شهید نقل می کند: «به خاطر دارم زمانی که در حال ساختن منزل جدیدمان بودیم، محمدعلی هم حضور داشت یک روز که او به سرکارش رفته بود بنایی که برای ساخت خانه در حال کار کردن بود حدود ده الی دوازده عدد آجر از کنار خانه ی همسایه برداشت و برای پی ساختمان استفاده کرد وقتی که محمدعلی از سرکار برگشت مشاهده کرد که چند عدد آجر کهنه در ساخت دیوار به کار رفته است از بنا سؤال کرد چرا این آجرها را به کار برده ای؟ این آجرها مال مردم و حرام است ما می خواهیم در این خانه نماز بخوانیم بنا گفت: به تعداد آجرها سر جایش می گذاریم محمدعلی گفت: اصلاً درست نیست و خودش دیوار را تا آخر خراب کرد و آن آجرها را

درآورد و سر جایش گذاشت.»^{۵۴} حالا اگر ما بودیم می‌گفتیم دیگر کاری هست که شده حالا می‌رویم حلالیت می‌طلبیم؛ اما این شهید این کار را نکرد.

دنیا به کسی عزت نمی‌دهد

- برعکس دین، دنیا به کسی عزت نمی‌دهد. مردم در کربلا عبد دنیا شدند، دنیا عزتشان را گرفت. دنیا کسی را عزیز نمی‌کند. دنیا خودش حقیر است وقتی خودش حقیر است چگونه می‌تواند تو را عزیز کند؟ عمر سعد بدبخت امام حسین (ع) به او فرمود بیا حسینی شو! گفت مال و خانواده‌ام را چه کنم؟ حضرت فرمود مال و خانواده‌ات را من ضمانت می‌کنم. گفت آقا ملک ری چه می‌شود؟ می‌خواست با ملک ری عزت به دست آورد. حضرت فرمود به گندم ری هم نمی‌رسی. به حضرت بی‌احترامی کرد گفت اگر به گندم ری نرسم به جو که می‌رسم.^{۵۵} حضرت فرمود عمر سعد بعد از من تو زیاد زنده نمی‌مانی. دنیا چشمش را کور کرده بود. گوشش را کر کرده بود.

عزت ظاهری اهل دنیا چه می‌شود؟

- آقا پس این عزت ظاهری اهل دنیا چیست؟ به چشمت اعتماد نکن اصول را نگاه کن. نگاه باتقوا درست می‌شود. گول نمی‌خوری و سراب را جای آب نگیری. خدا به پیامبرش فرمود: «وَلَا تَمُدَّنَّ عَيْنَيْكَ إِلَىٰ مَا مَتَّعْنَا بِهِ أَزْوَاجًا مِنْهُمْ زَهْرَةَ الْحَيَاةِ الدُّنْيَا لِنَفْتِنَهُمْ فِيهِ وَ رِزْقَ رَبِّكَ خَيْرٌ وَ أَبْقَىٰ؛ و هرگز چشمان خود را به نعمت‌های مادی، که به گروه‌هایی از آنان داده‌ایم، میفکن! این‌ها شکوفه‌های زندگی دنیاست؛ تا آنان را در آن بیازماییم؛ و روزی پروردگارت بهتر و پایدارتر است!» (طه، ۱۳۱).

^{۵۴} شهید محمدعلی براتی کاربزنو؛ اطلاعات دریافتی از کنگره سرداران و ۲۳۰۰۰ شهید استانهای خراسان

^{۵۵} «فَوَاللَّهِ إِنِّي لَأَرَجُو أَنْ لَا تَأْكُلَ مِنْ بَرِّ الْعِرَاقِ إِلَّا يَسِيرًا فَقَالَ ابْنُ سَعْدٍ فِي الشَّعْبِ كِفَايَةُ عَنْ الْبَرِّ مُسْتَهْزَأًا بِذَلِكَ الْقَوْلِ» (بحارالانوار، ج ۴۴، ص ۲۸۹) «فانصرف عنه الحسين رضى الله عنه و هو يقول: ما لك ذبحك الله من على فراشك سرعيا عاجلا و لا غفر الله لك يوم حشرک و نشرک، فو الله إنى لأرجو أن لا يأكل من برِّ العراق إلا يسيرا» (الفتوح، ج ۵، ص ۹۳)

- یا فرمود از این امکانات و برو و بیای ظاهری این‌ها تعجب نکن. «فَلَا تُعْجِبْكَ أَمْوَالُهُمْ وَلَا أَوْلَادُهُمْ إِنَّمَا يُرِيدُ اللَّهُ لِيُعَذِّبَهُمْ بِهَا فِي الْحَيَاةِ الدُّنْيَا وَ تَزْهَقَ أَنْفُسُهُمْ وَ هُمْ كَافِرُونَ؛ و (فزونى) اموال و اولاد آن‌ها، تو را در شگفتی فرونبرد؛ خدا می‌خواهد آنان را به وسیله آن، در زندگی دنیا عذاب کند و در حال کفر بمیرند!» (توبه، ۵۵). الآن بعضی‌ها وقتی زرق و برق تمدن غرب را می‌بینند، عقل از کلشان می‌پرد. خدا می‌فرماید تعجب نکن. این عزت کوتاه‌مدت و این فتنه هست؛ بنابراین دنیا به کسی عزت نمی‌دهد. چون منبع عزت جای دیگری هست.

نقطه شروع غرب‌زدگی، دیدن امکانات ظاهری

- غرب‌زدگی، از اینجا شروع می‌شود که امکانات ظاهری آن‌ها را می‌بینی، بعد فکر می‌کنی خبری هست. طرح دوستی و رابطه می‌ریزی بلکه تو هم از این امکانات بهره‌مند بشوی.^{۵۶} اما خب خبری نیست؛ خبری هم باشد تو را خبردار نمی‌کنند. بله تا دل بخواهد وعده و وعید می‌دهند اما فریب، خدعه، دروغ پشت سر تمام این ظاهر سازی‌ها خوابیده است. خداوند مشیت آن‌ها را قیل از اینکه خودشان باز کنند، باز کرده است می‌فرماید: «إِنَّهُمْ يَكِيدُونَ كَيْدًا؛ آن‌ها پیوسته حيله می‌کنند» (طارق، ۱۵). یک روده راست در شکم غربی‌ها نیست. مشیت این‌ها را خدا باز کرده است.

چرا مبنای تعامل با غرب، سوءظن هست؟

- آقا اشکالی دارد بالاخره ما باید با این‌ها تعاملی هم داشته باشیم؟ نه اگر مصلحت شد اشکالی ندارد اما مبنای این تعامل یادت نرود. مبنا سوءظن هست مبنا این هست که این‌ها دست از فریب بر نمی‌دارند. این‌ها منافع ما را تأمین نمی‌کنند. وقتی مقام معظم رهبری می‌فرمایند: «من به مذاکرات خوش بین نیستم.» (۲۸ بهمن ۱۳۹۲) این یک مبانی قرآنی و البته عقلانی هم دارد. چون قرآن پشت سر صحنه سازی‌های این‌ها را به ما نشان می‌دهد می‌فرماید این‌ها اهل فریب و خدعه و حيله هستند.

^{۵۶} «الَّذِينَ يَتَخَذُونَ الْكَافِرِينَ أَوْلِيَاءَ مِنْ دُونِ الْمُؤْمِنِينَ أَلِيَّتُهُمْ عِنْدَهُمُ الْعِزَّةُ فَإِنَّ الْعِزَّةَ لِلَّهِ جَمِيعًا» (نساء، ۱۳۹)

- بعضی‌ها نمی‌دانم انس با قرآن ندارند یا به آیات قرآن ایمان ندارد و کافرند برمی‌گردند می‌گویند خوش‌بینی در دنیای سیاست یا بدبینی خیلی معنا ندارد و باید واقع‌بین باشیم. وای خدای من! واقعیات را بگذار کنار هم، عقلانیت هم چیز خوبی هست. تجربه گذشته را هم اضافه کن بین کی آمریکایی‌ها و اروپایی‌ها بدعهدی نکردند و برای ما خیرخواهی کردند که این دفعه بخواهند این کار را بکنند؟ حتماً باید برای کشور خسارت بزرگی به وجود بیاید تا بعضی از مسئولین عقلانیت را حاکم بر سیاست خارجی کنند. عقلانیت چه می‌گوید؟ این‌ها بر سر کدام عهد و پیمان خود ایستادند که این بار بخواهند بایستند؟

پیامدهای غرب‌زدگی، ندیدن واقعیت‌های عینی و عدم عقلانیت

- غرب‌زدگی چشم آدم را می‌بندد از این واقعیت‌های عینی، عقلانیت انسان را می‌گیرد. بعد آدم وقتی ظواهر اتوکشیده این‌ها را دید، امکانات ظاهری این‌ها را دید. آیات قرآن را ندید، واقعیت‌های بیرونی را ندید، معلوم است به جای اعتماد به خدا، اعتماد به کدخدا می‌کند و البته فریب می‌خورد.
- امام فرمودند: «ما از شرّ رضا خان و محمدرضا خلاص شدیم، لکن از شرّ تربیت‌یافتگان غرب و شرق به این زودی‌ها نجات نخواهیم یافت. اینان برپادارندگان سلطه ابرقدرت‌ها هستند و سرسپردگانی می‌باشند که با هیچ منطقی خلع سلاح نمی‌شوند.» (۷ دی ۱۳۶۰).

علت شکستن امیرالمؤمنین در صفین، اعتماد به دشمن بود

- امیرالمؤمنین در جنگ صفین، وقتی که قرآن‌ها را به سرنیزه کردند حضرت فرمودند: ای بندگان خدا، من از هر کس دیگر به پاس‌گویی بدین دعوت و پذیرفتن حکم قرآن شایسته‌ترم، ولی معاویه و عمرو بن عاص و دار و دسته‌اش نه اهل دین‌اند و نه مرد قرآن، من این‌ها را از کودکی می‌شناسم بدترین‌ها بودند و الآن هم همین‌طور هستند. بعد قسم دادند و الله این‌ها قرآن را به انگیزه عمل کردن و قبول داشتن قرآن سرنیزه نکردند بلکه قرآن دستاویز هست، این‌ها اهل فریب و خدعه هستند؛ لَمَّا رَفَعَ أَهْلُ الشَّامِ الْمَصَاحِفَ عَلَى الرِّمَاحِ يَدْعُونَ إِلَى حُكْمِ الْقُرْآنِ قَالَ عَلِيُّ ع: «عِبَادَ اللَّهِ إِنِّي أَحَقُّ مِنْ أَجَابِ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ وَ لَكِنَّ مَعَاوِيَةَ وَ عَمْرُو بْنَ الْعَاصِ وَ ابْنَ أَبِي مُعَيْطٍ وَ حَبِيبَ بْنَ مَسْلَمَةَ وَ ابْنَ أَبِي سَرْحٍ لَيْسُوا بِأَصْحَابِ دِينٍ وَ لَا قُرْآنٍ إِنِّي أَعْرِفُ بِهِمْ مِنْكُمْ صَحْبَتَهُمْ

أَطْفَالًا وَصَحِيحَتَهُمْ رَجَالًا فَكَانُوا شَرَّ أَطْفَالٍ وَشَرَّ رَجَالٍ إِنَّهَا كَلِمَةٌ حَقٌّ يُرَادُ بِهَا بَاطِلٌ. إِنَّهُمْ وَاللَّهِ مَا رَفَعُوهَا أَنَّهُمْ يَعْرِفُونَهَا وَيَعْمَلُونَ بِهَا وَ لَكِنَّهَا الْخَدِيعَةُ وَالْوَهْنُ وَالْمَكِيدَةُ» (وقعه الصفین، ص ۴۸۹)

- امام هشدار دادند این کار فریب دشمن هست بعد فرمودند ما چند لحظه بیشتر تا پیروزی فاصله نداریم کمی مقاومت شر معاویه کنده می‌شود. مشکل ریشه‌ای حل می‌شود. «أَعِيرُونِي سَوَاعِدَكُمْ وَ جَمَاعِكُمْ سَاعَةً وَاحِدَةً فَقَدْ بَلَغَ الْحَقُّ مَقْطَعَهُ وَ لَمْ يَبْقَ إِلَّا أَنْ يَقْطَعَ دَابِرَ الَّذِينَ ظَلَمُوا» (همان)
- به نظر تان عکس‌العمل آن مردم چی بود؟ آیا به امامشان اعتماد کردند یا به نقشه دشمن اعتماد کردند؟ تاریخ می‌گوید بیست هزار نفر لباس جنگی پوشیده، شمشیرها به دوش انداخته از شدت سجده پیشانی‌ها پینه‌بسته آمدند گفتند یا علی برویم سر میز مذاکره و گرنه تو را می‌کشیم. «جَاءَهُ زُهَاءُ عَشْرِينَ أَلْفًا مَقْتَعِينَ فِي الْحَدِيدِ شَاكِي السَّلَاحِ سِيُوفِهِمْ عَلَى عَوَاتِقِهِمْ وَ قَدِ اسْوَدَّتْ جِبَاهُهُمْ مِنَ السُّجُودِ ... يَا عَلِيُّ أَجِبِ الْقَوْمَ إِلَى كِتَابِ اللَّهِ إِذْ دُعِيَتْ إِلَيْهِ وَ إِلَّا قَتَلْنَاكَ» (همان)

عوامل اعتماد به دشمن

۱. ساده‌لوحی

- ساده‌لوحی و ایمان به طاغوت، موجب می‌شود کسی به دشمن اعتماد بکند. ابوموسی اشعری نماینده مذاکره‌کننده بود که البته او را به امیرالمؤمنین تحمیل کردند. آدم ساده‌ای بود اگر نگوییم مریض بود. امیرالمؤمنین (ع) به ابوموسی اشعری فرمود: به چیزی که نمی‌فهمی و نمی‌شناسی دخالت نکن. مواظب باش! تو در جایگاه رفته‌ای که همه آدم‌های شر دارند به سمت تو می‌آیند. مواظب باش از مسیر خودت کج نشوی! (فَدَعْ مَا لَا تَعْرِفُ فَإِنَّ شِرَارَ النَّاسِ طَائِرُونَ إِلَيْكَ بِأَقْوَابِلِ السُّوءِ؛ نهج البلاغه/نامه ۷۸) و شما ببینید ابوموسی اشعری چه بلایی بر سر جامعه آورد.
- امیرالمؤمنین (ع) در نامه کوتاه خودشان به ابوموسی اشعری، می‌فرمایند: «ابوموسی اشعری! بدان که شقی کسی است که...» می‌دانید شقی یعنی چه؟ مثلاً اشق الاشقی ابن ملجم است که امیرالمؤمنین علی (ع) را به شهادت رساند. شقی یک صفتی در این حد و حدود است. حضرت می‌فرماید: «شقی کسی است که به عقل و تجربه بی‌اعتنا باشد؛ إِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حَرَمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَ التَّجَرِبَةِ» (نهج البلاغه/نامه ۷۸) حضرت در دشمن‌شناسی به ابوموسی اشعری ساده،

می‌فرماید: شقاوت به خرج ندهی! یعنی این سادگی تو می‌شود شقاوت! شقی کسی است که به تجربه بی‌اعتنا باشد.

- این‌ها یک جامعه را بدبخت می‌کنند. کسانی که می‌خواهند جامعه را به‌گونه‌ای بار بیاورند و افکار عمومی را به‌گونه‌ای سوق دهند که مردم احساس نکنند دشمنی کینه‌توز، رذل و درنهایت پستی و بی‌شرفی در اطراف آن‌ها وجود دارد، این‌ها خائنین به مردم هستند، فکر نکنید که این‌ها یک آدم‌های خاکشیرمزاج صلح‌طلب آرام هستند. شخصیت‌های تاریخی از این دست سراغ داریم که چه خیانت‌های بی‌نظیر و عجیب‌وغریبی به اسلام کرده‌اند! هیچ‌وقت نباید جامعه را در خواب خرگوشی فرورد و طوری رفتار کرد که این‌ها دشمن ندارند. امروز چه کسی است که رذالت‌های دشمنان را نبیند؟ این آمریکا و انگلیس و صهیونیست‌ها از زمان حضرت امام (ره) رذالتشان بیشتر نشده است؟ جنایتشان بیشتر نشده است؟

کربلا امت اسلامی را از ساده‌اندیشی نجات داد

- البته ما به حمدالله کربلا داریم. کربلا امت اسلامی را از ساده‌اندیشی بیرون می‌آورد. اصلاً کربلا یک‌طوری از ما آدم‌های تیزی ساخته است که دیگر فریب هیچ‌کسی را نمی‌خوریم و اگر کسی یک‌ذره به سمت عمر سعد زاویه پیدا کند، ما دیگر تا آخرش را می‌خوانیم. می‌گوییم این از شمشیرش و دندان‌های خبیثش خونی خواهد چکید.

۲. ایمان به طاغوت

- اما دومین عامل اعتماد به دشمن، ایمان به طاغوت هست. در قرآن، درباره‌ی طاغوت، دو مفهوم کلیدی داریم. یکی ایمان به طاغوت و دیگری عبد طاغوت. خدا در قرآن می‌فرماید: «بعضی‌ها مؤمن به طاغوت هستند.» معنای این جمله چیست؟ مؤمن به طاغوت چه ویژگی‌های دارد؟

ویژگی مومن به طاغوت

• مؤمن به طاغوت کسی است که ۱- عیب‌های طاغوت را نمی‌بیند ۲- سخنان طاغوت را تعبیدی می‌پذیرد و برای خودش توجیه می‌کند ۳- مفاهیم طاغوتی را مقدس می‌شمرد. ۴- به خودش اجازه اندیشیدن در نقد طاغوت نمی‌دهد. همه این ویژگی‌ها در غرب‌زدگان دیده می‌شود. به او می‌گویی آمریکا ضعیف است می‌خندد می‌گوید البته در حد شعار قبول است. در مواردی هم که به صورت تجربی ضعف آمریکا را برای او اثبات می‌کنید، می‌گویی دیدی در این موارد ضعیف است، بازهم قبول نمی‌کند. باوری نمی‌گذارد به ضعف‌های آمریکا به صورت عینی نگاه کند. می‌گوید نه آن‌ها حساب‌شده عمل می‌کنند. این اطلاع او نیست بلکه ایمان او به طاغوت است. کسی که حماقت کفر را باور نکند نوعی ایمان به طاغوت دارد. امام خمینی (ره) عمیقاً کافر به طاغوت بود به همین دلیل می‌فرمود: «آمریکا هیچ غلطی نمی‌تواند بکند» (۱۶ آبان ۱۳۵۸ / ۱۶ ذی‌الحجه ۱۳۹۹)

• مؤمن به طاغوت نه دم دارد، نه سم، نه دندان‌های نیش دوم‌تری و نه زبان زهرآگین. هیچ کدام از این خصوصیات را ندارد. بلکه مؤمن به طاغوت ممکن است نماز بخواند، روزه بگیرد. فقط باورش این است که ما نمی‌توانیم بدون طاغوت زندگی کنیم. غرب‌زدگی ایمان به طاغوت است. غرب‌زدگی این نیست که بگویی خیابان‌های آنها زیبا است، کسی به این نمی‌گوید غرب‌زدگی. غرب‌زدگی یعنی هیمنه غرب را بپذیری.

• شما خودتان قضاوت کنید که صاحب این جملات چقدر غرب را باور دارد؟ «به نظر می‌رسد، مخالفت با غرب در جامعه ما کمتر ریشه‌های فکری دارد بلکه بیشتر جنبه‌های روحی و روانی دارد ... واکنش منفی ما نسبت به نظام بین‌الملل به علت ناتوانی و ضعف ماست ... ما ایرانی‌ها نسبت به افراد توانا خیلی موضع می‌گیریم ... بعنوان کسی که فرصت مشاهده و مطالعه از نزدیک ۱۱۴ کشور جهان را طی ۲۸ سال گذشته داشته‌ام، معتقدم باید حسادت را در جامعه خودمان درمان کنیم چون افراد خیلی به هم حسادت می‌کنند»^{۵۷}

^{۵۷} خبرگزاری مشرق، اظهارات دکتر سریع القلم، خبر شماره ۳۲۰۱۰۱

- خدایا ما را از شر مومنین به طاغوت و غریزندگان نجات عنایت فرما.

متن مقتل: «حضرت رقیه»

در آغوش گرفتن سر امام حسین (ع) توسط دو دلداده: راهب نصرانی و حضرت رقیه (س)

- لَمَّا جَاؤُوا بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَنَزَلُوا مَنْزِلًا يُقَالُ لَهُ قِنْسَرِينَ، أَطَّلَعَ رَاهِبٌ مِنْ صَوْمَعَتِهِ إِلَى الرَّأْسِ، فَرَأَى نُورًا سَاطِعًا يَخْرُجُ مِنْ فِيهِ، وَيَصْعَدُ إِلَى السَّمَاءِ، فَأَتَاهُمْ بِعَشْرَةِ آلَافِ دِرْهَمٍ، وَأَخَذَ الرَّأْسَ، وَأَدْخَلَهُ صَوْمَعَتَهُ، فَسَمِعَ صَوْتًا وَلَمْ يَرَ شَخْصًا، قَالَ: طُوبَى لَكَ، وَطُوبَى لِمَنْ عَرَفَ حُرْمَتَهُ، فَزَفَعَ الرَّاهِبُ رَأْسَهُ، وَقَالَ: يَا رَبِّ، بِحَقِّ عَيْسَى تَأْمُرُ هَذَا الرَّأْسَ بِالتَّكْلِمْ مَعِيَ. فَتَكَلَّمَ الرَّأْسُ، وَقَالَ: يَا رَاهِبُ، أَيْ شَيْءٍ تُرِيدُ؟ قَالَ: مَنْ أَنْتَ؟ قَالَ: أَنَا ابْنُ مُحَمَّدٍ الْمُصْطَفَى، وَأَنَا ابْنُ عَلِيٍّ الْمُرْتَضَى، وَأَنَا ابْنُ فَاطِمَةَ الزَّهْرَاءِ، وَأَنَا الْمَقْتُولُ بِكَرْبَلَاءَ، أَنَا الْمَظْلُومُ، أَنَا الْعَطْشَانُ، فَسَكَتَ. فَوَضَعَ الرَّاهِبُ وَجْهَهُ عَلَى وَجْهِهِ، فَقَالَ: لَا أَرْفَعُ وَجْهِي عَنْ وَجْهِكَ حَتَّى تَقُولَ: أَنَا شَفِيعُكَ يَوْمَ الْقِيَامَةِ. فَتَكَلَّمَ الرَّأْسُ، فَقَالَ: ارْجِعْ إِلَى دِينِ جَدِّي مُحَمَّدٍ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ. فَقَالَ الرَّاهِبُ: أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ، وَأَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا رَسُولَ اللَّهِ، فَقَبِلَ لَهُ الشَّفَاعَةَ. فَلَمَّا أَصْبَحُوا أَخَذُوا مِنْهُ الرَّأْسَ وَالذَّرَاهِمَ، فَلَمَّا بَلَغُوا الْوَادِيَّ نَظَرُوا الذَّرَاهِمَ قَدْ صَارَتْ حِجَارَةً^{٥٨}

- هنگامی که سر حسین علیه السلام را آوردند و در منزلی به نام قنسرین (شهری در شام، به فاصله یک روز راه از حلب در مسیر حمص) فرود آمدند، راهبی مسیحی از دیرش به سوی سر، حرکت کرد و نوری را دید که از دهان آن، ساطع بود و به آسمان می رفت. راهب مسیحی، ده هزار درهم به آنان (نگهبانان) داد و سر را گرفت و به درون دیرش برد و بدون آن که شخصی را ببیند، صدایی شنید که می گفت: «خوشا به حالت! خوشا به حال آن که قدر این سر را شناخت!» راهب، سرش را بلند کرد و گفت پروردگارا! به حق عیسی، به این سر بگو که با من سخن بگوید.

^{٥٨} مناقب آل ابی طالب، ابن شهر آشوب مازندرانی ج ٤ ص ٦٠، بحار الأنوار علامه مجلسی: ج ٤٥ ص ٣٠٣.

سر به سخن آمد و گفت: «ای راهب! چه می خواهی؟». گفت: تو کیستی؟ گفت: «من فرزند محمد مصطفی و پسر علی مرتضی هستم. پسر فاطمه زهرا و مقتول کربلایم. من مظلوم و تشنه کامم» و ساکت شد. راهب صورت به صورتش نهاد و گفت: صورتم را از صورت تو بر نمی دارم تا بگویی: «من، شفیع تو در روز قیامت هستم» سر به سخن درآمد و گفت: «به دین جدّم محمد درآی» راهب گفت: گواهی می دهم که خدایی جز خداوند نیست و گواهی می دهم که محمد پیامبر خداست. آن گاه حسین علیه السلام پذیرفت که شفاعتش کند. صبحدم آن قوم سر و درهم ها را گرفتند و چون به وادی رسیدند دیدند که درهم ها سنگ شده است.

• ... فقالت: ما هذا الرأس؟ قالوا لها: رأسُ أبيك. فرفعته من الطُّستِ حاضنةً له وهي تقول: يا أباہ! مَنْ ذا الذی خَضَبک بدمائک؟ یا أبتاه! مَنْ ذا الذی قطع وريدک؟ یا أبتاه! مَنْ ذا الذی أیتمنی علی صغر سنّی؟ یا أبتاه! مَنْ بقی بعدک نرجوه؟ یا أبتاه! مَنْ للیتیمه حتّی تکبر؟ یا أبتاه! مَنْ للنساء الحاسرات؟ یا أبتاه! مَنْ للأرامل المسیّات؟ یا أبتاه! مَنْ للعیون الباکیات؟ یا أبتاه! مَنْ للضائعات الغریبات؟ یا أبتاه! مَنْ للشعور المنشرات؟ یا أبتاه! مَنْ بعدک؟ واخیتنا! یا أبتاه! مَنْ بعدک؟ واغربتنا! یا أبتاه! لیتنی کنت الفدی، یا أبتاه! لیتنی کنت قبل هذا الیوم عمیا. یا أبتاه! لیتنی وسدت الثرى ولا أرى شیبک مخضّباً بالدماء. ثمّ إنّها وضعت فمها علی فمه الشریف، وبکت بُكاءاً شديداً حتّی غشى علیها، فلمّا حرّکوها، فإذا بها قد فارقت روحها الدُّنيا^{۵۹}

• ... وقتی سر بریده امام حسین را برای رقیه سلام الله علیها آوردند گفت این سر کیست؟ به او گفتند: سر پدرت حسین است. سر را با احتیاط از داخل طشت برداشت و به سینه چسبانید و با گریه های سوزناک خود خطاب به سر چنین گفت: پدر چه کسی تو را به خون آغشته کرد؟ چه کسی رگ های گردنت را برید؟ پدر چه کسی در خردسالی یتیم کرد؟ پدر دختر یتیم تو به چه کسی پناه ببرد تا بزرگ شود؟ پدر جان زنان بی پوشش چه کنند؟ پدر جان زنان اسیر و سرگردان کجا بروند؟ پدر جان چه کسی چشمان گریان را چاره ساز است؟ پدر جان چه کسی یار و یاور

^{۵۹} المنتخب فی جمع المراثی و الخطب طریحی، ص ۱۳۶-۱۳۷

غریبان بی پناه است؟ پدر جان چه کسی پریشان مویی ما را سامان می بخشد؟ پدر جان بعد از تو چه کسی با ماست؟ وای بر ما بعد از تو وای از غریبی! پدر جان کاش فدایت می شدم. پدر جان ای کاش بیش از این نابینا می شدم و تو را اینگونه نمی دیدم. پدر جان کاش پیش از این در خاک خفته بودم و محاسنت را آغشته به خون نمی دیدم. سپس لب ها را بر لب های پدرش امام حسین نهاد و چنان گریست که همان لحظه بیهوش شد و وقتی او را حرکت دادند دریافتند که از دنیا رفته است.

ورود اسرای کربلا به شام و مجلس یزید

- المزار الكبير — فی زیارة النَّاجِيَةِ — : رُفِعَ عَلَيَّ الْقَنَا رَأْسُكَ ، وَسِئِي أَهْلُكَ كَالْعَبِيدِ ، وَصَفَّدُوا فِي الْحَدِيدِ فَوْقَ أَقْتَابِ الْمَطِيَّاتِ ، تَلْفَحُ وُجُوهُهُمْ حَرُّ الْهَاجِرَاتِ ، يُسَاقُونَ فِي الْبَرَارِي وَالْفَلَوَاتِ ، أَيَدِيهِمْ مَغْلُولَةٌ إِلَى الْأَعْنَاقِ ، يُطَافُ بِهِمْ فِي الْأَسْوَاقِ.^{٦٠}
- در «زیارت ناحیه مقدسه» - : سرت را بر نیزه کردند و خانواده ات را مانند بندگان، اسیر نمودند و با زنجیر آهنین، به بند کشیدند و بر روی مرکب های بدون جهاز، سوار نمودند و باد داغ نیم روزی، صورت هاشان را می سوزاند. آنان را در دشت ها و صحراها می راندند و دستانشان را به گردن هایشان بسته بودند و آنها را در بازارها می چرخاندند.
- [الباقر] عليهم السلام: لَمَّا قَدِمَ عَلَيَّ يَزِيدُ بَدْرَارِي الْحُسَيْنِ، أُدْخِلَ بَيْنَ نَهَارَا مَكْشُوفَاتٍ وَجُوهُهُمْ، فَقَالَ أَهْلُ الشَّامِ الْجَفَاءُ: مَا رَأَيْنَا سَبِيًّا أَحْسَنَ مِنْ هَؤُلَاءِ، فَمَنْ أَنْتُمْ؟ فَقَالَتْ سَكِينَةُ بِنْتُ الْحُسَيْنِ: نَحْنُ سَبَايَا آلِ مُحَمَّدٍ.^{٦١}
- امام صادق علیه السلام، از پدرش امام باقر علیه السلام - : هنگامی که خاندان حسین علیه السلام را بر یزید وارد کردند روز بود و صورت های آنان باز بود. شامیان جفاکار گفتند: ما اسیرانی نیکوتر

^{٦٠} المزار الكبير : ص ٥٠٥ ، مصباح الزائر : ص ٢٢٣ ، بحار الأنوار : ج ١٠١ ص ٢٤١ و ص ٣٢٢ .

^{٦١} قرب الإسناد : ص ٢٦ ح ٨٨ ، الأمالی للصدوق : ص ٢٣٠ ح ٢٤٢ ، روضة الواعظين : ص ٢١٠ كلاهما من دون [سناد] إلى أحد من أهل البيت عليهم السلام ، بحار الأنوار : ج ٤٥ ص ١٥٥ و ص ١٦٩ ح ١٥

از اینها ندیده ایم. شما کیستید؟! سکینه دختر حسین علیه السلام گفت: ما اسیران خاندان محمدیم.

گریه اهل بیت امام حسین (ع) در شام و جسارت به آنها

• ... فَأَمَرَ بِرَأْسِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَنَصَبَ عَلَى الْبَابِ وَجَمِيعِ حَرَمِهِ حَوْلَهُ، وَوَكَّلَ بِهِ الْحَرَسَ، وَقَالَ: إِذَا بَكَتْ مِنْهُنَّ بَاكِيَةً فَالِطْمُوها فَظَلَّلَنَّ وَرَأْسُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بَيْنَهُنَّ مَصْلُوبٌ تَسَعُ سَاعَاتٍ مِنَ النَّهَارِ. وَإِنَّ أُمَّ كَلْثُومٍ رَفَعَتْ رَأْسَهَا، فَرَأَتْ رَأْسَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ فَبَكَتْ، وَقَالَتْ: يَا جَدَاهُ - تُرِيدُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ - هَذَا رَأْسُ حَبِيبِكَ الْحُسَيْنِ مَصْلُوبٌ، وَبَكَتْ، فَرَفَعَ يَدَهُ بَعْضُ الْحَرَسِ وَلَطَمَهَا لَطْمَةً حَصَرَ وَجْهَهَا...^{۶۲}

• یزید دستور داد تا سر حسین علیه السلام را بر در بیاویزند، در حالی که خانواده امام علیه السلام در اطرافش بودند. همچنین، نگهبانانی را بر آن گماشت و دستور داد که: هرگاه یکی از آنان گریست، او را بزیند. آنان، همچنان ماندند، در حالی که سر حسین علیه السلام در میان آنها به مدت نه ساعت، در روز آویزان بود. أمّ کلثوم، سرش را بلند کرد و سر حسین علیه السلام را دید و گریست و گفت: ای پدر بزرگ (منظورش پیامبر خدا صلی الله علیه و آله بود)! این، سر حبیب تو حسین است که آویزان شده است. سپس گریست. یکی از نگهبانان، دستش را بالا برد و به صورت أمّ کلثوم زد که به تمامی صورت او آسیب زد.

«أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (هود، ۱۸)

^{۶۲} بستان الواعظین و ریاض السامعین؛ عبدالرحمن علی بن جوزی: صفحه ۲۶۳

بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ

شب چهارم: موانع عزت: ۳- «تقابل عزت با منفعت»

اشاره:

یکی از گرایش‌های فطری انسان، منفعت‌طلبی و ضرر‌گریزی است. اگر انسان منفعت‌طلب و ضرر‌گریز نبود، تیشیر و تنذیر انبیاء معنا نداشت. از سوی دیگر منفعت‌طلبی لازمهٔ دین‌داری است. دین اساساً منافع انسان را تأمین می‌کند. دستورات دین به نفع انسان هست؛ بنابراین باید منفعت‌طلبی را به معنای درست

کلمه در کودکی به فرزندانمان آموزش دهیم. همچنان که در آموزش معارف دین به جای اینکه بگوییم حجاب ارزش هست از ادبیات واقع‌بینانه‌تر استفاده کنیم برای جا انداختن ارزش حجاب و بگوییم حجاب به نفع تو هست. در ادامه به سه پرسش می‌پردازیم ۱. منظور از منفعت‌طلبی و خودخواهی بد چیست؟ ۲. آیا عاشقی با منفعت‌طلبی قابل جمع شدن هست؟ ۳. ما چگونه می‌توانیم منافع خودمان را تأمین کنیم؟ برای پاسخ به پرسش سوم بحث از منافع اجتماعی به میان آمده و حساسیت نسبت به منافع ملی و اینکه اگر مردم سیاسی نباشند، بزرگ‌ترین منافع خود را از دست می‌دهند. درنهایت به این پرسش می‌رسیم که آیا بدون عزت می‌توان منافع جامعه را تأمین کرد؟ در پاسخ به نمونه‌های تاریخی صدر اسلام و تجربه‌های منطقه‌ای خودمان اشاره می‌کنیم که نشان می‌دهد و همه حاکی از آن است که بدون عزت تأمین منفعت محال است.

نقش منفعت‌طلبی و ضرر گریزی در تبشیر و تنذیر انبیاء

- یکی از ویژگی‌ها انسان منفعت‌طلبی است. ما دائماً در پی تأمین منافع خودمان هستیم. دل‌نگران از دست دادن منافع خودمان هستیم. اگرچه در فرهنگ ما آدم‌های منفعت‌طلب منفور هستند؛ اما اگر منفعت‌طلبی درست معنا شود اتفاقاً نه‌تنها این منفعت‌طلبی و ضرر گریزی چیز بدی نیست بلکه می‌تواند ابزار بندگی باشد. شما می‌توانی باروحیه منفعت‌طلبی در درگاه خدا کلی خرید کنی.
- شما اگر منفعت‌طلب نباشی و ضرر گریز نباشی تبشیر و تنذیر انبیاء چه فایده‌ای دارد؟ شما اگر ترس از دست دادن منافع خودت را نداشته باشی، به حرف انبیاء گوشت بدهکار نخواهد بود. بهشت و جهنم هم وقتی شوق و ترس دارد که من و شما به دنبال منفعت و ترس از ضرر داشته باشیم. جهنم و بهشت برای آدمی است که خودت را می‌خواهد، نمی‌خواهد زجر بکشد، خودش را می‌خواهد، می‌خواهد بهترین جای بهشت باشد. پس منفعت‌طلبی چیز بدی نیست.

منفعت‌طلبی لازمهٔ دین‌داری

- آدم‌ها باید منفعت‌طلب بشوند، باید خودخواه بشوند تا منفعت‌طلب نشوی تا خودخواه نشوی نمی‌توانی دین‌داری بکنی. خودت را نفروش، منافع خودت را در نظر بگیر، خودت را فراموش

نکن. قرآن می‌فرماید: «وَلَا تَكُونُوا كَالَّذِينَ نَسُوا اللَّهَ فَأَنْسَاهُمْ أَنْفُسَهُمْ أُولَئِكَ هُمُ الْفَاسِقُونَ؛ و همچون کسانی نباشید که خدا را فراموش کردند و خدا نیز آن‌ها را به «خود فراموشی» گرفتار کرد، آن‌ها فاسق‌اند.» (الحشر: ۱۹) چرا طرف دین‌داری نمی‌کند؟ چون خودش را نمی‌خواهد. خودش را فراموش کرده است. منافع خودش را نمی‌بیند.

آموزش منفعت‌طلبی در دوران کودکی

- در مدارس ما باید به بچه‌ها منفعت‌طلبی را آموزش دهیم. بچه‌هایی که منفعت‌طلب باشند، وقتی به آن‌ها می‌گوییم، دین منافع شمارا تأمین می‌کند علاقه‌مند به دین می‌شوند. باید با او از منافع بلندمدت حرف بزیم. به او می‌گوییم پسرم ده سال دیگر متأسف می‌شوی از اینکه درس نخواندی، مدارج عالی را طی نکردی، وقتت را به بطالت گذراندی، اگر می‌گویدی مهم نیست! یعنی منافع ده سال دیگرش را نمی‌خواهد، این آدم دین نمی‌شود، شخصیت ندارد.
- مدرسه جایی است که حرام است علم غیر نافع به گوش بچه‌ها برسد، «وَقَفُوا أَسْمَاعَهُمْ عَلَى الْعِلْمِ النَّافِعِ لَهُمْ» (نهج البلاغه، خطبه متقین، ۱۹۳) معلم بیست و چهارساعته در مدرسه از هفت‌سالگی به بعد می‌گوید بچه‌ها این به نفع ما هست یا نه؟ اگر به نفع ما نیست نمی‌خواهیم! بچه‌ها کار اقتصادی در اندازه خودشان انجام دهند. در جریان کار اقتصادی سود و ضرر را تجربه کنند. مثلاً دو تا جوجه بگیرند بزرگ کنند بفروشند و سود ببرند یا نه این جوجه‌ها به هر دلیلی بزرگ نشوند و بچه ضرر کند. این یعنی حساسیت نسبت به سود و ضرر.

شبهه: آدم خودخواه باشد، علیه منافع دیگران اقدام نمی‌کند؟!

- بعضی‌ها ممکن است بگویند که آقا ما طرف را خودخواه بار بیاوریم بعد منافع خودش را می‌خواهد علیه منافع دیگران اقدام خواهد کرد. خب آن را مراقبت می‌کنیم، اتفاقاً کسی که منافع خودش را می‌خواهد، منافع دیگران را هم می‌خواهد. امام صادق ع «أَجِبُوا لِلنَّاسِ مَا تُحِبُّونَ لِأَنْفُسِكُمْ» (کافی، ج ۲، ص ۶۳۵) هر آنچه برای خودت می‌خواهی، برای دیگران همان را بخواه. این حرف را به آدم خودخواه می‌شود زد. کسی که قیمت برای خودش و منافع خودش قائل است او می‌تواند

شعور این را پیدا بکند که دیگران هم منفعتی دارند، دلت بسوزد برای منفعت دیگران، به او حق می‌دهد.

- پس فردا این بچه تاجر شد، هوای دیگران را هم دارد. خواست یک چیزی را بفروشد، می‌گوید خب من که نمی‌خواهم زیاد گران بفروشم، باید یک طوری بفروشم که او هم اگر خواست بلافاصله بفروشد یک سودی بکند! عجب آدمی، منافع دیگران را هم دارد در نظر می‌گیرد، مثل گرگ نمی‌خواهد دیگران را بخورد.

املاکی که منافع خودش را در منافع دیگران می‌بیند

- از درب مغازه املاکی رد می‌شدم جمله قشنگی پشت شیشه مغازه زده بود. اول این روایت را نوشته بود که رحم کن تا به تو رحم کنند. بعد نوشته بود از پذیرش ملک به صورت استیجاری و فروشی باقیمت‌های نامتعارف معذوریم. باریک الله به این معرفت! می‌فهمد ما منافع مشترک داریم. بالا رفتن قیمت در نهایت به نفع جامعه نیست. تو گران می‌فروشی باید گران هم بخری بالاخره در این جامعه نمی‌خواهی زندگی کنی؟ در نهایت همه ضرر خواهیم کرد هرچند به ظاهر الآن منفعتی کوتاه مدت به دست آوردی به قیمت له کردن منافع دیگران.

- شخصی به نام مُعْتَبٌ^{۶۳}، روایت کرده که در زمان امام صادق علیه السلام در شرایطی که بهای مواد غذایی، رو به افزایش بود، امام از من پرسید: «چقدر گندم داریم؟». گفتم: مقداری که ماه‌ها برای ما کافی است. فرمود: «همه را به بازار ببر و بفروش». گفتم: در مدینه گندم نیست؟! فرمود: «ببر و آن‌ها را بفروش». پس از فروش آن‌ها، امام علیه السلام فرمود: اکنون مانند همه مردم، برو و گندم مورد نیاز ما را از بازار تهیه کن! و افزود: یا مُعْتَبُ! اجْعَلْ قُوْتَ عِبَالِي نِصْفًا شَعِيرًا وَ نِصْفًا حِنْطَةً؛ فَإِنَّ اللَّهَ يَعْلَمُ أَنِّي وَاجِدٌ أَنْ اطْعِمَهُمُ الحِنْطَةَ عَلَى وَجْهِهَا وَ لَكِنِّي احِبُّ أَنْ يرَانِي اللَّهُ قَدْ أَحْسَنْتُ تَقْدِيرَ المَعِيشَةِ^{۶۴}. ای معتب! غذای خانواده مرا، نیمی جو و نیمی گندم قرار ده؛ خدا

^{۶۳} وی، خدمتکار امام صادق علیه السلام است.

^{۶۴} کافی: ج ۵ ص ۱۶۶ ح ۲

می داند که من، توانایی این را دارم که خوراک آنان را تماماً گندم قرار دهم؛ ولی من دوست دارم که خداوند، مرا این گونه ببیند که زندگی را خوب تدبیر می کنم.

- فدای امام صادق ع بشوم الهی! الآن امام صادق ع در زمان ما زندگی می کردند چگونه زندگی می کردند؟ تا چیزی کمیاب شد هجوم می آوردند برای خرید؟ منافع من درگرو منافع دیگران هست. اگر چیزی کم شود گران می شود. پس فردا من هم باید گران بخرم.

دین منافع انسان را تأمین می کند

- دین آمده تا منافع ما را تأمین کند؛ و هر کسی بی دینی می کند درواقع به ضرر خودش اقدام کرده است. فرمود: «إِنْ أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ وَ إِنْ أَسَأْتُمْ فَلَهَا» (الإسراء، ۷). به قول معروف: «هرچه کنی به خود کنی گر همه نیک و بد کنی»^{۶۵} کسی نماز نمی خواند یا حجاب نمی گیرد، یعنی به ضرر خودش عمل کرده است. این ضرر و نفع فقط اخروی نیست. دنیوی هم هست. فقط معنوی نیست مادی هم هست.

حجاب به نفع تو است به جای اینکه بگویم حجاب ارزش است

- چه اشکالی دارد وقتی که ما می خواهیم از حجاب دفاع کنیم، به جای اینکه بگویم حجاب ارزش هست بگویم حجاب به نفع تو است. شما وقتی که سوار هواپیما می شوید. به شما می گویند

^{۶۵} درویشی بود که در کوچه و محله راه می رفت و می خواند: «هرچه کنی به خود کنی گر همه نیک و بد کنی» اتفاقاً زنی مکاره این درویش را دید و خوب گوش داد که ببیند چه می گوید وقتی شعرش را شنید گفت: «من پدر این درویش را در می آورم». زن به خانه رفت و خمیر درست کرد و یک فتیر شیرین پخت و کمی زهر هم لای فتیر ریخت و آورد و به درویش داد و رفت به خانه اش و به همسایه ها گفت: «من به این درویش ثابت می کنم که هرچه کنی به خود نمی کنی». از قضا زن یک پسر داشت که هفت سال بود گم شده بود یک دفعه پسر پیدا شد و برخورد به درویش و سلامی کرد و گفت: «من از راه دور آمده ام و گرسنه ام» درویش هم همان فتیر شیرین زهری را به او داد و گفت: «زنی برای ثواب این فتیر را برای من پخته، بگیر و بخور جوان!» پسر فتیر را خورد و حالش به هم خورد و به درویش گفت: «درویش! این چی بود که سوختم؟» درویش فوری رفت و زن را خبر کرد. زن دوان دوان آمد و دید پسر خودش است! همانطور که توی سرش می زد و شیون می کرد، گفت: «حقا که تو راست گفتی؛ هرچه کنی به خود کنی گر همه نیک و بد کنی».

کمر بند ایمنی را ببندید. همه می‌پذیرند؛ اما بعد می‌گویند ارزش‌های اسلامی که یکی از آن‌ها حجاب هست را رعایت کنید برخی افراد موضع می‌گیرند احساس می‌کنند به آن‌ها زور گفته می‌شود. چرا طوری حرف می‌زنیم برای برخی سوءتفاهم می‌شود؟ خب بگویم حجاب هم مثل کمر بند ایمنی هست. مگر کسی کمر بند ایمنی را می‌بندد ارزش‌ها را پاس داشته است؟

- شاید برخی بپرسند که مگر حفظ حجاب، حفظ ارزش‌ها نیست؟ در جواب خواهیم گفت که بله حجاب ارزشمند هست. حفظ حجاب حفظ ارزش‌هاست ولی با این ادبیات برای برخی سوءتفاهم ایجاد می‌شود که انگار حجاب هیچ خاصیت و فایده‌ای جز ارزش بودن ندارد. باید ارزش حجاب را برای او بیان کرد. بیان ارزش حجاب یعنی بیان منافع حجاب.
- چقدر جای این ادبیات در تربیت فرزندان ما در تبلیغ دین ما خالی است و حال آنکه اهل بیت (ع) منافع بسیاری از احکام را برای ما بیان کردند. وقتی شما از با ادبیات منافع از دین دفاع می‌کنی! این ادبیات خیلی بیشتر تأثیرگذار هست. زمینه پذیرش دین را به شدت بالا می‌برد. دخترم حجاب به نفع تو است. این جمله غوغا می‌کند. البته باید توضیح داده شود.
- امیرالمؤمنین علی(ع) برگشت صدا زد «ما أَحْسَنْتُ إِلَىٰ أَحَدٍ قَطًّا!» (نثر الدر: ۱/ ۲۹۳) من به کسی، به هیچ وجه احسان نکردم، بعد یک دفعه‌ای مردم سرشان را از روی تعجب بلند کردند «فَرَفَعَ النَّاسُ رُؤُوسَهُمْ تَعَجُّبًا» (همان) بعد حضرت همین آیه قرآن را تلاوت کردند «إِن أَحْسَنْتُمْ أَحْسَنْتُمْ لِأَنْفُسِكُمْ» (الإسراء، ۷). شما کار خوبی برای کسی بکنی برای خودت کردی و من برای خودم کردم هر کاری کردم.
- بنابراین پایه‌های دین‌داری این است که شخصیت آدم به گونه‌ای باشد که خودش را دوست داشته باشد، اصلاً حاضر نباشد خودش را ارزان بفروشد، خودش را و منافع خودش را دوست داشته باشد، سرش برود منافعش نرود و ضرر کرد برود در خانه خدا ضجه بزند بگوید خدایا من اینجا ضرر کردم، دوست ندارم ضرر بکنم.

فلسفه حج تأمین منافع است

- یکی از عارفانه‌ترین عبادت‌ها حج هست. حج حال و هوای روحی آدم را عوض می‌کند، اما خداوند ببیند با چه ادبیاتی از حج سخن می‌گوید؟ می‌فرماید مردم را دعوت عمومی به حج کن سواره یا پیاده هر جوری شده از راه دور به سوی تو آیند. «وَ أَدِّنُ فِي النَّاسِ بِالْحَجِّ يَا تُوكَ رَجَالاً وَ عَلَى كُلِّ ضَامِرٍ يَأْتِينَ مِنْ كُلِّ فَجٍّ عَمِيقٍ» (حج، ۲۷) تا چه اتفاقی بیفتد؟ به ذکر خدا بپردازند؟ نه. اول می‌فرماید: «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ؛ تا شاهد منافع خودشان باشند» بعد یکی از منافع اجتماعی حج که استفاده فقراء از گوشت قربانی هست اشاره می‌کند.
- تو رو خدا ببینید عرفان دین ما، چطور با عقلانیت و منافع ما گره خورده است. بعد از امام صادق ع سؤال کردند آقا منظور خدا از این منافع، منافع دنیوی هست یا اخروی؟ انگاری ایشان فکر می‌کرده است که خب علی‌القاعده باید منافع اخروی باشد اما حضرت فرمود: «هر دو هم؛ منفعت دنیا، هم منفعت آخرت» «فَقَالَ إِنِّي سَمِعْتُ اللَّهَ عَزَّ وَ جَلَّ يَقُولُ «لِيَشْهَدُوا مَنَافِعَ لَهُمْ» فَقُلْتُ مَنَافِعَ الدُّنْيَا أَوْ مَنَافِعَ الْآخِرَةِ فَقَالَ الْكُلُّ» (کافی، ج ۴، ص ۴۲۲)

منظور از منفعت‌طلبی و خودخواهی بد

- شاید کسی بپرسد که پس این منفعت‌طلبی و خودخواهی بد چیست؟ آن منفعت‌طلبی و خودخواهی به معنای بد کلمه، آن است که به خاطر منافع کوتاه‌مدت خودت، منافع بلندمدت خودت را نابود کنی! اتفاقاً تو خودخواه نیستی، بدی‌ات این است. می‌خواهد ابروی خودش را درست بکند چشم خودش را دریاورد!
- خودخواه بد کیست؟ کسی است که به خاطر منافع کوتاه‌مدت و اندک خودش، منافع بلندمدت خودش را از بین می‌برد؛ مثل بچه کوچولویی که یک تراول صد هزار تومانی دستش دارد، یک دزدی از راه می‌رسد می‌گوید می‌خواهی این شکلات‌ها را بدهم؟ به شکلات‌ها جذب می‌شود، می‌گوید این شکلات‌ها را بگیر به جای آن تراول صد هزار تومانی را بده، باکمال میل شکلات‌ها را

می‌گیرد و تراول را می‌دهد. این می‌شود آدم خودخواه! البته بیشتر به آدم دیوانه شبیه هست تا خودخواه.

آیا عاشقی با منفعت‌طلبی قابل جمع شدن هست؟ | پس عشق به خدا چه می‌شود؟

- آقا اگر گفتند عاشق خدا شو و از این حرف‌ها چه می‌شود؟ عاشقی با منفعت‌طلبی چطور جمع می‌شود؟ باید گفت که عشق در واقع به نوعی منفعت‌طلبی هست. اصلاً آدم‌ها چطور عاشق می‌شوند فرمود: «جِيلَتْ الْقُلُوبُ عَلَى حُبِّ مَنْ يَنْفَعُهَا، دل انسان سرشته شده بر محبت کسی که به تو نفع و سود می‌رساند.» (کافی، ج ۱۵، ص ۳۶۵)
- تو هرچقدر منفعت‌طلبان تر در خانه خدا بروی بعد خدا منافعت را عجیب غریب شروع کند تأمین کردن، شروع می‌کنی علاقه‌مند شدن به خدا، عاطفه می‌آید، عشق هم می‌آید. اگر شما از سر منفعت بروی با خدا شروع بکنی به تجارت و از سر دفع ضرر بروی در خانه خدا شروع کنی التماس کردن و فقط منافع خودت را ببینی و ببینی خدا چگونه با تو رفتار می‌کند، کم‌کم این قدر علاقه‌مند به او می‌شوی که می‌خواهی خودت را فدا بکنی و نمی‌شود و نمی‌شود! و در این عشق می‌پیچی و می‌پیچی و می‌پیچی و می‌روی جلو، می‌شود چالش رابطه عاشقانه تو با خدا.
- عشق و منفعت قابل جمع است، می‌کشد آدم را اتفاقاً بیشتر هم می‌کشد، خیلی می‌کشد آدم را. چون هی عاشق هستی می‌خواهی از منفعت بگذری، هی او بیشتر به تو منفعت می‌رساند، هی بیشتر آتش می‌گیری.

شهادت، عاشقی یا منفعت‌طلبی

- خداوند متعال وقتی می‌خواهد از شهادت که اوج عاشقی است سخن بگوید، از منافع و سود و تجارت حرف به میان می‌آورد. خدایا حرفش را نزن! قابل شمارا نداشت. من می‌خواستم خودم را فدا کنم. خدا می‌فرماید نه بنده‌ی من بیا باهم معامله کنیم من جانت را می‌خرم. «إِنَّ اللَّهَ أَشْتَرَى مِنَ الْمُؤْمِنِينَ أَنفُسَهُمْ وَأَمْوَالَهُمْ بِأَنْ لَهُمُ الْجَنَّةَ يُقَاتِلُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ فَيَقْتُلُونَ وَيُقْتَلُونَ وَعَدًّا عَلَيْهِ حَقًّا فِي التَّوْرَةِ وَالْإِنْجِيلِ وَالْقُرْآنِ وَمَنْ أَوْفَى بِعَهْدِهِ مِنَ اللَّهِ فَاسْتَبْشِرُوا بِبَيْعِكُمُ الَّذِي بَايَعْتُمْ

بِهِ وَ ذَلِكَ هُوَ الْفَوْزُ الْعَظِيمُ؛ خداوند از مؤمنان، جانها و اموالشان را خریداری کرده، که (در برابرش) بهشت برای آنان باشد (به این گونه که) در راه خدا پیکار می کنند، می کشند و کشته می شوند این وعده حقیقی است بر او، که در تورات و انجیل و قرآن ذکر فرموده و چه کسی از خدا به عهدش وفادارتر است؟! اکنون بشارت باد بر شما، به داد و ستدی که با خدا کرده اید و این است آن پیروزی بزرگ!«(توبه، ۱۱۱) خداوند شهادت را با ادبیات منفعت طلبان توضیح می دهد.

- مقام معظم رهبری می فرمایند: «شهادت یعنی معامله ی باخدا، یک معامله ی دوجانبه ی بی دغدغه ی باخدای متعال؛ جنس هم معلوم، بهای جنس هم معلوم. جنس عبارت است از جان. جان یعنی سرمایه ی اصلی هر انسانی در این دنیای مادی؛ این جنس است؛ این را شما تقدیم می کنید؛ در مقابل، چه می گیرید؟ در مقابل، سعادت ابدی و حیات جاودان در برترین نعمت های الهی را می گیرید. خب، این جنسی که شما در شهادت می دهید، یک جنس ماندگار نیست. این جنس مثل همان یخی است که فروشنده ی یخ، روز تابستان آمده بود یخ را عرضه می کرد، می گفت مردم! این جنس را از من بخرید که اگر نخرید، اصل مایه از دست خواهد رفت.»^{۶۶} بعد در ادامه می فرماید شهادت، مرگ تاجرانه است؛ یعنی در آن زرنگی هست؛ آنهایی که شهید می شوند، خدای متعال بیشترین لطف را به آنها می کند، بالاترین لطف را به آنها می کند؛ این شهادت است.^{۶۷}

- امیرالمؤمنین می فرماید: «مَنْ لَمْ يُقْتَلْ مَاتَ؛ کسی که شهید نشود بالاخره که می میرد.»(شرح نهج البلاغه: ۱/ ۳۰۶). شهید یعنی: به خیر گذشت، نزدیک بود بمیرد. شهادت همه اش سود هست. چون معامله با خداست. تو که بالاخره می میری بیا باخدا معامله کن. این روغن سوخته را خدا می خرد. واقعاً آدم شرمند می شود. منت سر خدا نمی گذارد. از خدا طلب کار نیست، بدهکار خدا می شود.

^{۶۶} «بیانات در دیدار خانواده های شهدای مرزبان و مدافع حرم در روز بیست و سوم ماه مبارک رمضان ۹۶»

^{۶۷} همان

ما چگونه می‌توانیم منافع خودمان را تأمین کنیم؟

- مهم‌تر از منافع؛ این است که ما چگونه منافع خودمان را تأمین کنیم؟ اشکال اساسی برخی از آدم‌ها اینجاست که معمولاً برای تأمین منافع از راه‌های غلط و اشتباه اقدام می‌کنند.

تقسیم منافع به فردی و اجتماعی

- منافع انسان گاهی فردی است و گاهی جمعی. ما چگونه می‌توانیم منافع جامعه را تأمین کنیم؟ مستکبران عالم که به دنبال منافع کلان هستند همیشه روی منافع جوامع برنامه‌ریزی می‌کنند. استعمار خبیث، استعمار نو، استعمار فرانو، به منافع کلان کار دارد. منافع کلان، منافع جوامع هست. وقتی مردم نسبت به منافع ملی خودشان حساس نباشند. آن‌ها منافع ملی را غارت می‌کنند.

ضرورت حساسیت نسبت به منافع ملی و جمعی

- ما همگی نسبت به سودها و ضررهای فردی حساس هستیم. مخصوصاً اگر سودها و ضررها قابل اعتناء باشند. گاهی شما سوار ماشین می‌شوی، آقای راننده ۲۰۰ تومان از شما بیشتر می‌گیرد بالاخره ته دلت ناراحتی می‌شوی ولی ممکن هست صدایت درنیاید. می‌گویی بی‌خیال زشت است حالا من صدایم دربیاید. البته بعضی‌ها هم به همین اندازه حساس هستند.
- گاهی از شما نه ۲۰۰ تومان، ۱۰۰ هزار تومان می‌خورند. دیگر صدایت درمی‌آید اعتراض می‌کنی ولی نمی‌روی دادگاه شکایت کنی می‌گویی بابا ارزشش را ندارد. حالا کمی صبر می‌کنم یک ذره پیگیری می‌کنم شد شد، نشد هم نشد.
- ولی گاهی از شما ۱۰ میلیون بالا می‌کشند دیگر اینجا صدایت درمی‌آید هیچ، دعوا می‌کنی هیچ، دادگاه می‌روی. احساس می‌کنی ضرر بزرگی کردی. بله آقا؟

- چرا این اتفاق افتاد؟ هرچقدر سود بیشتر، حساسیت ما بیشتر می‌شود. ولی نمی‌دانم چرا نسبت به سودها و ضررهای جمعی این قدر حساس نیستیم درحالی که ضررها و سودهای جمعی خیلی بیشترتر از سودها و ضررهای فردی است.
- اینجا دیگر صحبت از این ارقام نیست، پای منافع ملی یک ملت در میان هست، اینجا ارقام نجومی است، چند میلیارد و بیلیارد هست؛ و اگر به باد فنا بدهد یک ملت ضرر می‌کند.

چرا مردم باید سیاسی باشند؟

- چرا مردم باید سیاسی باشند؟ به این دلیل مردم باید سرشان در حساب و کتاب سیاسی باشند؛ که بزرگ‌ترین ضررها و سودها جمعی آن‌ها در دست سیاست مدارانشان است.
- حضرت زهرا س تمام تلاش خودش را کرد تا مردم را هوشیار کند نسبت به منافع خودشان حساس کند. در خطبه با زنان مدینه حضرت فرمود: اگر کار را به علی می‌سپردید دنیایان هم آباد می‌شد. برکات از زمین و آسمان به شما نازل می‌شد علی بن ابی‌طالب به نفع شماست. «لَفْتِحَتْ عَلَيْهِمْ بَرَكَاتٌ مِنَ السَّمَاءِ وَ الْأَرْضِ» (امالی طوسی، ص ۳۷۵) ولی واقعش مردم مدینه خیلی سیاسی نبودند. فرقی بین حضور امیرالمؤمنین و دیگران نمی‌گذاشتند.
- سیاست‌مداران غیر صادق و صالح هم دوست ندارند مردم زیاد سیاسی بشوند. آنگاه باید پاسخگو باشند. اگر سیاسی نباشی، سیاسیون در سودهای و ضررهای کلان، تو را فریب خواهند داد؛ و ضررهای زیادی خواهی کرد که به این سادگی قابل جبران نیست.
- نیست من و شما برای خودمان از منافع ملی سهمی قائل نیستیم؛ و خودمان را سهام‌دار منافع ملی نمی‌دانیم، برای همین سودها و ضررهای ملی را به پای سودها و ضررهای خودمان نمی‌نویسیم، بنده خدا از جیب رفت، تو متوجه نشدی! سیاسی باش یعنی حواست جمع باش! پای سود و ضررت در وسط هست.

چگونه می‌توان منافع ملی را حفظ کرد؟

- برخی می‌گویند آقا ما این حرف‌ها را می‌فهمیم. ثروت ملی، منافع ملی و سود و ضرری آن را هم سود و ضررهای خودمان می‌دانیم ولی چون قدرت برخورد با سیاسیون نداریم. پس بی‌خیال، سیاسی نباش راحت باشی. در جواب این دسته باید گفت: «شما باز هم دچار اشتباه شدی» بله شما به‌تنهایی هم ممکن هست حتی قدرت اعتراض هم نداشته باشی، اعتراض هم کنی یا صدايت به‌جای نمی‌رسد. اگر هم برسد مثل آب خوردن نادیده می‌گیرند ولی قدرت تو بر سیاست‌مداران، قدرت تو نیست، قدرت یک ملت است.
- یکی از قدرت‌ها تو که ذیل قدرت ملت شکل می‌گیرد همان یک رأی است که در زمان انتخابات به داخل صندوق می‌اندازی. این موضوع چقدر برای شما مهم است؟!
- شما اگر می‌خواهی صد میلیون پولت را دست کسی به سپری؟ دقت نمی‌کنی؟ بررسی نمی‌کنی؟ این دقت‌ها و حساسیت‌ها در حوزه فردی که سودها و ضررها کاملاً محسوس است، وجود دارد. حالا شما می‌خواهی سرمایه یک ملت، منافع ملی را که منفعت تو و سرمایه تو هم در آن است، به دست یک سیاست‌مدار به سپری، نباید بررسی کنی؟

آیا بدون عزت و اقتدار ملی می‌توان منافع جامعه را تأمین کرد؟

- منافع ملت در دست سیاسیون هست. برای تأمین منافع، گاهی برخی سیاسیون می‌گویند عزت بفروشیم منافع را تأمین کنیم. البته نه به این تابلویی. می‌گویند کمی انعطاف‌پذیر باشیم، فکر می‌کنند عزت مثل نفت هست که می‌توان با آن خریدوفروش کرد؛ اما آیا بدون عزت و اقتدار ملی می‌توان منافع جامعه تأمین شود؟ راه اشتباهی که معمولاً پیشنهاد می‌شود این است که به بهانه تأمین منافع، عزت و اقتدار ملی کنار گذاشته می‌شود. آیا جامعه‌ای که عزت را کنار گذاشت می‌تواند منافع خودش را تأمین کند؟

مراجعه به تجربه تاریخی

- ما به تجربه‌های تاریخی خودمان مراجعه کنیم؟ آیا در تاریخ امتی و ملتی را سراغ دارید که عزت فروختند و منافع خودشان را تأمین کردند؟ کوفه و مدینه دو شهری بودند که در معرض امتحان عزت و منفعت قرار گرفتند.
- حضرت امیر به مردم کوفه فرمود. اگر زمانی که با پیامبر بودیم و شادان و اذیت‌ها و آزارها به ما می‌رسید، ما هم مانند کار امروز شما را می‌کردیم دین خدا بر پا نمی‌شد و خداوند اسلام را عزت نمی‌داد. بخدا قسم از این کارتان خون و ندامت و حسرت نتیجه خواهید گرفت. یک حرفی می‌زنم، این حرف را پیش خودتان نگه‌دارید شرورهای شما و زنازادگان و آزادشدگان و پردشدگان و منافقان بر شما مسلط می‌شوند و شما را می‌کشند. شما هم خدا را می‌خوانید ولی اجابت نخواهد کرد و بلا را از شما بر نمی‌دارد تا توبه کنید و برگردید؛ «لَوْ كُنَّا حِينَ كُنَّا مَعَ رَسُولِ اللَّهِ ص وَ تَصَيَّبْنَا الشَّدَائِدُ [وَالْأَذَى] وَالْأَسُّ فَعَلْنَا كَمَا تَفْعَلُونَ الْيَوْمَ لَمَا قَامَ لِلَّهِ دِينٌ وَ لَا أَعَزَّ [اللَّهُ] الْإِسْلَامَ وَ أَيْمَ اللَّهُ لَتَحْتَلِبْنَهَا دَمًا وَ نَدَمًا وَ حَسْرَةً فَاحْفَظُوا مَا أَقُولُ لَكُمْ وَ اذْكُرُوهُ فَلْيَسْلُطَنَّ عَلَيْكُمْ شِرَارُكُمْ وَ الْأَدْعِيَاءُ مِنْكُمْ وَ الطَّلَاقُ وَ الطَّرْدَاءُ وَ الْمُنَافِقُونَ فَلْيَقْتُلْنَكُمْ ثُمَّ لَتَدْعَنَّ اللَّهُ فَلَا يَسْتَجِيبُ لَكُمْ وَ لَا يَرْفَعُ الْبَلَاءَ عَنْكُمْ حَتَّى تَتُوبُوا وَ تَرْجِعُوا» (سلیم، ج ۲، ص ۶۹۹).

آیا مردم کوفه بعد از کربلا منافعشان تأمین شد؟

- آیا مردم کوفه بعد از کربلا روی خوش دیدند؟ منافعشان تأمین شد؟ مشکلاتشان کمتر شد؟ حجاج ثقفی این جانی تاریخ، در روز جمعه هنگام نماز وارد کوفه شد. مردم جمع شدند و حجاج بالای منبر رفت. جماعت طبق عادت سنگ‌ریزه جمع کردند که این خطیب تازه وارد را که گویا والی جدید است با سنگ آزار دهند و از ابتدا او را مجبور به بازگشت کنند. حجاج مدتی را با سکوت همراه باخشم بر بالای منبر گذراند و سپس با لحنی تند داد زد: «ای اهل عراق، ای اهل نفاق وای اهل شقاق! به خدا قسم؛ همواره از خدا می‌خواستیم مرا به شما و شما را به من بیازماید و خدا درخواستم را اجابت نمود. بدانید که دیشب در بین راه که به این‌جا می‌آمدم در تاریکی شب

تازیانه از دستم افتاد و آن را گم کردم پس این را (اشاره به شمشیرش کرد) به دست گرفتم و آمدم». مردم آهسته سنگ‌ها را از دستشان انداختند و گروه گروه برای بیعت آمدند جلو^{۶۸}.

- او در جمع مردم گفت: به خدا سوگند شما را چون چوب پوست می‌کنم و چون درخت قطع می‌کنم و چون شتران بیگانه می‌زنم، به خدا به وعده خود وفا می‌کنم پس از این دسته‌بندی‌ها دست‌بردارید.^{۶۹} بعد تاریخ می‌گوید او در حکومت خود بر عراق بیش از صدوبیست هزار نفر را کشت.^{۷۰}
- بیش از پنجاه‌هزار مرد و سی هزار زن که نیمی‌ای آنان مجرد بودند در زندان‌های مختلط به سر می‌بردند که به آن‌ها آب آمیخته بانمک و آهک می‌دادند.^{۷۱} این سزای جامعه هست که عزت می‌فروشد تا منافعش را تأمین کند. اتفاقاً منافعش را هم از دست می‌دهد.
- حضرت امیر به همین مردم کوفه فرمود بود اگر با من به جنگ نیایید فردا مثل این آدم بر سر شما مسلط می‌شود. فرمود: به خدا سوگند پسری از قبیله بنی ثقیف (حجاج بن یوسف ثقفی) بر شما مسلط خواهد شد، از روی تکبر جامه بر زمین می‌کشد، به حق پشت کرده، ستم فراوان نماید، اموال شمارا می‌خورد و پیه شما را آب می‌کند. کنایه از اینکه پدرتان را در می‌آورد. «أَمَا وَ

^{۶۸} « فلما كان اليوم الثالث سمع تكبيرا في السوق، فخرج حتى جلس على المنبر، فقال: يا أهل العراق وأهل الشقاق والنفاق، ومساوئ الأخلاق، إني سمعت تكبيرا ليس بالتكبير الذي يراد الله به في الترغيب، ولكنه التكبير الذي يراد به الترهيب، وقد عرفت أنها عجاظة تحتها قصف يا بني اللكيعة وعبيد العصا، وأبناء الأياامي، ألا يربع رجل منكم على ظله، ويحسن حقن دمه، ويصبر موضع قدمه! فأقسم بالله لأوشك أن أوقع بكم وقعة تكون نكالا لما قبلها، وأدبا لما بعدها.» (طبری، محمد بن جرير، تاریخ طبری، ج ۶ ص ۲۰۶).

^{۶۹} « فلما قدم الكوفة صعد المنبر مثلثا بعمامته متنكبا قوسه و كنانته، فجلس على المنبر مليا لا يتكلم، حتى هموا أن يحصبوه، ثم قال: يا أهل العراق، و يا أهل الشقاق و النفاق و المراق، و مساوئ الأخلاق، إن أمير المؤمنين نفل كنانته، فجمعها عودا عودا، فوجدني أمرها عودا و أصعبها كسرا، فرماكم بي، و إنه قلدني عليكم سوطا و سيفا، فسقط السوط و بقي السيف و تكلم بكلام كثير فيه توعود و تهديد، ثم نزل و هو يقول: أنا ابن جلا و طلاع الثنايا متى أضح العمامة تعرفوني» (يعقوبی، ابن واضح، تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۷۳).

^{۷۰} طبقات ناصری، ج ۱، ص ۹۷.

^{۷۱} نخجوانی، هندوشاه، تجارب السلف، ص ۷۵، تصحیح عباس اقبال، تهران، طهوری، ۱۳۵۷.

اللَّهِ لَيْسَلَطَنَ عَلَيْكُمْ غُلَامٌ ثَقِيفٌ الذِّيَالُ الْمِيَالُ يَأْكُلُ خَضِرَتَكُمْ وَيَذِيبُ شَحْمَتَكُمْ» (نهج البلاغه، خطبه ۱۱۶)

- یک روزی اشعث بن قیس از قنبر خواست تا برای او اجازه ورود بر امام علی ع را بگیرد، ولی قنبر او را رد کرد و مانع ورود او شد، او قنبر را زد و بینی قنبر را خونی کرد، حضرت آمد بیرون فرموده: ای اشعث تو را با من چکار؟ آگاه باش به خدا قسم اگر با جوان ثقیف این چنین بازی کنی - و حضرت جمله ای در تحقیر او گفت که کنایه بود از اینکه به سختی تو را عقوبت کند - اشعث گفت: جوان ثقیف کیست؟ فرمود: جوانی است که بر مردم حکومت کند و هیچ خانه ای از عرب نماند مگر اینکه بر آنها ذلت وارد کند. «أَنَّ الْأَشْعَثَ بْنَ قَيْسٍ اسْتَأْذَنَ عَلَيَّ عَ فَرَدَّهُ قَنْبَرٌ فَأَذْمَى أَنْفَهُ فَخَرَجَ عَلَيَّ عَ فَقَالَ مَا لِي وَ لَكَ يَا أَشْعَثُ أَمَا وَاللَّهِ لَوْ بَعِدَ ثَقِيفٌ تَمَرَسَتْ لَأَقْشَعَرَتْ شُعَيْرَاتُ أَسْتِكَ. قَالَ وَ مَنْ غُلَامٌ ثَقِيفٌ قَالَ غُلَامٌ بَلِيهِمْ لَا يَبْقَى بَيْتًا مِنَ الْعَرَبِ إِلَّا أَدْخَلَهُمُ الذَّلَّ» (الخراج و الجرائح، ج ۱، ص ۱۹۹) آیا تأمین منافع بدون عزت و اقتدار امکان ندارد. این فریب بزرگی است که به من و شما بگویند به خاطر تأمین منافع شما ما دست از عزت کشیدیم.
- به تجربه منطقه‌ای خودمان نگاه کنیم. کشورهای مثل عراق و افغانستان که در مقابل آمریکا انعطاف‌پذیر بودند، آیا آمریکا کشور آن‌ها را آباد کرد؟ این‌ها هر جا رفتند ویرانی بار آوردند. داعش یک نمونه از ویرانی‌های آن‌ها است. امروز هم همین‌طور هست.

« حضرت حر بن یزید ریاحی »

فَإِذَا الْحَرْبُ بَنُ يَزِيدَ قَدْ أَقْبَلَ إِلَى عُمَرَ بْنِ سَعْدٍ فَقَالَ أَمَقَاتِلُ أَنْتَ هَذَا الرَّجُلَ قَالَ إِي وَ اللَّهُ قِتَالًا أَيْسَرُهُ أَنْ تَطِيرَ الرَّعُوسُ وَ تَطِيحَ الْأَيْدِي قَالَ فَمَضَى الْحَرْبُ وَ وَقَفَ مَوْقِفًا مِنْ أَصْحَابِهِ وَ أَخَذَهُ مِثْلُ الْأَفْكَلِ فَقَالَ لَهُ الْمُهَاجِرُ بْنُ أَوْسٍ وَ اللَّهُ إِنْ أَمَرَكَ لَمْرِبٍ وَ لَوْ قِيلَ لِي مِنْ أَشْجَعِ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَمَا عَدَوْتُكَ فَمَا هَذَا الَّذِي أَرَى مِنْكَ فَقَالَ وَ اللَّهُ إِنْ أَخِيرَ نَفْسِي بَيْنَ الْجَنَّةِ وَ النَّارِ قَوْلَ اللَّهِ لَا أَخْتَارُ عَلَى الْجَنَّةِ شَيْئًا وَ لَوْ قُطِعَتْ وَ أُحْرِقَتْ ثُمَّ ضُرِبَ قَرَسُهُ قَاصِدًا إِلَى الْحُسَيْنِ ع وَ يَدُهُ عَلَى رَأْسِهِ وَ هُوَ يَقُولُ اللَّهُمَّ إِلَيْكَ أَنْبَتُ فُتْبَ عَلَيَّ فَقَدْ أَرَعَبْتُ قُلُوبَ أَوْلِيَانِكَ وَ

أَوْلَادِ بِنْتِ نَيْبِكَ وَ قَالَ لِلْحُسَيْنِ ع جُعِلْتُ فِدَاكَ أَنَا صَاحِبُكَ الَّذِي حَبَسَكَ عَنِ الرَّجُوعِ وَ جَعَجَعَ بِكَ وَ مَا ظَنَنْتُ أَنَّ الْقَوْمَ يَبْلُغُونَ مِنْكَ مَا أَرَى وَ أَنَا تَائِبٌ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى فَهَلْ تَرَى لِي مِنْ تَوْبَةٍ فَقَالَ الْحُسَيْنُ ع نَعَمْ يَتُوبُ اللَّهُ عَلَيْكَ فَانزِلْ فَقَالَ أَنَا لَكَ فَارِسًا خَيْرٌ مِنِّي لَكَ رَاجِلًا وَ إِلَى النُّزُولِ يَصِيرُ آخِرُ أَمْرِي - ثُمَّ قَالَ فَإِذَا كُنْتُ أَوَّلَ مَنْ خَرَجَ عَلَيْكَ فَأَذِّنْ لِي أَنْ أَكُونَ أَوَّلَ قَتِيلٍ بَيْنَ يَدَيْكَ لَعَلِّي أَكُونُ مِمَّنْ يُصَافِحُ جَدَّكَ مُحَمَّدًا ص غَدًا فِي الْقِيَامَةِ.

قَالَ جَامِعُ الْكِتَابِ رَهْ إِنَّمَا أَرَادَ أَوَّلَ قَتِيلٍ مِنَ الْأَنْ لَأَنَّ جَمَاعَةً قَتَلُوا قَبْلَهُ كَمَا وَرَدَ. فَإِذِنْ لَهُ فَجَعَلَ يَقَاتِلُ أَحْسَنَ قِتَالٍ حَتَّى قَتَلَ جَمَاعَةً مِنْ شُجْعَانٍ وَ أَبْطَالٍ ثُمَّ اسْتَشْهَدَ فَحُمِلَ إِلَى الْحُسَيْنِ ع فَجَعَلَ يَمْسَحُ التُّرَابَ عَنْ وَجْهِهِ وَ يَقُولُ أَنْتَ الْحُرُّ كَمَا سَمَّيْتُكَ أُمُّكَ حُرًّا فِي الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةِ.^{۷۲}

وقتی که حر بن یزید ریاحی رو به عمر بن سعد کرد، گفت: آیا با این مرد می‌جنگی؟ گفت: آری به خدا جنگی که آسان‌ترین شکل آن پراندن سر و قطع دستهاست، حر رفت و در جایگاهش ایستاد و لرزه به تنش افتاد، مهاجر بن اوس به او گفت: به خدا که کارت عجیب و شپهه بر انگیز است، اگر پرسیده می‌شد: اشجع کوفیان کیست، از تو چشم نمی‌پوشیدم، این چه وضعی است که در تو می‌بینم؟ حر گفت: به خدا خود را در گزینش بهشت و دوزخ مخیر می‌بینم، به خدا قسم که جز بهشت را بر نگزینم گرچه قطعه قطعه و سوزانده شوم.

سپس اسب خود را به سوی حسین (ع) رانده و در حالیکه دستهایش را بر سر نهاده بود، می‌گفت: خداوندا به سویت بازگشته و توبه کردم، توبه‌ام را بپذیر، چراکه من دل‌های دوستان و فرزندان رسول‌الله را به وحشت و اضطراب افکندم. او به حسین (ع) عرض کرد: فدایت گردم، من همانم که تو را از بازگشت به مدینه باز داشته و کار را بر تو سخت گرفتم، به خدا گمانم این نبود که این مردم با تو چنین کنند، من نزد خدا توبه کردم، آیا می‌بینی که توبه‌ام پذیرفته شود؟ حسین (ع) فرمود: «آری خدا توبه‌ات را می‌پذیرد، فرود آی.»

^{۷۲} لهوف ترجمه فهری، ص ۱۰۳

عرض کرد: در خدمت تو سواره بهتر می توانم عرض خدمت کنم تا پیاده و فرود آمدن آخر کار من «شهادت» است، حال که من اول کسی هستم که بر تو خروج کردم، پس اجازه دهید اولین شهید در پیشگاه تو باشم، باشد که در فردای قیامت از آنان باشم که با جدت محمد (ص) مصافحه کرده باشم

امام به وی اجازه داد و حر به جنگ پرداخت و جنگی زیبا کرد و جمعی از دشمن را به هلاکت رساند و بعد شهید شد، پیکر پاکش را نزد امام حسین (ع) آوردند و امام خاک از چهره اش پاک می کرد و می فرمود: «تو حری آنگونه که مادرت حرت نام نهاد، تو حری - آزاد مردی - در دنیا و آخرت».

«أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (هود، ۱۸)

شب پنجم: «عزت فرهنگی»

اشاره:

مقدمه بحث پیرامون اهمیت و جایگاه فرهنگ در دین و تربیت انسان است. برای آنکه قدرت تأثیرگذاری فرهنگ بر جامعه را توضیح دهیم ابتدا تأثیر فرهنگ بر جامعه را تشبیه می کنیم به تأثیر اخلاق در فرد. سپس به مجازات شدید خدا درباره گناهان فرهنگی و ثواب های بی حد و عدد فرهنگی می پردازیم و فرق آن با گناهان و ثواب های فردی اشاره کرده و واژگان معادل فرهنگ در دین نظیر سنت و معروف را توضیح می دهیم. چرا نماز جماعت ثوابش بیشتر از نماز فرادا است؟ چون نماز تأثیر فرهنگی دارد. چرا باینکه

بی‌نمازی بدتر از بی‌حجابی هست اما با بی‌حجاب برخورد می‌شود ولی با بی‌نماز برخورد نمی‌شود؟ باز به دلیل فرهنگی است. سپس به موضوع زنده‌بودن جامعه و فرهنگ آن و علائمی که نشان دهند حیات فرهنگی جامعه است خواهیم پرداخت. درنهایت به عزت فرهنگی به‌عنوان یکی از مهم‌ترین علائم حیاتی در جامعه اشاره نموده و معنای عزت فرهنگی و پیامدهای ذلت فرهنگی و نقش عزت فرهنگی در تأثیر مثبت یا منفی فضای مجازی شرح داده می‌شود.

اهمیت فرهنگ

فرهنگ به‌منابه اخلاق

- فرهنگ برای جامعه، شبیه اخلاق هست برای فرد. همان‌طور که هر صفت خوب یا بد، اگر در انسان عادت شد و به ثبات رسید، رفتار بر اساس آن سهل و ساده می‌شود. هر صفت خوب یا بد هم در جامعه اگر تبدیل به فرهنگ شد، مردم آن جامعه به سهولت آن را انجام می‌دهند و به این سادگی قابل‌تغییر نیست. وقتی کسی دارای اخلاق خوبی بود، برایش سخت است که کار بد انجام دهد و نیاز به ناظر و قانون و آیین‌نامه هم ندارد، بلکه چون خُلقش خُلق خوبی است، از او جز رفتار خوب-متناسب با خلقتش - سر نمی‌زند.
- اگر جامعه‌ای دارای فرهنگ خوبی باشد در آن جامعه «رفتار خوب» به سهولت انجام می‌گیرد. اگر جامعه‌ای دارای فرهنگ بدی شد، در آن جامعه رفتار بد به سهولت سر خواهد زد، دیگر با قانون و ناظران قوه قهریه و قضائیه هم نمی‌شود آن رفتارهای بد را کنترل کرد. یکی از دلایل اهمیت فرهنگ، این است که اگر فرهنگ یک جامعه خوب شد هزینه برای رفتار خوب کم می‌شود، اگر فرهنگ یک جامعه بد شد، انگار زیرساخت‌های جامعه خراب‌شده است، دیگر به این سادگی با قانون و ناظران این‌چنینی، نمی‌شود رفتار بد را در آن جامعه کنترل کرد!
- اگر جامعه‌ای از فرهنگ مناسبی برخوردار نباشد دین هم در آن جامعه جا نمی‌افتد، گاهی از اوقات فرهنگ مقدم بر دین می‌شود، مقدمه‌ساز پذیرش دین می‌شود؛ اگرچه دین خودش فرهنگ‌ساز است، اگرچه دین هم فرهنگ و آیین مخصوص دین را تثبیت و توزیع می‌کند و در

جامعه ترویج می‌دهد و هم فرهنگ برای زندگی انسانی را تقویت می‌کند، اما واقعاً گاهی اوقات، استقرار دین در یک جامعه به یکسری عناصری وابسته است که اگر این عناصر در جامعه نباشند اصلاً نمی‌شود دین را به آن جامعه عرضه کرد!

- پیامبر گرامی اسلام (ص) می‌فرمودند: از همه ادیان سابق - که تحریف شدند- یک حرف بین مردم باقی مانده است، این یک حرفی که بین مردم باقی مانده- که یک حرف فرهنگی است- نشان‌دهنده این است که اگر این عنصر فرهنگی در جامعه نباشد، پیامبران الهی هم نمی‌توانند کاری کنند. رسول خدا (ص) می‌فرماید: از ادیان گذشته و از انبیاء گذشته، یک حرف باقی مانده که ضرب‌المثل، سر زبان مردم است و آن این است «إِذَا لَمْ تَسْتَحْيِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ» اگر حیا نداری دیگر هر کاری دلت می‌خواهد انجام بده! یعنی دیگر پیامبران الهی هم نمی‌توانند با تو کار کنند (لَمْ يَبْقَ مِنْ أَمْثَالِ الْأَنْبِيَاءِ إِلَّا قَوْلُ النَّاسِ إِذَا لَمْ تَسْتَحْيِ فَاصْنَعْ مَا شِئْتَ؛ امالی صدوق/۵۱۰) لذا حیا یک عنصر فرهنگی می‌شود که اگر در یک جامعه‌ای نبود نمی‌شود دین را به آن افراد جامعه عرضه کرد.

فضیلت بالای ثواب‌ها فرهنگی

- شاید بتوان گفت معادل فرهنگ در دین ما می‌شود «سنت» و ضد فرهنگ می‌شود نامش می‌شود «بدعت». چقدر در دین ما تقدیر شده از کسانی که فرهنگ‌سازان هستند. فرهنگ مثبتی را در جامعه نهادینه می‌کنند. فرمود: «مَنْ سَنَّ سُنَّةً حَسَنَةً، فَلَهُ أَجْرُهَا وَ أَجْرُ مَنْ عَمِلَ بِهَا إِلَى يَوْمِ الْقِيَامَةِ مِنْ غَيْرِ أَنْ يَنْقُصَ مِنْ أَجْوَرِهِمْ شَيْءٌ» (قرب الاسناد، ص ۵۵) مثلاً عرض می‌کنم از یک‌زمانی در مساجد ما باب شد بعد از نماز یک صفحه قرآن خوانده شود. البته این هم کم هست حضرت فرمود روزی ۵۰ آیه تلاوت کن^{۷۳}؛ اما بالاخره همین کم هم خیلی خوب هست. من نمی‌دانم چه کسی یا چه سازمانی این طرح را ارائه داد اما خیلی حرکت مبارکی بود. حالا تا قیامت

^{۷۳} «عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ: الْقُرْآنُ عَهْدُ اللَّهِ إِلَى خَلْقِهِ فَقَدْ يَنْبَغِي لِلْمَرْءِ الْمُسْلِمِ أَنْ يَنْظُرَ فِي عَهْدِهِ وَ أَنْ يَقْرَأَ مِنْهُ فِي كُلِّ يَوْمٍ خَمْسِينَ آيَةً.» (کافی، ج ۲، ص ۶۰۹)

هر کسی یک صفحه قرآن می‌خواند به پای آن آقا یا خانمی می‌نویسند که این طرح یک صفحه قرآن بعد از نماز را در مساجد پیشنهاد داد. یا همین زیارت اربعین که به عنوان فرهنگ در بین مؤمنین رواج پیدا کرده است.

مجازات شدید برای گناهان فرهنگی

- از آن طرف چقدر نهی شده از بدعت‌گذاری در جامعه، فرمود آدمی که بدعتی گذاشت خدای که تواب هست توبه او را نمی‌پذیرد. این قدر وحشتناک هست اگر کسی ضد فرهنگی را در جامعه پایه‌گذاری کرد.
- امام صادق (ع) می‌فرماید: یک نفر در گذشته دنیا را از راه حلال دنبالش رفت به دست نیاورد و نتوانست به دنیا برسد و از راه حرام طلب کرد باز نتوانست به دست آورد، پس شیطان پیش او آمده و گفت: ای مرد تو دنیا را از راه حلال خواستی به دست نیاوردی، از راه حرام تلاش کردی چیزی گیرت نیامد و موفق نشدی، حالا می‌خواهی من به تو پیشنهادی می‌دهم که دنیا به تو رو کند و ثروتمند بشوی؟
- مرد گفت: بله
- شیطان گفت دینی می‌آوری و مردم را بدان دعوت می‌کنی مرد سخن شیطان را بکار بست و مردم از وی پذیرفتند و گرد او جمع شدند و اطاعتش نمودند و از این راه ثروتی به دست آورد و دنیایش آباد شد.
- بعد با خودش فکر کرد و گفت: بابا عجب غلطی کردیم؛ این چه عمل زشتی بود که انجام دادم، دینی درست کردم و مردم را به این دین دروغین دعوت کردم و گمان نمی‌کنم توبه‌ام پذیرفته شود مگر آنکه بروم و هر کس را که دعوت کردم و او پذیرفته از آن دین برگردانم.
- بعد شروع کرد رفت پیش پیروان و مریدان خودش و گفت: آنچه من شما را به چیزی دعوت کردم که غلط بوده و نادرست بود و من از پیش خودساخته بودم.

- پیروانش به او گفتند: دروغ می‌گویی آن حق است، ولیکن تو خود در دینت به شک افتاده‌ای و از آن برگشتی.
- وقتی مرد چون چنین دید زنجیری برداشت و یکسر آن را بجایی کوبید و سر دیگر را به گردن خود بست و گفت: این زنجیر را از گردن بر نمی‌دارم تا اینکه خدا مرا ببخشد و از سر گناهم بگذرد،
- خداوند متعال به یکی از پیمبرانش وحی فرستاد که به فلانی بگو: سوگند به عزت و جلالم اگر آن قدر مرا بخوانی که همه رگ‌هایت از هم جدا شود، عذرخواهی تو را نپذیرم جز آنکه آنان که به دین تو مرده‌اند زنده کنی و آن‌ها از آن دین برگردند.
- «عَنْ هِشَامِ بْنِ الْحَكَمِ عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ ع قَالَ كَانَ رَجُلٌ فِي الزَّمَنِ الْأَوَّلِ طَلَبَ الدُّنْيَا مِنْ حَلَالٍ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهَا وَ طَلَبَهَا مِنْ حَرَامٍ فَلَمْ يَقْدِرْ عَلَيْهَا فَأَتَاهُ الشَّيْطَانُ فَقَالَ لَهُ يَا هَذَا إِنَّكَ قَدْ طَلَبْتَ الدُّنْيَا مِنْ حَلَالٍ فَلَمْ تَقْدِرْ عَلَيْهَا وَ طَلَبْتَهَا مِنْ حَرَامٍ فَلَمْ تَقْدِرْ عَلَيْهَا أ فَلَا أَدْرُكَ عَلَى شَيْءٍ تَكْتُرُ بِهِ دُنْيَاكَ وَ يَكْتُرُ بِهِ تَبْعُكَ قَالَ بَلَى قَالَ تَبْتَدِعُ دِينًا وَ تَدْعُو إِلَيْهِ النَّاسُ ففَعَلْ فَاسْتَجَابَ لَهُ النَّاسُ وَ أَطَاعُوهُ وَ أَصَابَ مِنَ الدُّنْيَا ثُمَّ إِنَّهُ فَكَّرَ فَقَالَ مَا صَنَعْتُ ابْتَدَعْتُ دِينًا وَ دَعَوْتُ النَّاسَ مَا أَرَى لِي تَوْبَةً إِلَّا أَنْ آتِي مَنْ دَعَوْتُهُ إِلَيْهِ فَأَرَدَهُ عَنْهُ فَجَعَلَ يَأْتِي أَصْحَابَهُ الَّذِينَ أَجَابُوهُ فَيَقُولُ لَهُمْ إِنْ أَدْرِي دَعَوْتُكُمْ إِلَيْهِ بَاطِلٌ وَ إِنَّمَا ابْتَدَعْتُهُ فَجَعَلُوا يَقُولُونَ لَهُ كَذَبْتَ وَ هُوَ الْحَقُّ وَ لَكِنَّكَ شَكَّكَتَ فِي دِينِكَ فَرَجَعْتَ عَنْهُ فَلَمَّا رَأَى ذَلِكَ عَمَدَ إِلَى سُلْسِلَةٍ فَوَتَدَ لَهَا وَتَدَأُ ثُمَّ جَعَلَهَا فِي عُنُقِهِ وَ قَالَ لَا أَحْلُهَا حَتَّى يُتَوَّبَ اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ عَلَى فَاوْحَى اللَّهُ عَزَّ وَ جَلَّ إِلَى نَبِيِّ مِنَ الْأَنْبِيَاءِ قُلْ لِفُلَانٍ وَ عِزَّتِي لَوْ دَعَوْتَنِي حَتَّى تَنْقَطِعَ أَوْصَالُكَ مَا اسْتَجَبْتُ لَكَ حَتَّى تَرُدَّ مِنْ مَاتَ عَلَى مَا دَعَوْتُهُ إِلَيْهِ فَيَرْجِعَ عَنْهُ» (الفقيه، ج ۳، ص ۵۷۲)

فرق گناهان فرهنگی با گناهان فردی

- ببینید چقدر خدا سختگیری می‌کند نسبت به کسی که ضد فرهنگی را در جامعه نهادینه کرده است. گناهان فرهنگی با گناهان فردی این قدر متفاوت هستند. حالا یک نفر در خلوت خودش

گاهی کرده توبه می‌کند اما اگر کسی گناه فرهنگی کرد به این سادگی‌ها بخشیده می‌شود! اگر کسی به فرهنگ کشور خیانت کرد به این سادگی از کنار او باید عبور کنیم؟ نباید او شدیدتر از هر شراب‌خواری و هر ولنگاری مجازات کنیم، هرچند خودش نماز بخواند؟! آیا جامعه و افکار عمومی ظرفیت چنین برخوردهایی با عاملین و جانبان فرهنگی دارد؟ کسانی که ضد فرهنگ را در جامعه توزیع می‌کنند.

رابطه معروف و منکر با فرهنگ و ضد فرهنگ

- شاید بتوان گفت نام دیگر فرهنگ در دین ما «معروف» هست و «ضد فرهنگ» نام دیگرش می‌شود «منکر»؛ و خدا نکند در جامعه ای این معادلات فرهنگی تغییر کند. بدترین حالتی که از نظر فرهنگی در یک جامعه اتفاق می‌افتد چیست؟ بگذارید از زبان پیغمبر توضیح دهم.
- پیغمبر فرمود: شما در چه حال و روزی هستید آن روزی که همسران شما فاسد شوند و جوانان شما از گناهان لذت ببرند و فاسق شوند و حال آنکه شما امر به معروف نمی‌کنید و نهی از منکر نمی‌کنید؟ اصحاب تعجب کردند و گفتند یا رسول‌الله مگر ممکن هست در چنین زمانه و موقعیتی قرار بگیریم؟!!
- حضرت فرمود بله و بدتر از این هم اتفاق خواهد افتاد. خواهش می‌کنم ببیند پیامبر مراحل انحطاط فرهنگی یک جامعه را توضیح می‌دهند مرحله اول ترک امر به معروف و نهی از منکر بود. مرحله دوم چی هست؟ شما امر به منکر کنید و نهی از معروف
- گفتند یا رسول‌الله واقعاً چنین خواهد شد؟!!
- حضرت فرمودند بله و بدتر از این وضعیت آن هست که معروف و خوبی‌ها تبدیل به منکر شوند یعنی مردم یک کار خوب را بد تلقی کنند و یک کار بد را خوب تلقی کنند. این بدترین حالتی هست که در یک جامعه اتفاق می‌افتد.

- «أَنَّ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ قَالَ: «كَيْفَ بِكُمْ إِذَا فَسَدَ نَسَاؤُكُمْ وَفَسَقَ شَبَابُكُمْ، وَ لَمْ تَأْمُرُوا بِالْمَعْرُوفِ وَ لَمْ تَنْهَوْا عَنِ الْمُنْكَرِ؟!» فَقِيلَ لَهُ: وَ يَكُونُ ذَلِكَ، يَا رَسُولَ اللَّهِ؟! قَالَ: «نَعَمْ، وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ، كَيْفَ بِكُمْ إِذَا أَمَرْتُمْ بِالْمُنْكَرِ وَ نَهَيْتُمْ عَنِ الْمَعْرُوفِ» قِيلَ: يَا رَسُولَ اللَّهِ، وَ يَكُونُ ذَلِكَ؟! قَالَ: «نَعَمْ، وَ شَرٌّ مِنْ ذَلِكَ، كَيْفَ بِكُمْ إِذَا رَأَيْتُمُ الْمَعْرُوفَ مُنْكَرًا وَ الْمُنْكَرَ مَعْرُوفًا؟!» (قرب الاسناد، ص ۵۴)

- ماقبل از اینکه امر به معروف کنیم یا نهی از منکر کنیم باید بینم معروف‌ها در جامعه چه چیزهایی هستند. آیا اصلاً معروف در جامعه معروف هست که نوبت به امر به معروف برسد یا منکر اصلاً منکر هست که نوبت به نهی از منکر برسد. در مقولهٔ حجاب واقعاً جامعه به کدام نقطه رسیده هست آیا به این نقطه رسیده است که حجاب را ارزش فرهنگی نمی‌داند و بی‌حجابی را ضد فرهنگ؟ اگر به این نقطه رسیده است واقعاً فاجعه بزرگ‌تری هست از اینکه جامعه امر به حجاب و نهی از بی‌حجابی نمی‌کند.
- چگونه این وضعیت بد فرهنگی پدید آمده است؟ رسانه کم‌کاری یا کوتاهی کرده است؟ آیا تا به حال یک فیلم درست‌و درمان دربارهٔ زیبایی حجاب و باکلاس بودن حجاب دیده‌ایم که حالا توقع داشته باشیم حجاب در جامعه ارزش فرهنگی شمرده شود؟

ثواب‌ها بی‌حد و عدد برای فضائل فرهنگی

- همان‌طور که گناه فرهنگی بی‌حد و عدد چوب دارد. ثواب‌های فرهنگی هم بی‌حد و عدد ثواب دارد. چرا این‌قدر بر نماز جماعت تأکید شده است؟ فرمود ثواب نماز جماعت نسبت به نماز فرادا. می‌دانی تو با نماز جماعت داری فرهنگ‌سازی می‌کنی. فرهنگی را در جامعه جا می‌اندازی به نام نماز. مگر نفرمود عبادت هرچه مخفی‌تر با ثواب تر^{۷۴} اما چرا عبادت آشکاری مثل نماز جماعت این قدر ثواب نجومی دارد؟ فرمود: « فرمود: اگر در نماز جماعت دونفر اقتدا کنند خدا برای هریک

^{۷۴} رسول الله ص: «أَعْظَمُ الْعِبَادَةِ أَجْرًا أَحْفَاهَا» (قرب الاسناد، ص ۱۳۵)

نفر در هر یک رکعت ۱۵۰ نماز مینویسد. اگر سه نفر باشند برای هر رکعت ۶۰۰ نماز برای هر یک مینویسد. اگر چهار نفر باشند برای هر رکعت برای هر نفر ۱۲۰۰ نماز مینویسد. برای شش نفر برای هر رکعت ۴۸۰۰ نماز برای هر فرد مینویسد. برای هفت نفر برای هر نفر و هر رکعت ۹۶۰۰ نماز نوشته میشود. برای هشت نفر برای هر نفر و هر رکعت ۱۹۲۰۰ نماز مینویسد. زمانی که نه نفر باشند برای هر نفر و هر رکعت ۳۶۴۰۰ نماز مینویسد. برای ده نفر برای هر نفر و هر رکعت ۷۲۸۰۰ نماز نوشته میشود. اگر تعداد افراد از ده نفر گذشت در اینصورت اگر آسمان صفحه و کاغذ و درختان قلم و جن و انس و ملائکه نویسنده باشند نمیتواند ثواب یک رکعت از آن را بنویسند. همین که عدد افراد از ده نفر گذشت، حساب آنرا جز خداکسی نمی داند.^{۷۵} چون نماز جماعت، فرهنگ نماز را در جامعه مثل رودی جاری می کند. همه می بینند که یک عده ای دارند نماز می خوانند. به قدری این آثار فرهنگی نماز جماعت مهم هست که از آیه الله بهجت (ره) پرسیدند اگر کسی احساس کند که در نماز فرادا دارای حضور قلب بیشتری است و در نماز جماعت به علی کسل می شود، کدام را انتخاب کند؟ آیه الله بهجت (ره) فرمودند: «دومی را انتخاب کند.»^{۷۶}

• امام رضا (ع) فرمودند: نماز جماعت قرار داده شده تا دین، اخلاص و عبادت خدا آشکار باشد. این اتمام حجتی هست برای شرق و غرب و منافق و کسی که نماز را سبک می شمارد شناخته می شود. بعد در ادامه فرمود این کار کمک به خوبی ها و تقوا هست و خیلی ها را از گناه ننگه می دارد. «إِنَّمَا جُعِلَتِ الْجَمَاعَةُ لِنَلَا يَكُونَ الْإِخْلَاصَ وَ التَّوْحِيدَ وَ الْإِسْلَامَ وَ الْعِبَادَةَ لِلَّهِ لِأَنَّ ظَاهِرًا مَكشُوفًا مَشْهُورًا لِأَنَّ فِي إِظْهَارِهِ حُجَّةً عَلَى أَهْلِ الشَّرْقِ وَ الْغَرْبِ لِلَّهِ وَحْدَهُ وَ لِيَكُونَ الْمُنَافِقُ وَ الْمُسْتَحْفِ مُؤَدِّيًا لِمَا أَقْرَبَهُ يَظْهَرُ الْإِسْلَامَ وَ الْمُرَاقَبَةَ وَ لِيَكُونَ شَهَادَاتِ النَّاسِ بِالْإِسْلَامِ بَعْضِهِمْ لِبَعْضٍ جَائِزَةً مُمَكِّنَةً مَعَ مَا فِيهِ مِنَ الْمُسَاعَدَةِ عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَى وَ الزَّجْرِ عَنْ كَثِيرٍ مِنْ مَعَاصِي اللَّهِ عَزَّ وَ جَلَّ؛ نماز جماعت از آن رو وضع شده است تا اخلاص و توحید و اسلام و عبادت خداوند آشکار و هویدا باشند و شهرت یابند؛ زیرا اظهار این امور، حجتی است برای خدای یگانه بر مردمان

^{۷۵} مستدرک الوسائل، ج ۱ ص ۴۸۷

^{۷۶} رساله آیه الله بهجت، مسأله ۲۵۲۳

شرق و غرب عالم؛ و نیز تا منافق و سبک شمارنده [نماز و دین] آنچه را اقرار کرده و پذیرفته است به جای آورد و اسلام [خود] را هویدا سازد و بر آن مواظبت نماید و نیز تا شهادت دادن‌های مردم به مسلمان بودن یکدیگر، روا و ممکن باشد. علاوه بر این‌ها، نماز جماعت موجب کمک کردن به یکدیگر در راه نیکی و تقوا و بازداشتن از بسیاری از معاصی خداوند عزوجل است.» (عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۰۹)

- وقتی طرف می‌بیند در یک محله، عدهٔ مسجد می‌روند، او دیگر احساس امنیت نمی‌کند که هر کاری خواست انجام دهد. فرهنگ به ببینید چقدر در دین ما جایگاه دارد. چقدر اجر و قرب دارد. علت این همه ثواب برای جماعت به خاطر این هست که نماز جماعت یک ثواب فرهنگی هست. داری به فرهنگ تقوا و دین کمک می‌کنی. نه فقط برای خودت نماز بخوانی. لذا لقمان به پسرش گفت «پسرم نماز را به جماعت بخوان اگر چه روی نیزه باش؛ یا بنی و إذا جاء وقت صلاة فلا تؤخرها لشيءٍ، وصلها وأسترح منها؛ فإنها دينٌ. صلّ في جماعة ولو على رأس زجٍ» (کافی، ج ۸ ص ۳۴۸ ح ۵۴۷). چقدر فرق می‌کند حضور فرهنگ در یک طاعت و معصیت و عدم حضور آن.

راه تشخیص زنده و پویا بودن فرهنگ

- اگر بخواهیم بگوییم فرهنگی زنده و پویا هست. شبیه پزشک که مراجعه می‌کند به علائم حیاتی ما باید مراجعه کنیم به علائم حیاتی یک فرهنگ. اگر این علائم حیاتی را داشت می‌شود امیدوار بود این جامعه زنده است. فرهنگ مثل هوا می‌ماند برای ما در چه هوایی تنفس می‌کنی اگر هوا آلوده باشد مرگ شما فرا می‌رشد و باید گفت که این جامعه اجلس سررسیده است. بله جوامع هم اجل دارند. قرآن فرمود: «وَلِكُلِّ أُمَّةٍ أَجَلٌ فَإِذَا جَاءَ أَجَلُهُمْ لَا يَسْتَأْخِرُونَ سَاعَةً وَ لَا يَسْتَقْدِمُونَ؛ برای هر قوم و جمعیتی، زمان و سرآمد (معینی) است؛ و هنگامی که سرآمد آن‌ها فرارسد، نه‌ساعتی از آن تأخیر می‌کنند و نه بر آن پیشی می‌گیرند.» (اعراف، ۳۴).

چرا تمدن و فرهنگ غرب روبه مرگ هست

- باید فاتحه بعضی از جوامع و فرهنگ‌ها را خواند. مجلس ختم گرفت. جوامعی و فرهنگی که نسبت به ظلم حساس نیست باید گفت این جامعه مرده است. چرا تمدن و فرهنگ غرب روبه مرگ هست؟ چون تمام شاخص‌های حیاتی را از دست داده است. هواپرستی که مغز فرهنگ غرب هست، گرد مرگ را در جوامع غربی پخش کرده است. این‌ها مردگان متحرک هستند به دست نظام سرمایه‌داری مثل گاوهای شیرده دوشیده می‌شوند و صدایشان در نمی‌آید.
- در فرانسه برای فرهنگ‌سازی در مترو پوستر کسانی که فرهنگ را زیر پا می‌گذارند را به شکل حیوانات نظیر گاو، الاغ، قورباغه و... نصب‌شده برای آنکه جلوی برخی از کارهای غلط را بگیرند. مثلاً برای آنکه فرهنگ‌سازی کنند مردم فرانسه داخل مترو زباله نریزند. تصویر بدن انسان با سر خوک را که در مترو نشسته است و زباله زیر پای خودش پخش کرده است و عده‌ای اطراف او با تعجب به او نگاه می‌کنند را نشان می‌دهد و پیام خودش را ذیل عکس نوشته یا مثلاً برای آنکه نشان دهد که نباید پایت را هنگام حرکت مترو لای در بگذاری تصویر و عکس سر یک الاغ و بدن یک انسانی که پایش را لای درب مترو گذاشته است را نشان می‌دهد.^{۷۷} ببینید برای آنکه فرهنگ‌سازی کنند، از چه عوامل بی‌فرهنگی استفاده می‌کند. مسئولین فرانسه با ادبیات حیوانات محترم و غیر محترم با این مردم غرب حرف می‌زنند. چقدر این رفتار غیرمحترمانه و شرم‌آور هست. فرهنگی هست که بلد نیست با ادبیات محترمانه و با حفظ عزت تذکر دهد. شخصیتش را نابود می‌کند به قیمت اینکه فرهنگ غلطی را درست کند.

^{۷۷} کانال خارج بدون فیلتر

عزت فرهنگی، یکی از مهم‌ترین علائم حیاتی در جامعه

- یکی از مهم‌ترین علائم حیاتی که می‌توان حیات جامعه را با آن بررسی کرد. این هست که آیا فرهنگ این جامعه عزتمند هست یا خیر؟ عزت فرهنگی، یکی از شاخص‌های مهم برای بررسی حیات جامعه هست.

معنای عزت فرهنگی

- عزت فرهنگی یعنی فرهنگ جامعه نسبت به فرهنگ‌های وارداتی منفعل نباشد. نفوذناپذیر نباشد. همان معنای لغوی که در لغت عزت هست. عزت یعنی تو پر بودن. حالا در فرهنگ یعنی چه؟ وقتی فرهنگی قوام یافت و قدرتمند و عزیز شد، بر فرهنگ‌های وارداتی غلط واکنش نشان می‌دهد و با آن‌ها مقابله می‌کند و جامعه آن را پس می‌زند. البته فرهنگ درست را می‌پذیرد و ارتقاء می‌بخشد.

پیامدهای ذلت فرهنگی

- اما اگر جامعه‌ای عزت فرهنگی نداشته باشد، در مقابل هر تهاجم فرهنگی، منفعل و زبون خواهد بود. اگر جامعه‌ای هرچه از مد و متد غربی آمد چشم‌پسته پذیرفت. باید منتظر اتفاقات ناگواری در آن جامعه بود. بوی الرحمن این جامعه بلند شده است. امیرالمؤمنین پیوسته می‌فرمود: «كَانَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقُولُ: لَا تَزَالُ هَذِهِ الْأُمَّةُ بَخِيرٍ مَا لَمْ يَلْبَسُوا لِباسَ الْعَجْمِ، وَيَطْعَمُوا أَطْعِمَةَ الْعَجْمِ، فَإِذَا فَعَلُوا ذَلِكَ ضَرَبَهُمُ اللَّهُ بِالذُّلِّ؛ امیر مؤمنان علیه‌السلام می‌فرمود: «این امت، همواره در خیر به سر می‌برند، مادام که همچون بیگانگان [که دارای سنت‌های نادرست‌اند]، لباس نپوشند و غذا نخورند؛ زیرا اگر چنین کنند، خداوند، به خواری دچارشان می‌کند.» (المحاسن: ۲ / ۱۷۸)
- رسماً حضرت می‌فرماید چنین جامعه‌ای که نسبت به لباس و خوراک حساس نیست، حساسیت فرهنگی ندارد، خدا مهر ذلت بر پیشانی آن می‌زند. غذای فست فودی، مدهای غربی چطور جای خودش را به لباس‌ها و غذاهای سنتی داد. این یکی از علائم خطر و هشدار هست. هم برای ما، هم برای مسئولین ما. همه نسبت به خیانت اقتصادی حساس هستند. فلانی این قدر خورد و برد.

تا حدی نسبت به خیانت سیاسی هم حساس هستند. این‌ها خوب هست؛ اما نسبت به خیانت فرهنگی چه؟ قبلاً گفتیم خدا چه مجازات وحشتناکی را برای معصیت‌ها و گناهان فرهنگی قرار داده است.

- راستی چرا حضرت از میان تمام شاخص‌ها دست گذاشت روی خوراک و لباس؟ معلوم می‌شود چقدر خوراک و لباس مهم هست. برای خوراک خیلی باید فرهنگ‌سازی کنیم. فقط وزارت بهداشت نیست که خودش را مسئول تغذیه جامعه بداند بلکه وزارت فرهنگ هم خیلی نقش‌آفرین باید باشد؛ الآن ببینید سطح شهر پر شده از اغذیه‌فروشی‌ها و بوتیک‌های لباس، چرا حضرت روی لباس و خوراک دست گذاشت؟ شاید به این دلیل باشد که خوراک و لباس نماد فرهنگی جامعه هست. این را تغییر دهی بقیه چیزها مثل آب خوردن قابل تغییر می‌شود.

احترام به شهداء، یکی از مصادیق روشن عزت فرهنگی

- اگر جامعه‌ای عزت فرهنگی داشت که یکی از مصادیق روشن عزت در یک فرهنگ احترام به شهداء هست. چنین جامعه‌ای رو پا خواهد ایستاد. چراکه شهداء، به جامعه عزت دادند. اگر این شهادت و شهادت‌طلبی فرهنگ و سکه‌رایج در جامعه باشد، این محاسن فرهنگی عزت بخش با آن رذایل فرهنگی ذلت بخش باهم به ستیز درمی‌آیند. بالاخره آدم وقتی این شاخص‌ها و علائم حیات بخش یا غیر حیات بخش را می‌بیند نسبت به جامعه خوف و رجا پیدا می‌کند که بالاخره عزت فرهنگی هست یا خیر؟

فضای مجازی، بستری برای نفوذ فرهنگی

- الآن فضای مجازی بستری شده است برای نفوذ فرهنگی، چه کنیم تا مقابل این تونل بلکه اتوبانی که می‌توان تأثیر فرهنگی گذاشت یا از فرهنگ‌های دیگر تأثیر پذیرفت. غرب الآن با فضای مجازی فرهنگ و فکر خودش را به ما دیکته می‌کند. اگر ما عزت فرهنگی نداشته باشیم، به‌زودی این ناحیه ضربه شدیدی خواهیم خورد.
- موضوع فضای مجازی را باید خیلی جدی‌تر گرفت. هیچ پدر و مادری حق ندارد که بگوید من با این فضا آشنا نیستیم. اگر ما عزت فرهنگی را در خودمان و فرزندانمان تقویت کنیم دیگر نه تنها فضای مجازی روی ما و فرزندان ما تأثیر منفی نمی‌گذاریم بلکه هرکدام از ما می‌توانیم فرمانده این جنگ نرم باشیم. قدیم برای فتح یک کشور، لشکرکشی می‌کردند اما حالا لشکر سایبری ایجاد می‌کنند بدون دردسر زیاد کشورها را فتح می‌کنند. اول فرهنگ و فکرشان را نابود می‌کنند بعد سراغ جغرافیای آن‌ها می‌آیند.
- فرمود: کسی که نبض زمان دستش باشد، اشتباهات به‌سوی او هجوم نمی‌آورند. «الْعَالَمُ بِزَمَانِهِ لَا تَهْجُمُ عَلَيْهِ الْوَابِسُ» (کافی، ج ۱، ص ۲۷) فضای مجازی، جزء اقتضائات زمانه ماست چه بخواهیم و چه نخواهیم. نه فرصت‌ها را شناسیم و نه تهدیدها را، قطعاً دچار اشتباهات فراوان می‌شویم. بعضی‌ها به‌صورت کلی این فضا را نفی می‌کنند حتی محاسن آن را این خودش اشتباه هست و برخی هم به‌صورت کلی این فضا را اثبات می‌کنند. هر دو به نظر می‌رسد اشتباه هست. باید خطرها و آسیب‌ها را شناخت. فرصت‌ها را هم شناخت. واقعاً چنین فرصت عالی برای ما تا به حال پیش نیامده است؛ که بتوانیم فکر و فرهنگ خودمان را به جهان عرضه کنیم. فضای مجازی بستری برای هم‌افزایی و تقویت فرهنگی هست. نباید این فرصت را از دست داد. البته آسیب‌ها که سر جای خودش هست.

دو اقدام اساسی در مقابله با آسیب‌های فضای مجازی

۱. رعایت تقوا

- در مواجهه با آسیب‌های فضای مجازی دو اقدام اساسی لازم است؛ یکی آنکه تقوا را رعایت کنیم تا آلودگی‌های این فضا نفَس ما را نگیرد؛ چون یکی از خصوصیات این فضا گسترش هرزگی است.

۲. نظم و زمان‌بندی استفاده از این ابزار

- اقدام دوم اینکه نظم و زمان‌بندی استفاده از این ابزار و حضور در فضای مجازی را نباید فراموش کنیم؛ زیرا یکی از خصوصیات این فضا هدر رفتن و بی‌نظمی در زمان است و به دلیل آنکه هر لحظه در اختیار ماست، می‌تواند از سر کنجکاوای یا به هر دلیل دیگری نظم زندگی ما را به هم بزند. امیرالمؤمنین فرمود: «أَوْصِيكُمْ وَ جَمِيعَ وَاٰلِهِ وَ مَنْ بَلَغَهُ كِتَابِي بِتَقْوَى اللّٰهِ وَ نَظْمٍ أَمْرِكُمْ؛ شما را و تمام فرزندان و خاندانم را و کسانی را که این وصیت به آنها می‌رسد، به ترس از خدا و نظم در امور زندگی» (نهج البلاغه، ص ۴۲۱).
- آدمی که نسبت به فضای مجازی منفعل باشد، هر لحظه سراغ آن برود، کم‌کم اراده خود را از دست می‌دهد. باید بتوان زمان مشخصی را برای فضای مجازی قرار داد.

استفاده معاویه از تبلیغات علیه امیرالمؤمنین

- مقام معظم رهبری فرمودند: «در جنگ نرم و جنگ روانی - که جنگ روانی یکی از بخش‌های جنگ نرم است - هدف دشمن این است که محاسبات طرف مقابل را عوض کند ... در جنگ نرم، هدف آن چیزی است که در دل شماس است، در ذهن شماس است، در مغز شماس است؛ یعنی اراده‌ی شما.» (دیدار با دانشجویان، ۱۶/۵/۹۱)
- باید در فضای مجازی که دشمن جنگ نرم راه انداخته تا دل‌ها و ذهن‌ها را با خود همراه کند، باید روشنگری کرد. معاویه از تبلیغات علیه اهل بیت استفاده می‌کرد. چند نمونه‌اش را عرض کنم.

۱. مگر علی نماز می‌خواند

- ابومخنف از ابوسلمه چنین نقل می‌کند: هاشم بن عتبه زهری در بعد از ظهر لیلہ الہریر در ماجرای صفین، برای اصحاب و یارانش صحبت آن‌ها را بر قتال با دشمن و صبر در برابر آن‌ها، ترغیب کرد. آنگاه خودش همراه گروهی از قراء، به میدان رفتند. در این بین، جوانی از قبیله غسان به جنگ با آن‌ها آمد که بسیار در جنگ ثابت قدم بود و در رجزهایش از خونخواهی عثمان سخن می‌گفت. لشکر امیرالمؤمنین (علیه‌السلام) را طبق تبلیغات معاویه، قاتل خلیفه مسلمین می‌دانست و بر علی (علیه‌السلام) دشنام می‌داد.
- هاشم، جوان را به خاطر سخنان و دشنام‌هایش انذار... جوان غسانی، در پاسخ عتاب هشام می‌گوید: من از روی اعتقاد با شما می‌جنگم چراکه به من گفته‌اند، رهبر شما نماز نمی‌خواند و عامل ریخته شدن خون عثمان است!
- هشام که متوجه شد، جوان در میدان سیاست معاویه فریب‌خورده و هدف را گم کرده، علی بن ابی‌طالب (علیه‌السلام) را برایش معرفی می‌کند تا بدانند که به جنگ با چه کسی آمده!
- «قال: و أما قولک: إن صاحبنا لا یصلی، فهو أول من صلی مع رسول الله و أفقه خلق الله فی دین الله و أولى بالرسول؛ و أما کل من تری معی فکلهم قاریء لکتاب الله، لا ینام اللیل تهجداً» و ریشه گمراهی جوان را در آخرین کلام به او متذکر میشود که: «فلا یُغویَنَّک عن دینک هؤلاء الأشقیاء المغرورون.» در نهایت این گفتگو جوان غسانی، مستبصر شده و توبه میکند. (طبری، ۱۴۲۴ ق: ج ۳/ ص ۹۴).

۲. تخریب شخصیت‌ها با دروغ پراکنی

- یکی از کارهای تبلیغی و جنگ روانی دیگری که معاویه در زمان امیرالمؤمنین به راه انداخته بود، تخریب شخصیت‌ها با دروغ پراکنی بود. پس از آنکه امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، قیس بن سعد بن عباده انصاری را به عنوان والی مصر، منصوب و او را به مصر فرستاد (طبری، ۱۴۲۴ ق: ج ۳/ ص ۶۳)، معاویه از راه‌های مختلف همچون ارسال نامه، قصد داشت او را در هدف خود یعنی خون‌خواهی عثمان علیه امیرالمؤمنین (علیه‌السلام)، همراه کند. (همان: ص ۶۴)؛ اما وقتی با

برخورد محکم قیس روبرو شد و از تطمیع او ناامید گشت، از حربه کلیدی خود یعنی تخریب شخصیت و فضا سازی علیه او استفاده کرد. لذا نامه‌ای از طرف سعد، جعل کرد وبری مردم خواند به این مضمون که قیس با من بیعت کرده و به اهل شام گفت: به قیس دشنام ندهید چراکه او از پیروان ما است. در نتیجه در شام شایعه شد که قیس، با معاویه هم‌پیمان شده. معاویه بعدها در مورد ماجرای قیس می‌گفت: ما ابتدعتُ مکایده قطاً کانت أعجبَ عندی من مکایده کدتُ بها قیسا (همان: ص ۶۵)؛ «از عادات همیشگی معاویه، همین صحنه سازیها و نامه جعل کردن‌ها بوده است» (امینی، ۱۳۵۶: ج ۳/ ص ۱۷۸).

کربلا، عملیات روشنگری

- کربلا عملیات روشنگری بود علیه عملیات روانی که معاویه و یزید راه انداخته بودند. امام سجاد ع می‌فرماید: «سی هزار نفر به قصد قربت، فرزند پیغمبر را کشتند؛ کُلُّ یَتَقَرَّبُونَ إِلَى اللَّهِ بِدَمِهِ» (بحارالانوار، ج ۴۴/ ص ۲۹۸). چرا سی هزار نفر با انگیزه تقرب به خدا، به جنگ با فرزند رسول خدا ص می‌آیند؟ یعنی کربلا یک شبه پدید نیامد. معاویه جنگ روانی خودش را سال‌ها به راه انداخته بود. حالا نوبت امام حسین ع عملیات روانی دشمن را خنثی کند.

- ده روز امام حسین ع با این مردم حرف زد. فقط چند تا خطبه روز عاشورا دارند. فرمود: «يَا أَهْلَ الْعِرَاقِ (و جُلُوهُمْ يَسْمَعُونَ) فَقَالَ أَيُّهَا النَّاسُ أَسْمِعُوا قَوْلِي وَ لَا تَعَجَلُوا حَتَّىٰ أَعْظِمَ كُمْ بِمَا يَجِقُ لَكُمْ عَلَيَّ وَ حَتَّىٰ أُعْذِرَ إِلَيْكُمْ فَإِنِ أَعْطَيْتُمُونِي النَّصْفَ كُنْتُمْ بِذَلِكَ أَسْعَدَ وَ إِن لَّمْ تُعْطُونِي النَّصْفَ مِنْ أَنْفُسِكُمْ فَأَجْمِعُوا رَأْيَكُمْ ثُمَّ لَا يَكُنْ أَمْرُكُمْ عَلَيْكُمْ غُمَّةً ثُمَّ أَقْضُوا إِلَيَّ وَ لَا تَنْظُرُونَ إِنِّي وَلِيُّ اللَّهِ الَّذِي نَزَلَ الْكِتَابَ وَ هُوَ يَتَوَلَّى الصَّالِحِينَ؛ حرف مرا بشنوید و در جنگ و خونریزی عجله نکنید تا من وظیفه خود را که موعظه و نصیحت شماست انجام دهم تا علت آمدنم را به این سرزمین توضیح دهم، اگر به سختم گوش دادید و عذر مرا پذیرفتید و با من از در انصاف و عدل وارد شدید، معلوم می‌شود راه سعادت و خوشبختی را دریافته‌اید و دلیلی برای جنگ با من نخواهید داشت، لکن اگر عذرم را نپذیرفتید و از در انصاف و داد و با من وارد نشدید، آنگاه می‌توانید همه دست‌به‌دست هم بدهید و بدون مهلت تصمیم باطلتان را اجرا کنید، ولی در این صورت دیگر

امرببر شما مشتیبه نمانده و پشتیبیان من آن خدایی است که قرآن را نازل کرده و یار و یاور نیکوکاران است.» (وقعه الطف، ۲۰۶).

- چون سخن امام به اینجا رسید، صدای گریه و شیون از بعضی زنان و اطفال که صدای امام را می‌شنیدند، بلند شد. لذا امام (ع) سخن خود را قطع کرد و به حضرت ابوالفضل و علی اکبر دستور داد، بروید زن‌ها را ساکت کنید، «فلعمری لیکثر بکاؤهن؛ به خدا قسم هنوز گریه‌های بسیاری در پیش دارند.» زنان و کودکان آرام شدند.
- ای مردم! به من بگویید من چه کسی هستم؟ آنگاه به خود آبیید و خویشتن را نکوهش کنید و ببینید آیا کشتن و هتک حرمت من برای شما جایز است؟ مگر من پسر دختر پیغمبر شما نیستم؟ مگر من فرزند وصی و پسرعموی پیغمبر شما نیستم؟ مگر من پسر کسی نیستم که او پیش از همه مسلمانان ایمان آورد؟ و پیش از همه، رسالت پیامبر را تصدیق کرد؟ آیا حمزه سید الشهداء، عموی پدر من نیست؟ آیا جعفر طیار عموی خود من نیست؟ مگر شما سخن پیغمبر (ص) را درباره من و برادرم نشنیده‌اید که فرمود: این دو، سروران جوانان اهل بهشتند؟
- این‌ها گوشه‌های از عملیات روشنگری امام حسین (ع) در کربلا هست علیه عملیات روانی معاویه و بنی امیه بود.

مقتل: «حضرت عبدالله بن حسن (ع)»

- وَ قَدْ ضَعَفَ عَنِ الْقِتَالِ فَقَالَ ع بِسْمِ اللَّهِ وَ عَلَى مِلَّةِ رَسُولِ اللَّهِ ثُمَّ رَفَعَ رَأْسَهُ إِلَى السَّمَاءِ وَ قَالَ إِلَهِي تَعَلَّمْ أَنَّهُمْ يَقْتُلُونَ ابْنَ بِنْتِ نَبِيِّهِمْ. ثُمَّ ضَعَفَ مِنْ كَثْرَةِ انْبِعَاتِ الدَّمِ فَلَبِثُوا قَلِيلًا ثُمَّ كَرُّوا عَلَيْهِ. فَخَرَجَ إِلَيْهِ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ وَ هُوَ غُلَامٌ لَمْ يُرَاهِقْ مِنْ عِنْدِ النِّسَاءِ يَشْتَدُّ حَتَّى وَقَفَ إِلَى جَنْبِ الْحُسَيْنِ ع فَلَحِقْتَهُ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ ع لِتَحْسِبَهُ فَاَمْتَنَعَ اِمْتِنَاعًا شَدِيدًا وَ قَالَ لَا أَفَارِقُ عَمِي فَأَهْوَى بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ إِلَى الْحُسَيْنِ فَقَالَ لَهُ الْغُلَامُ وَيْلَكَ يَا ابْنَ الْخَيْثَةِ أَ تَقْتُلُ عَمِي فَضْرِبَهُ بِالسَّيْفِ فَاتَّقَاهَا يَدَهُ فَبَقِيَتْ عَلَى الْجِلْدِ مَعْلَقَةً فَنَادَى يَا عَمَاهُ فَأَخَذَهُ وَ ضَمَّهُ إِلَيْهِ وَ قَالَ يَا ابْنَ أَخِي اصْبِرْ عَلَى مَا نَزَلَ بِكَ وَ احْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ فَإِنَّ اللَّهَ يُلْحِقُكَ بِأَبَائِكَ الصَّالِحِينَ. فَرَمَاهُ حَرَمَلَةً

فَدَبَّحَهُ. فَقَالَ الْحُسَيْنُ عَ اللَّهُمَّ إِنَّ مَتَعَتَهُمْ إِلَى حِينٍ فَفَرِّقَهُمْ فِرْقًا وَ اجْعَلْهُمْ طَرِيقَ قَدَاً وَ لَا تَرْتَضَ عَنْهُمْ أَبَدًا^{۷۸}

• سالار شایستگان دیگر توان ایستادن نداشت که از جنگ باز ایستاد..... ندای امام حسین علیه السلام به آسمان برخاست و سر به جانب آسمان بلند کرد و نیایشگرانه گفت: خدایا، تو خود می دانی که اینان فرزند دخت فرزانه پیامبرشان را می کشند.... آن تبهکاران سنگدل اندکی درنگ کردند و دگر باره بر آن آموزگار والایها هجوم بردند. در همان لحظاتی که حسین علیه السلام بر شهادتگاه، خود با لب تشنه و غرق در خون در انتظار شهادت بود، یادگار ارجمند برادرش، «عبد الله»، فرزند امام حسن که کودکی هوشمند بود، از سرپرده بانوان بیرون آمد و شتابان خود را به عموی گرانمایه اش حسین علیه السلام رسانید تا عمو را یاری کند. عمه اش «زینب» خود را به او رساند تا وی را به خیمه ها بازگرداند، اما او پایداری کرد و بازنگشت و فریاد بر آورد که: «لا افارق عمی!» به خدای سوگند از عمویم جدا نخواهم شد و او را تنها نخواهم گذاشت! در این هنگام یکی از تجاوزکاران اموی بنام «بحر بن کعب» به سوی حسین علیه السلام روی آورد، که «عبد الله» فریاد بر آورد: هان ای پلید زاده! آیا می خواهی عمویم را به شهادت برسانی؟ آن عنصر پلید نیز شمشیری بر آن کودک فرود آورد و عبد الله دست خود را سپر ساخت که دستش از بدن جدا شد! او در حالی که دستش تنها به پوست آویزان بود، فریاد بر آورد که: عمو جان مرا دریاب! حسین علیه السلام او را در آغوش کشید و بر سینه چسباند و فرمود: یادگار برادرم! بر آنچه در راه خدا بر تو فرود آمده است شکیبایی پیشه ساز و آن را به فال نیک بگیر و خیر بدان که خدای پر مهر به زودی تو را بر پدران و نیاکان شایسته کردارت ملحق خواهد ساخت. و آن گاه «حرمله» گلوی آن کودک محبوب را هدف تیر بیداد خود ساخت و سرش را از پیکرش جدا کرد! حسین علیه السلام پس از شهادت جانسوز نور چشم برادرش، «عبد الله» در آغوشش، رو به آسمان کرد

^{۷۸} مثير الأحزان ابن نما حلی: ص ۷۳، روضة الواعظین ابن فتنال نیشابوری: ص ۲۰۸.

و گفت: بار خدایا، اگر این بندگان ستمکار و گناه پیشه‌ها را تاکنون از نعمت هایت بهره‌ور ساخته‌ای، اینک آنان را تار و مار و مایه عبرت دیگران قرار ده و هرگز از آنان خشنود مباش.

- فَلَيْتُوا هَيْئَةً ثُمَّ عَادُوا إِلَيْهِ وَأَحَاطُوا بِهِ فَخَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ وَهُوَ غَلَامٌ لَمْ يَرَاهِقْ مِنْ عِنْدِ النِّسَاءِ يَشْتَدُّ حَتَّى وَقَفَ إِلَى جَنْبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَلَحِقْتَهُ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ لِتَحْبِسَهُ فَأَبَى وَامْتَنَعَ امْتِنَاعًا شَدِيدًا فَقَالَ لَا وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُ عَمِّي فَأَهْوَى بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ وَقِيلَ حَرَمَلَةُ بْنُ كَاهِلٍ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِالسَّيْفِ فَقَالَ لَهُ الْغُلَامُ وَيْلَكَ يَا ابْنَ الْخَيْبَةِ أَ تَقْتُلُ عَمِّي فَضْرَبَهُ بِالسَّيْفِ فَاتَقَاهَا الْغُلَامُ بِيَدِهِ فَأَطْرَبَهَا إِلَى الْجِدِّ فَإِذَا هِيَ مَعْلَقَةٌ فَنَادَى الْغُلَامُ يَا أُمَاهُ فَأَخَذَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَضَمَّهُ إِلَيْهِ وَقَالَ يَا ابْنَ أَخِي اصْبِرْ عَلَيَّ مَا نَزَلَ بِكَ وَاحْتَسِبْ فِي ذَلِكَ الْخَيْرَ فَإِنَّ اللَّهَ يُلْحِقُكَ بِآبَائِكَ الصَّالِحِينَ. قَالَ فَرَمَاهُ حَرَمَلَةُ بْنُ كَاهِلٍ بِسَهْمٍ فَذَبَحَهُ وَهُوَ فِي حَجْرِ عَمِّهِ الْحُسَيْنِ. ٧٩

- ... لشکر اندکی دست از جنگ با امام حسین علیه السلام برداشتند و سپس بازگشته و اطراف امام حسین را گرفتند، عبد الله بن حسن بن علی که بچه ای نابالغ بود از خیمه زنان بیرون آمد و می‌دوید تا در کنار امام حسین ایستاد. زینب دختر علی خود را به او رساند تا او را از آمدن باز بدارد ولی او حاضر نشد و سخت خودداری کرد و گفت: نه به خدا از عمویم جدا نشوم. بحر بن کعب (و بعضی گفته اند حرمله بن کاهل بود) نزدیک شد که بر امام حسین علیه السلام شمشیر بزند؛ پسر بچه گفت: وای بر تو ای فرزند زن ناپاک! عموی مرا می‌کشی؟ او شمشیر را فرود آورد پسرک دست خود را جلوی شمشیر داد دست او را تا پوست برید و از پوست آویزان شد پسرک صدا زد: مادر، حسین علیه السلام پسر را گرفت و به سینه چسپانید و فرمود: فرزند برادر! بر آنچه به تو رسید صبر کن و در این سختی از خداوند طلب خیر کن که خداوند تو را به نزد پدران شایسته ات خواهد برد. راوی گفت: حرمله بن کاهل تیری انداخت و گلولی پسر را که در آغوش عمویم بود گوش تا گوش درید.

٧٩ لهوف، سید بن طاووس، ص ١١٩

شباهت شهادت حضرت عبدالله بن حسن "علیه السلام" با حضرت عباس "علیه السلام"

• خَرَجَ عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ وَهُوَ غُلَامٌ لَمْ يَرَاهِقَ مِنْ عِنْدِ النِّسَاءِ، فَشَدَّ حَتَّى وَقَفَ إِلَى جَنْبِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ، فَلَحِقَتْهُ زَيْنَبُ ابْنَةُ عَلِيٍّ لِتَحْسِبَهُ، فَأَبَى وَأَمْتَنَعَ امْتِنَاعاً شَدِيداً، وَقَالَ: وَاللَّهِ لَا أَفَارِقُ عَمِّي، فَأَهْوَى بَحْرُ بْنُ كَعْبٍ وَقِيلَ: حَرَمَلَةُ بْنُ الْكَاهِلِ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامِ بِالسَّيْفِ. فَقَالَ لَهُ الْغُلَامُ: وَيْلَكَ يَا بَنَ الْخَبِيثَةِ، أَتَقْتُلُ عَمِّي؟ فَضَرَبَهُ بِالسَّيْفِ، فَاتَّحَا الْغُلَامُ بِيَدِهِ، فَأَطْنَهَا إِلَى الْجِلْدِ، فَإِذَا هِيَ مَعْلَقَةٌ. فَنادَى الْغُلَامُ: يَا عَمَاهُ...^{۸۰}

• عبد الله بن حسن بن علی که هنوز جوانی نابالغ بود، از نزد زنان بیرون دوید و خود را به کنار حسین علیه السلام رساند. زینب علیها السلام دختر علی علیه السلام، در پی اش رفت تا او را نگاه دارد؛ اما او تسلیم نشد و به هیچ روی نپذیرفت و گفت: به خدا سوگند، از عمویم جدا نمی شوم. بحر بن کعب (و گفته شده که حرملة بن کاهل)، شمشیر را به سوی حسین علیه السلام فرود آورد. نوجوان به او گفت: ای مادر خبیث! آیا عموی مرا می کُشی؟ بحر، با شمشیر به او زد. جوان، دستش را سپر کرد که قطع شد و از پوست، آویزان شد. پس فریاد بر آورد: ای مادر!

«أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (هود، ۱۸)

بسم الله الرحمن الرحيم

^{۸۰} لهوف؛ سیدبن طاووس: ص ۱۷۳

شب ششم: «عزت اقتصادی»

اشاره

در ابتدا به تبیین رابطه عزت و اقتصاد می‌پردازیم؛ و اینکه ممکن هست کسی فقیر باشد اما عزت اقتصادی داشته باشد. البته در متون دینی به ما سفارش به فقر نشده است؛ و این عزت اقتصادی در فقر ناظر به مقدرات ما هست اما تکلیف چیست؟ تکلیف این است که باید در راستای کسب عزت اقتصادی تولید ثروت کنیم و سپس به این پرسش پاسخ می‌دهیم که آیا در این اوضاع اقتصادی می‌توانیم عزت اقتصادی داشته باشیم؛ و در پاسخ به راه کار پیشنهادی امام صادق ع به صاحبشان در شرایط بد اقتصادی اشاره می‌نمایم. در بخش دوم سخنرانی، دو گروه که بر عزت اقتصادی تأثیرگذار هستند را معرفی می‌کنیم که عبارت‌اند از ۱. مدیران جامعه ۲. مردم. سپس به نقش‌آفرینی هر دو گروه و تأثیر تقوای مدیر در تدبیر و توان مدیریتش و کار جمعی و تشکیلاتی مردم را به‌عنوان یکی از مصادیق تقوای جامعه برای برون‌رفت از مشکلات و رسیدن به عزت اقتصادی مطرح می‌نمایم.

رابطه عزت و اقتصاد

- یکی از وجوه عزت، عزت اقتصادی هست. مؤمن نسبت به مسائل اقتصادی خودش اهتمام جدی دارد. چرا؟ چون موضوع عزت و آبروی مؤمن در میان هست. امام صادق علیه‌السلام به یکی از خدمتکارانش فرمود: «ای عبدالله! عزت خود را نگاه‌دار». گفت: «فدایت شوم، عزتم در چیست؟» فرمود: «صبح بری به بازار و از این راه کرامت خودت را حفظ کنی؛ عن علی بن عقبه: قَالَ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ لِمَوْلَى لَهُ: يَا عَبْدَ اللَّهِ، احْفَظْ عِرْكَ. قَالَ: وَمَا عِرِّي جُعِلْتُ فِدَاكَ؟ قَالَ: غُدُوكَ إِلَى سَوْكِكَ، وَإِكْرَامَكَ نَفْسِكَ.» (تهذیب الاحکام، ج ۷، ص ۴).
- امام صادق ع رسماً با شیعیان و دوستانش برخورد می‌کردند که به مسائل اقتصادی خودشان اهمیت نمی‌دادند. بله معلوم هست که مسائل اقتصادی برای همه مهم هست ولی برای امام صادق ع به این دلیل عزت اقتصادی مهم هست. در نقل دیگری آمده است که حضرت به یکی

دیگر از خدمتکارانش فرمود: «چرا می بینمت که صبحگاهان به سوی عزت خودت نرفتی؟» گفت: «می خواستم در تشییع جنازه‌ای حاضر شوم». فرمود: «مبادا، حرکت به سوی عزت خود را ترک مکن.»؛ و قَالَ لِأَخْرَ مَوْلَى لَهُ مَا لِي أَرَأَاكَ تَرَكْتَ غُدُوكَ إِلَى عَزِيكَ قَالَ جَنَازَةٌ أَرَدْتُ أَنْ أَحْضَرَهَا قَالَ فَلَا تَدَعِ الرَّوَّاحَ إِلَى عَزِيكَ.» (همان). تو رو خدا تعابیر امام صادق ع را ببینید. نمی فرماید چرا بازار نرفتی چرا سرکار نرفتی. می فرماید چرا سراغ عزتت نرفتی. این قدر عزت و اقتصاد به هم تنیده و پیچیده هست. شاید حضرت می خواهند به ما بگویند کار اقتصادی، انجام می دهی این نیت را داشته باش که عزتت را حفظ کنی. اگر کار اقتصادی را رها کنی، عزتت از بین می رود. این قدر عزت مؤمن مهم هست.

- حضرت فرمود: «إِنْ اسْتَطَعْتَ أَنْ لَا تَكُونَ كَلًّا فَافْعَلْ؛ اگر می توانی سر بار کسی نباشی، چنین کن.» (کافی، ۵ / ۷۹ / ۹)

مؤمن اگر هم فقیر باشد، باز هم عزت خودش را حفظ می کند

- مؤمن اگر هم فقیر باشد، باز هم عزت خودش را حفظ می کند. خداوند از فقرای سخن می گوید که عزت خودشان را حفظ کردند می فرماید: «يَحْسَبُهُمُ الْجَاهِلُ أَغْنِيَاءَ مِنَ التَّعَفُّفِ تَعْرِفُهُمْ بِسِيمَاهُمْ لَا يَسْأَلُونَ النَّاسَ إِلْحَافًا؛ و از شدت خویشتن داری، افراد ناآگاه آن‌ها را بی نیاز می پندارند؛ اما آن‌ها را از چهره‌هایشان می شناسی؛ و هرگز با اصرار چیزی از مردم نمی خواهند.» (بقره، ۲۷۳) اگر می خواهی انفاق کنی، فقیر باعزت گیر بیاور. خوش به حال خانمی که عزت همسرش را حفظ می کند، مشکلات اقتصادی خانه‌اش را با خانواده‌اش با پدر و مادرش در میان نمی گذارد. صورتش را باسبیلی سرخ می کنند. همه فکر می کنند این‌ها اصلاً مشکلی ندارند.
- یکی از اصحاب پیامبر، وضع زندگی‌اش به هم پیچید خانش گفت: ای کاش می رفتی پیش رسول خدا (ص) و از او چیزی می خواستی، آن مرد خدمت پیغمبر آمد. وقتی حضرت او را دید فرمود: «مَنْ سَأَلْنَا أَعْطَيْنَاهُ وَمَنْ اسْتَغْنَى أَعْنَاهُ اللَّهُ یعنی هر کس که از ما سؤال کند به او عطا کنیم و هر کس بی نیازی می خواهد خدا بی نیازش می کند» (کافی، ج ۲، ص ۱۳۹)، مرد با خودش گفت: مقصودش جز من نیست، رفت پیش همسرش و جریان را گفت.

- زن بی معرفت بود گفت رسول خدا (ص) هم یک آدم است (و از حال تو خبر ندارد) او را از حال و روزت خبردار کن، مرد دوباره خدمت پیغامبر آمد و وقتی حضرت او را دید فرمود: هر که از ما سؤال کند به او عطا کنیم و هر که بی نیازی می خواهد خدا بی نیازش می کند و تا سه بار آن مرد چنین کرد.
- این مرد دوزاری اش افتاد. رفت کلنگی قرض کرد و زد به دل کوه و قدری هیزم برید و آورد فروخت و یک مقداری آرد خرید و برد خانه اش و با همسرش نان بخورونمیری خوردن، فردا هم رفت و هیزم بیشتری آورد و فروخت و همیشه کار می کرد و بخشی هم کنار می گذاشت تا اینکه خودش کلنگی خرید، باز هم کنار گذاشت تا دو شتر و غلامی خرید و ثروتمند شد.
- آنگاه خدمت پیغامبر آمد و گزارش داد که آقا ما آمدیم پیش شما و می خواستم از شما درخواست کنیم و شما این طوری فرمودید و این طوری شد. پیغمبر فرمود، من که به تو گفتم: هر که از ما سؤال کند به او عطا کنیم و هر که بی نیازی جوید خدایش بی نیاز کند.
- «اشتدَّتْ حَالُ رَجُلٍ مِنْ أَصْحَابِ النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَقَالَتْ لَهُ امْرَأَتُهُ: لَوْ أَتَيْتَ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَسَأَلْتَهُ، فَجَاءَ إِلَى النَّبِيِّ فَلَمَّا رَأَهُ النَّبِيُّ قَالَ: مَنْ سَأَلْنَا أُعْطِينَاهُ وَمَنْ اسْتَعْنَى أَعْطَاهُ اللَّهُ، فَقَالَ الرَّجُلُ: مَا يَعْنِي غَيْرِي، فَرَجَعَ إِلَى امْرَأَتِهِ فَأَعْلَمَهَا، فَقَالَتْ: إِنَّ رَسُولَ اللَّهِ بَشَرٌ فَأَعْلَمَهُ، فَأَتَاهُ فَلَمَّا رَأَهُ رَسُولَ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ قَالَ: مَنْ سَأَلْنَا ... حَتَّى فَعَلَ الرَّجُلُ مَا ذَكَرْتَهُ ثَلَاثًا، ثُمَّ ذَهَبَ الرَّجُلُ فَاسْتَعَارَ مِعْوَلًا ثُمَّ أَتَى الْجَبَلَ فَصَعِدَهُ فَقَطَعَ حَطْبًا، ثُمَّ جَاءَ بِهِ فَبَاعَهُ بِنِصْفِ مِدٍّ مِنْ دَقِيقٍ فَرَجَعَ فَأَكَلُوهُ، ثُمَّ ذَهَبَ مِنَ الْغَدِ فَصَعِدَهُ فَجَاءَ بِأَكْثَرَ مِنْ ذَلِكَ فَبَاعَهُ، فَلَمْ يَزَلْ يَعْمَلُ وَيَجْمَعُ حَتَّى اشْتَرَى مِعْوَلًا، ثُمَّ جَمَعَ حَتَّى اشْتَرَى بَكْرَيْنِ وَغُلَامًا، ثُمَّ أَثْرَى حَتَّى أَيْسَرَ، فَجَاءَ إِلَى النَّبِيِّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ فَأَعْلَمَهُ كَيْفَ جَاءَ يَسْأَلُهُ وَ كَيْفَ سَمِعَ النَّبِيَّ فَقَالَ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ: قَدْ قُلْتَ لَكَ: مَنْ سَأَلْنَا أُعْطِينَاهُ وَمَنْ اسْتَعْنَى أَعْطَاهُ اللَّهُ» (کافی، ج ۲، ص ۱۳۹)

ثروت مندان بی عزت!

- چقدر ثروتمندانی که دو زار عزت اقتصادی ندارند. پول دارد ولی عزت اقتصادی ندارد. این خیلی بدبخت هست. حضرت فرمود: «الصَّبْرُ عَلَى الْفَقْرِ مَعَ الْعِزِّ أَجْمَلُ مِنَ الْغِنَى مَعَ الذُّلِّ.» (غرر الحکم: ۲۰۲۲). باین حال یکی از ابزارهای که موجب عزت مؤمن می شود همین تلاش اقتصادی هست. بله اگر من تلاش کردم و مقدرش که فقیر باشم خب در فقر هم عزت اقتصادی خودم را حفظ کنم اما اصل این نیست. اصل این هست که شما تلاش کنی و خدا به تو عزت اقتصادی می دهد با ثروت.

نقش اقتصاد در تولید عزت

- جایی در دین ما به ما نگفته اند که آقا فقیر باش؛ اما تا دلت بخواهد ما را دعوت کردند که تلاش اقتصادی کن. پول در بیار. ثروت از آن تو باشد. امام صادق ع فرمود: «إِنَّ مِنْ بَقَاءِ الْمُسْلِمِينَ وَ بَقَاءِ الْإِسْلَامِ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ عِنْدَ مَنْ يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ، وَيَصْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ؛ فَإِنَّ مِنْ فَنَاءِ الْإِسْلَامِ وَ فَنَاءِ الْمُسْلِمِينَ أَنْ تَصِيرَ الْأَمْوَالُ فِي أَيْدِي مَنْ لَا يَعْرِفُ فِيهَا الْحَقَّ وَ لَا يَصْنَعُ فِيهَا الْمَعْرُوفَ؛ از مایه های پایداری مسلمانان و اسلام آن است که اموال نزد کسی باشد که در [حفظ] آن، حق را می شناسد و رفتار پسندیده را پیشه می کند؛ و از مایه های نابودی اسلام و مسلمانان آن است که اموال در دست کسی باشد که در [حفظ] آن، با حق آشنا نیست و رفتار پسندیده در پیش نمی گیرد.» (کافی، ج ۴، ص ۲۵) مال از دست بچه مسلمان بگیری اسلام را نابودی کرد. دین را از بین بردی. به مسئله تأمین معاش باید با این دید نگاه کرد.

آیا در این اوضاع اقتصادی می توانیم عزت اقتصادی داشته باشیم؟

- برخی می گویند آقا در این اوضاع اقتصادی که کار گیر نمی آید. چطور ما می توانیم عزت اقتصادی داشته باشیم؟ اتفاقاً یک نفر در زمان امام صادق ع شرایطی شبیه شرایط شما را داشت، آمد پیش حضرت گفت آقاجان «مالم از کف رفته و آنچه داشته ام نابودشده و نان خورانم بسیارند». امام

صادق علیه‌السلام به او فرمود: «هرگاه به کوفه رسیدی، در دکانت را باز کن و بساطت را پهن کن و ترازویت را بگذار و به‌روزی پروردگارت روی آور.» گفت: «وقتی برگشت، در دکانش را گشود و بساطش را گسترد و ترازویش را وسط مغازه گذاشت.» گفت: «کاسب‌های همسایه تعجب کردند، زیرا نه در خانه‌اش کالایی کم یا زیاد بود و نه پیشش چیزی.» گفت: «بعد مردی آمد و گفت: «برای من جامه‌ای بخر.» گفت: «برای آن مرد جامه‌ای خرید و قیمتش را گرفت و مبلغ نزد او ماند.»

• بعد یک نفر دیگر پیش او آمد و گفت: «برایم جامه‌ای بخر.» گفت: «او در پی جامه در بازار گشت و برایش جامه‌ای خرید و بهای آن را گرفت و آن‌هم نزدش ماند؛ و تاجران چنین عمل می‌کردند؛ یعنی برخی از دیگران کالایی را [به امانت] می‌گرفتند [و بعد بهایش را می‌دادند].

راه‌کار امام صادق ع در شرایط بد اقتصادی

• سپس مردی دیگر پیش آمد و گفت: «ای ابوعمار! مرا دو لنگه بار کتان است. آیا آن را می‌خری، بدین گونه که بهایش را یک سال بعد از تو می‌گیرم؟» گفت: «بله؛ آن را بار کن و پیش من بیاور.» گفت: «آن مرد، بار کتانش را پیش ایشان گذاشت و او آن را از مرد خرید، به این شکل که پول آن را یک سال بعد بپردازد.» گفت: «آن صاحب کتان پا شد و رفت. بعد، یکی از بازاریان پیش این آقا آمد و گفت: ای ابوعمار! این لنگه بار چیست؟» گفت: «این لنگه باری است که خود، خریده‌ام.» گفت: نیمی از آن را به من بفروش و پیش‌خریدی می‌کنم من بهایش را الآن به تو می‌پردازم.» گفت: چنین می‌کنم؛ و آن را به وی فروخت؛ نیمی از کالا را داد و نیمی از قیمت را گرفت. گفت: «همین‌طوری، باقیمانده کالا تا یک سال در دست وی بود.» گفت: پس با بهای آن، یک جامه و دو جامه خرید و عرضه کرد و باز خرید و فروخت تا آن‌که ثروتمند شد و آبرویی یافت و به جایگاهی شایسته رسید.^{۸۱} ببینید خدا چطور مقدرات آدم را عوض

^{۸۱} «عن أبي عمارة الطيَّار: قُلْتُ لِأَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِنَّهُ قَدْ ذَهَبَ مَالِي وَتَفَرَّقَ مَا فِي يَدِي وَعِيَالِي كَثِيرٌ، فَقَالَ لَهُ أَبُو عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: إِذَا قَدِمْتَ الْكُوفَةَ فَافْتَحْ بَابَ حَانُوتِكَ، وَأَبْسُطْ بِسَاطِكَ، وَضَعْ مِيزَانَكَ، وَتَعَرَّضْ لِرِزْقِ رَبِّكَ. قَالَ: فَلَمَّا أَنْ قَدِمَ فَفَتَحَ بَابَ

می‌کند. تو با این انگیزه انجام تکلیف برو سرکار، برو میدان، برو تو خیابان! نداری دست‌فروشی کن. ببین خدا مدیریت بلد هست می‌داند چطور مقدرات را به نفع تو تغییر دهد.

• در نقل دیگر هست که صفوان بن یحیی از عبدالرحمان بن حجاج می‌گوید: یک نفر از دوستان ما در مدینه به تنگنای شدید مبتلا شد و روزگارش سخت شد. امام صادق علیه‌السلام به او فرمود: «برو و در بازار دکانی بگیر و بساط کن و کوزه‌ای آب نزد خودت بگذار و همواره بر در مغازهات باش!» گفت: «آن مرد چنین کرد و در این کار استقامت ورزید». گفت: پس از چندی، کاروانی از مصر رسید و هر کدام از افراد کالایش را به آشنایی و دوستی سپرد، چندان که دکان‌ها را پر کردند. یک نفر باقی ماند که دکانی پیدا نکرد تا کالایش را در آن قرار دهد. بازاریان به او گفتند: «اینجا مردی است قابل اعتماد که در دکانش کالایی نیست. خوب است کالایت را در دکان او بگذاری!» مرد نزد او آمد و گفت: «کالایم را در دکانت گذارم؟» ایشان هم از خدایش بود گفت: «بله». پس کالایش را در دکان او گذاشت و فروش کالایش را، یک‌به‌یک، آغاز کرد. آنگاه که وقت حرکت کاروان رسید، اندکی از کالایش باقی مانده بود. او که نمی‌خواست بر سر آن مقدار بماند، به دوست ما گفت: «آیا این کالا را نزد تو بگذارم تا بفروشی و قیمتش را برام بفرستی؟». گفت: «مرد جواب داد: «بله». پس کاروان رفت و این آقا هم کالا را پیش ایشان گذاشت. دوست ما آن را فروخت و بهای آن را برای او فرستاد». گفت: «یک بار دیگر که کاروان مصر آماده حرکت از مصر شد، آن مرد کالایی برای این رفیق ما فرستاد و او آن را فروخت و بهای آن را برایش ارسال کرد. آن مرد، چون چنین دید، در مصر ماند و برای این آقا کالا می‌فرستاد و متاعش را فراهم می‌ساخت».

حَانُوتِهِ وَبَسَطَ بِسَاطَهُ وَوَضَعَ مِيزَانَهُ، قَالَ: فَتَجَبَّ مِنْ حَوْلِهِ بَانَ لَيْسَ فِي بَيْتِهِ قَلِيلٌ وَلَا كَثِيرٌ مِنَ الْمَتَاعِ وَلَا عِنْدَهُ شَيْءٌ! قَالَ: فَجَاءَهُ رَجُلٌ فَقَالَ: اشترى لي ثوبا، قَالَ: فَأَشْتَرِي لَهُ وَ أَخَذَ ثَمَنَهُ وَصَارَ الثَّمَنُ إِلَيْهِ. ثُمَّ جَاءَهُ آخَرُ، فَقَالَ لَهُ: اشترى لي ثوبا، قَالَ: فَطَلَبَ لَهُ فِي السُّوقِ، ثُمَّ اشترى لَهُ ثُوبًا فَأَخَذَ ثَمَنَهُ، فَصَارَ فِي يَدِهِ، وَكَذَلِكَ يَبْصَعُ التَّجَارُ يَأْخُذُ بَعْضُهُمْ مِنْ بَعْضٍ. ثُمَّ جَاءَهُ رَجُلٌ آخَرُ، فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا عَمْرَةَ، إِنَّ عِنْدِي عَدْلًا مِنْ كِتَانٍ، فَهَلْ تَشْتَرِيهِ وَأُوخِرُكَ بِثَمَنِهِ سَنَةً؟ فَقَالَ: نَعَمْ، أَحْمِلُهُ وَجِئْنِي بِهِ، قَالَ: فَحَمَلَهُ فَأَشْتَرَاهُ مِنْهُ بِتَأْخِيرِ سَنَةٍ، قَالَ: فَتَمَّامَ الرَّجُلُ فَذَهَبَ. ثُمَّ أَنَاهُ أَتَ مِنْ أَهْلِ السُّوقِ فَقَالَ لَهُ: يَا أَبَا عَمْرَةَ، مَا هَذَا الْعَدْلُ؟ قَالَ: هَذَا عَدْلُ اشْتَرَيْتَهُ، قَالَ: فَبِعْنِي نِصْفَهُ وَاعْجَلْ لَكَ ثَمَنَهُ، قَالَ: نَعَمْ، فَأَشْتَرَاهُ مِنْهُ وَ أَعْطَاهُ نِصْفَ الْمَتَاعِ وَ أَخَذَ نِصْفَ الثَّمَنِ، قَالَ: فَصَارَ فِي يَدِهِ الْبَاقِي إِلَى سَنَةٍ. قَالَ: فَجَعَلَ يَشْتَرِي بِثَمَنِهِ الثُّوبَ وَالثَّوْبِينَ وَيَعْرِضُ وَيَشْتَرِي وَيَبِيعُ حَتَّى أَثْرَى، وَعَرَضَ وَجْهَهُ وَ أَصَابَ مَعْرُوفًا (كافي: ٥/ ٣٠٤/ ٣)

گفت: «این طوری، توفیق یافت و مالش افزون گشت و ثروتمند شد».^{۸۲} این همان عرضی بود که کردم تکلیفتم را انجام دهی خدا مقدرات را به نفع تو تغییر می‌دهد.

چه کسانی بر عزت اقتصادی جامعه تأثیرگذار هستند؟

۱. مدیران جامعه

- جدای از عزت اقتصادی برای فرد، جامعه نیز باید عزت اقتصادی داشته باشد و گرنه توسری خور خواهد بود. برای اینکه جامعه عزت اقتصادی پیدا کند؛ دو گروه نقش کلیدی در عزت اقتصادی ایفاء می‌کنند. گروه اول مدیران جامعه هستند و گروه دوم مردم هستند.
- عزت اقتصادی جامعه دست مدیران جامعه هست. مدیران جامعه هستند که برای اقتصاد کشور برنامه‌ریزی می‌کنند. بودجه را مدیریت می‌کنند. قراردادهای نفتی و غیرنفتی را امضاء می‌کنند. شاه رگ حیاتی اقتصاد دست مسئولین هست. مدیر توانمند، مدیری است که بتواند مسائل اقتصادی را مدیریت کند. پرسش اساسی این هست که کدام مدیر هست که توان دارد اقتصاد مملکت را درست کند، رو پا بیاورد؟ مگر نفرمود: «وَلَا تَوْتُوا السُّفَهَاءَ أَمْوَالَكُمُ الَّتِي جَعَلَ اللَّهُ لَكُمْ قِيَامًا؛ اموال خود را، که خداوند وسیله قوام زندگی شما قرار داده، به دست سفیهان نسپارید» (نساء، ۵). مدیری را برای جامعه انتخاب کنید که بتواند اموال شما را که مایه قوام

^{۸۲} عن عبد الرحمن بن الحجاج: كان رجلٌ من أصحابنا بالمدينة، فضاقت ضيقاً شديداً واشتدت حاله، فقال له أبو عبدالله عليه السلام: اذهب فخذ حانوتا في السوقِ وأبسطاً بساطاً، وليكن عندك جرةٌ من ماء، وألزم باب حانوتك، قال: ففعل الرجلُ، فمكث ما شاء الله. قال: ثم قدمت رفقةٌ من مصرٍ فآلقوا متاعهم كل رجلٍ منهم عند معرفته وعند صديقه حتى ملؤوا الحانويت، وبقي رجلٌ منهم لم يُصب حانوتا يلقي فيه متاعه، فقال له أهل السوق: هاهنا رجلٌ ليس به بأس وليس في حانوته متاع، فلو ألقيت متاعك في حانوته، فذهب إليه فقال له: التي متاعى في حانوتك؟ فقال له: نعم، فألقى متاعه في حانوته، وجعل يبيع متاعه الأول فالأول، حتى إذا حضر خروج الرفقة بقي عند الرجل شئٌ يسيرٌ من متاعه، فكره المقام عليه، فقال لصاحبه: اخلف هذا المتاع عندك تبعه وتبعته إلى يثمنه؟ قال: فقال: نعم. فخرجت الرفقة وخرج الرجل معهم وخلف المتاع عنده، فباعه صاحبه وبعث يثمنه إليه. قال: فلما أن تهيأ خروج رفقة مصرٍ من مصرٍ بعث إليه بيضاعة، فباعها ورد إليه ثمنها، فلما رأى ذلك الرجل أقام بمصر وجعل يبعث إليه بالمتاع ويجهز عليه. قال: فأصاب وكثر ماله و أثرى. (كافي: ۲۵ / ۳۰۹ / ۵)

زندگی شماست مدیریت کند. مدیر نباید احمق و ساده لوح باشد. وگرنه اموال یک مملکت را نابود می کند. اقتصاد کشور را نابود می کند. چطور مدیری پیدا کنیم که بتواند تدبیر کند؟

- امام رضا ع فرمود از اسلام ناب این هست که بیزاری بجویی از مدیری که به سفیهان پست می دهند. و خوبان را از پست های کلیدی کنار می گذارند و اموال مسلمین را دست سفیهان و احمق ها قرار می دهند «عَنِ الْفَضْلِ بْنِ شاذَانَ قَالَ: سَأَلَ الْمَأْمُونُ عَلِيَّ بْنَ مُوسَى الرِّضَا عَ أَنْ يَكْتُبَ لَهُ مَحْضَ الْإِسْلَامِ عَلَى سَبِيلِ الْإِيجَازِ وَالْإِخْتِصَارِ فَكُتِبَ لَهُ أَنْ مَحْضَ الْإِسْلَامِ شَهَادَةُ رِوَايَتِ طَوْلَانِي هَسْتَا تَا اَيْنَكِه حَضْرَتِ مِي رَسِدْ بَه اَيْنَجَا كِه مِي فَرْمَايِد ... الْبِرَاءَةُ مِمَّنْ نَفَى الْأَخْيَارَ وَ شَرَدَّهُمْ وَ أَوَى الطَّرْدَاءَ اللَّعْنَاءَ وَ جَعَلَ الْأَمْوَالَ دَوْلَةً بَيْنَ الْأَغْنِيَاءِ وَ اسْتَعْمَلَ السُّفَهَاءَ» (عيون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۲۶).

تقوا! مهم ترین ویژگی مدیر جامعه که بتواند عزت اقتصادی جامعه را تأمین کند

- مهم ترین ویژگی مدیر جامعه که بتواند عزت اقتصادی جامعه را تأمین کند چیست؟ مگر ما از مدیران چه توقعی داریم؟ تدبیر، عقلانیت، توان برون رفت از مشکلات. چنین ویژگی های در چه کسی پیدا می شود؟ مدیر باتقوا! بله تقوا به انسان تدبیر می دهد. قدرت برون رفت از مشکلات را می دهد.

تأثیر تقوا در مدیریت

- ما اگر مسئولینی در اوج تقوا داشته باشیم، خدا راه را برای آن ها باز خواهد کرد. بنده این مطلب را به طور کلی می گویم و نظرم نسبت به هیچ دولتی نیست: اگر یک دولتی و یک مسئولی گفت: «نمی شود، نمی توانیم» اول باید به تقوای او تردید کرد؛ و این خیلی سخن سهمگینی است. چون خدا فرمود: «مَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (طلاق/ ۲ و ۳) کسی که تقوا داشته باشد، خدا گرهش را باز می کند. کسی که تقوا داشته باشد خدا روزی او را از یک جای دیگری خواهد رساند. یک دفعه ای راه ها را برایش باز می کند. مسئولین هر چه باتقواتر باشند، بهتر

خدمت خواهند کرد. مردم اگر این تعلیمات الهی را ببینند، نسبت به تقوای مسئولین، حساس می‌شوند که مبادا، کسی بی‌تقوایی کند و خلاف عدالت رفتار کند.

- مدیری که تقوا داشته باشد خدا به او تدبیر می‌دهد. فرمود: «يا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا إِن تَتَّقُوا اللَّهَ يَجْعَلْ لَكُمْ فُرْقَانًا» (الأَنْفَال، ۳۹). اگر تقوا داشته باشی فهمت خوب می‌شود! «فرقان» یعنی همه چیز را تشخیص می‌دهی نه اینکه فقط دین را خوب تشخیص می‌دهی، بلکه دنیا را هم خوب تشخیص می‌دهی!

شهید شاطری مدیر با تقوا

- یکی از دستیاران شهید شاطری می‌گفت یک کاری را او می‌خواست در یک منطقه‌ای رقم بزند، باید می‌رفت یک ماه گفتیم این کار طول می‌کشد. تا این و آن را پیدا کنی، یک جلسه‌ای بگذاری، از چند نفر امضا بگیری. گفت می‌رویم توکل بر خدا. می‌گفت این تصادف آنجا به ندرت رخ می‌دهد. هم شهردار، هم فلان مسئول هم فلان مسئول تصادفاً آنجا در منطقه بودند و ایشان در خیابان مطلع شد اینها را آورد یک‌جا در عرض پنج دقیقه قصه حل شد.
- شهید شاطری در لبنان با بودجه‌ای اندک رفت کارخانه ساخت و همه را بکار گرفت. مهندسان آنجا می‌گفتند سه شیفت مهندس عوض می‌شد اما او هنوز داشت کار می‌کرد. ما اصلاً عادت نداشتیم با این جور کار کردن. بعد از مدت‌ها آنجا کار کردن یک نفر به او می‌گوید فیش حقوقی‌ات را نگاه کن، حق مأموریت به تو می‌دهند؟ گفته بود اصلاً نگاه نکردم تا حالا؛ و وقتی از کشورهای دیگر برای برخی از شهرها آنجا امکاناتی فرستاده بودند جاده را اسفالت کنند، یک محله اهل سنت نشین بوده رفته بودند آنجا، گفته بودند نه. اگر آن آقای شاطری که به او می‌گفتند خوشنویس می‌آید اینجا را اسفالت بکند بله. مسیحیان و اهل سنت بیش از شیعیان آنجا به او علاقه پیدا نکرده باشند کمتر علاقه پیدا نکردند.
- ایشان تنها کسی بود که آنجا فراتر از فضای دیپلماسی با همه وزرا ارتباط داشت. یکی از این وزرا به او می‌گوید که یک جاده‌ای در فلان جا هست آن را برای من اسفالت کنید. ایشان هم

مهمان است؛ همه کارهایش را آنجا باید با رفاقت پیش ببرد. به بچه‌هایش می‌گوید بروید آن جاده را بررسی بکنید. می‌بیند بیلاقی اوست، یا فامیل‌هایش است. می‌گوید آنجا خانواده شهیدی هست؟ نه. آنجا صدمه‌خورده از جنگ هست؟ نه. به آن وزیر محترم زنگ می‌زند با معذرت در اولویت نیست. در اولویت نیست. مدیریت به خاطر خدا، به خاطر حبّ مقام باند خود را نمی‌آورد. با هرکسی می‌تواند کار کند. با صداقت خود با دیگران کار می‌کند. مدیریت به خاطر خدا شایسته‌سالاری می‌آورد. مدیر به خاطر خدا باشد، خدا ذهن او را باز می‌کند! که در محاصره اقتصادی بزرگ‌ترین رشدهای اقتصادی را برای مملکت ایجاد کند. مدیریت وقتی به خاطر خدا نباشد! ذهن او بسته خواهد و گره‌های کور را باز نخواهد کرد! این فتاوری ماست در مدیریت.

- لبنانی‌ها می‌گفتند او اینجا از ایران بودجه نیاورد، نرم‌افزار مدیریت انقلابی را به اینجا صادر کرد. ما این نرم‌افزار را هنوز در داخل کشور به کار نگرفته‌ایم و الا این وضع خودروی ما نیست. کسی که به خاطر خدا زندگی کند، به خاطر خدا، به خاطر خدا. خدا برای او گره‌گشایی می‌کند. خدا دروغ نمی‌گوید. هر جا در این مملکت کار لنگ شد فقط به خاطر این است که به خاطر خدا نیست! یقین داشته باشید به آیات قرآن! یقین داشته باشید به آیات قرآن! یقین داشته باشید به آیات قرآن! «وَمَنْ يَتَّقِ اللَّهَ يَجْعَلْ لَهُ مَخْرَجًا وَيَرْزُقْهُ مِنْ حَيْثُ لَا يَحْتَسِبُ» (طلاق/۲)؛ این در برنامه‌های وزارتخانه‌های کشور باید بیاید! کسی که به خاطر خدا زندگی کند خدا برای او گره‌گشایی می‌کند.

چرا مردم با اینکه افراد باتقوا را خوب می‌دانند، مدیریت را به گرگ‌ها می‌سپارند؟

- مشکل اینجاست که ما معمولاً شخصیت‌های معنوی و دینی را به عنوان «مدیر» و افراد باتدبیر، نمی‌شناسیم. غالباً تصور عامه مردم نسبت به افراد باتقوا این گونه است که «او آدم خوبی است و پشت سرش نماز می‌خوانیم» اما در عمل، مدیریت را به دست گرگ‌ها می‌سپارند! مردم گمان می‌کنند که دین‌داران، مدیریت بلد نیستند، فکر می‌کنند که دین با مدیریت ارتباطی ندارد، از این رو ترجیح می‌دهند مدیریت را به افراد کمتر دین‌دار بسپارند و در نتیجه بدبخت می‌شوند. در اینجا صرفاً کشور خودمان مدنظر نیست؛ در همه‌جای دنیا همین گونه است.

زمان ظهور، مردم «مدیریت هوشمندانه دینی» را می‌فهمند

- مردم وقتی به دین‌دارها و خوبان دین می‌رسند، فکر می‌کنند که این‌ها مدیریت بلد نیستند! چنانکه به علی بن ابیطالب (ع) گفتند: شما مدیریت جنگ را بلد نیستید!^{۸۳} درحالی که مدیریت افراد باتقوا بسیار هوشمندانه است اما بسیاری از مردم از درک آن عاجزند، به همین دلیل در جامعه‌ای که رشد عقلی پیدا نکرده است، خوب‌ها تنها می‌مانند و بدها رأی می‌آورند، در طول تاریخ، وضعیت همین‌طور بوده است.
- مردم بر اثر بی‌بصیرتی و تبلیغات مسموم، معاویه را باهوش‌تر از امام علی (ع) می‌دانستند، چون قدرت تشخیص مدیریت هوشمندانه امام را نداشتند. هرکسی باتقواتر و دین‌دارتر باشد سیاست‌مدارتر و نجات‌دهنده‌تر برای اقتصاد جامعه است. مدیریت ولایی، توأم باتقواست و مدیریت علوی، مدیریتی بسیار هوشمندانه است اما سطح درک مردم در طول تاریخ به قدری نبوده که پایه‌پای این مدیریت بیابند، به همین دلیل حضرت ولی عصر (ع) زمانی ظهور می‌کند که وقتی مدیریت ولایی و الهی خود را اعلام کرد، مردم بفهمند. در سیره ائمه هدی (ع) هم می‌بینیم که امامان ما خیلی سریع برای حکومت اقدام نمی‌کردند بلکه منتظر فراهم‌شدن شرایط بودند تا اینکه مردم به ولی خدا اعتماد کنند.
- نجات اقتصاد کشور کار چه کسانی است؟ کار افراد باتقواتر است یا افراد بی‌تقواتر؟ چند نفر از مردم ما معتقدند که دین و تقوا راه نجات اقتصاد کشور است؟ مردم موقع انتخابات به تقوای افراد توجهی نمی‌کنند چون معتقدند «دین ربطی به فهم و مدیریت ندارد!» فکر می‌کنند دین یعنی فقط نماز خواندن، گریه و زاری و زیارت و... لذا تصور می‌کنند که مدیریت، مقوله‌ای جدای از دین است.

^{۸۳} «إِنَّ أَبَانَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شَجَاعٌ وَ لَكِنَّ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ» (کافی، ج ۵، ص ۶)

نجات اقتصاد کشور کار چه کسانی است؛ افراد باتقوا یا بی تقوا؟

- دین عقل انسان را رشد می‌دهد. اگر مردم کارها را به انسان کم‌دین و ضعیف‌الایمان بسپارید در واقع کار را به فرد ضعیف‌العقل سپرده‌اند که دائم خراب‌کاری می‌کند. مردم روزی به این رشد می‌رسند و به امام زمان (عج) حق خواهند داد که باتقواترین افراد را به‌عنوان وزرای خود انتخاب کند. مردم نیز می‌فهمند و درک می‌کنند که اگر کسی تقوا نداشته باشد عقل ندارد، اگر کسی ایمان نداشته باشد عقل درستی ندارد، اگر کسی دین نداشته باشد عقل ندارد که با آن مدیریت کند! مردم روزی این کلمات را به‌صورت بدیهی می‌فهمند آن‌وقت می‌توان حکومت و دولت ایده‌آل داشت.

تخصص مهم‌تر هست یا تعهد و تقوا!!

- ما برای اینکه به سعادت برسیم، باید به سمت مدیران باتقوا برویم. تقوا شوخی‌بردار نیست. البته یک بحثی درباره «تعهد و تخصص» مطرح بود. اگر کسی نتواند یک کاری را انجام دهد ولی آن را به عهده بگیرد درحالی‌که بهتر از او هست، هرچقدر هم به‌ظاهر با نماز و باتقوا باشد، باز هم او درواقع بی‌تقوا است. «تو وقتی نمی‌توانستی این کار را انجام دهی، چرا مسئولیتش را پذیرفتی؟!» این هم بی‌تقوایی است. تقوا به سر کج کردن و به‌ظاهر مسلمانی کردن که نیست! لذا وقتی می‌گوییم «تقوا» درواقع «تخصص» را هم می‌گوییم؛ چون که صد آمد نود هم پیش ماست. آدم بی‌تخصصی که یک کاری را به عهده بگیرد، او درواقع بی‌تقوا است.

۲. مردم

تقوای جمعی و اقتضانات آن

- اما رکن دوم عزت اقتصادی جامعه، ما مردم هستیم. مردم هم اگر تقوا را رعایت کنند خداوند باب رزق و روزی را برایشان باز می‌کند. فرمود: «وَلَوْ أَنَّ أَهْلَ الْقُرَىٰ آمَنُوا وَاتَّقَوْا لَفَتَحْنَا عَلَيْهِم بَرَكَاتٍ مِّنَ السَّمَاءِ وَالأَرْضِ؛ و اگر اهل شهرها و آبادی‌ها، ایمان می‌آوردند و تقواپیشه می‌کردند،

برکات آسمان و زمین را بر آن‌ها می‌گشودیم» (الأعراف، ۹۶) عزت اقتصادی در گروی تقوای جمعی من و شماست.

- تقوای جامعه به این هست که مردم جدای از اینکه مسئول باتقوا را انتخاب کنند، خودشان هم نسبت به اقتصاد جامعه احساس مسئولیت کنند. تقوای جامعه به این هست که مردم اقتصاد مشارکتی راه بیندازند. فرمود: «تَعَاوَنُوا عَلَى الْبِرِّ وَ التَّقْوَىٰ وَ لَا تَعَاوَنُوا عَلَى الْإِثْمِ وَ الْعُدْوَانِ وَ اتَّقُوا اللَّهَ إِنَّ اللَّهَ شَدِيدُ الْعِقَابِ» (مائده، ۲)
- بهترین دولت‌ها و دولت‌مردان بدون همراهی مردم نمی‌توانند مملکت را به‌خوبی مدیریت کنند، راهکار برای اداره امور کشور، این است که دولت کوچک بشود و برای اینکه دولت کوچک بشود باید مردم در اداره زندگی خودشان قدرتمند بشوند!
- یکی از رجال سیاسی در یکی از دولت‌ها می‌گوید که هفته سوم بعد از وزارت، در یک جلسه هیئت دولت از ۲۴ وزیر ۱۹ نفر حضور داشتند، وقتی که رأی‌گیری کردند نه در موافق‌ها رأی دادم نه در مخالف‌ها، ۹ نفر موافق بودند، ۹ نفر مخالف، آقای موسی پرسید: «شما رأی نمی‌دهی؟» گفتم: «اگر رأی من مهم است، جلسه بعد رأی‌گیری کنید»
- از همان‌جا به جماران رفتم خدمت حضرت امام عرض کردم «برای من نظر شما مهم است. الآن در دولت بحث مالکیت دولتی ملتی مطرح‌شده و رأی من تعیین‌کننده است. سؤال بنده از شما این است که صنعت، کشاورزی، تجارت باید دست دولت باشد یا مردم؟»
- امام گفتند: «کشاورزی، مسکن، صنعت، تجارت را به دست مردم بدهید» مسکن در سؤال من نبود امام آن را هم اضافه کرد.
- پرسیدم: «تا چه حد باید به دست مردم بدهیم؟» فرمود: «باید همه‌اش را به دست مردم بدهید. دولت نظارت کند. قانون بگذارد، هدایت بکند و کنترل کند.» عرض کردم: «ما گندم از خارج می‌آوریم و نود درصد سوبسید به مردم می‌دهیم، این را به بخش خصوصی بدهیم؟» امام فرمودند: «اگر افساد ایجاد نمی‌کند بدهید»

- نمی‌دانم چه سؤال دیگری کردم که امام جمله‌ای گفتند؛ فرمودند: «زندگی مردم را به دست کارمند ندهید» احمد آقا دیگر نگذاشت بیشتر از این بیرسم و بیرون آمدم ...^{۸۴}
- برای اینکه مردم قدرتمند شوند و اداره امور، در دست مردم قرار بگیرد، چه کار باید کرد؟ برای اینکه کارها را مردمی کنیم لازمه‌اش این است که «جمعی کارکنیم؛ تکی نمی‌شود» ما چون تک‌تک هستیم، نمی‌توانیم هیچ کاری بکنیم! پیامبر فرمود: «يُدُّ اللّٰهُ عَلَى الْجَمَاعَةِ، فَإِذَا اشْتَدَّ الشَّدَاؤُ مِنْهُمْ اخْتَلَفَهُ الشَّيْطَانُ كَمَا يَخْتَلِفُ الذَّبُّ الشَّاةَ الشَّادَةَ مِنَ الْغَنَمِ؛ دست خدا با جماعت است. از تفرقه بهره‌یزد، که آدمیان جدا افتاده، از آن شیطان‌اند، همان‌سان که گوسفند جدا افتاده از آن گرس است.» (نهج البلاغه: الخطبة ۱۲۷)

نقش هیئتی‌ها در رونق اقتصاد

- شرط لازم این است که دور جمع بشویم و بهترین جایی که می‌توانیم جمع شویم یا در مسجد است یا در هیئت‌ها، وقتی دورهم جمع شدیم، همدیگر را می‌شناسیم و به هم اعتماد می‌کنیم؛ حداقلش این است که به حرف هم گوش می‌کنیم.
- برای اینکه اقتصاد و معیشت مردمی بشود، شما هیئتی‌ها قدم پیش بگذارید؛ شما خیلی کارها را می‌توانید به کمک هم انجام دهید؛ مثلاً یک اپلیکیشن درست کنید و بگویید: «تمام بچه‌هیئتی‌ها اگر خواستند پیراهن بخرند، از اینجا بخرند... یا از اینجا روغن بخرند...» اگر پول خرید چندماه این کالاها را جمع کنید با پولش می‌توانید کارخانه تولید روغن یا کارگاه تولید پیراهن، ایجاد کنید؛ آن‌وقت دیگر هیچ‌کدام از بچه‌هیئتی‌ها، پیراهن چینی نمی‌پوشند!
- هریک از شما در ماه لاقل ۲۰۰ تا ۳۰۰ هزار تومان خرید می‌کنید (که در سال می‌شود حدود ۳ میلیون تومان) حالا اگر شما هیئتی‌ها تصمیم بگیرید در یک سال، فقط ۳۰۰ هزار تومان، پول خرید خودتان را سازمان‌دهی کنید؛ آن‌وقت ببینید در مجموع، چه قدرت خریدی ایجاد می‌شود!

^{۸۴} برای تاریخ می‌گوییم، ص ۴۰۷ محسن رفیق دوست

اگر این پول‌ها، سر ماه روی هم جمع بشود تا آخر ماه چقدر اعتبار ایجاد می‌کند و با این پول، چه کارهای بزرگی می‌شود انجام داد!

تعاونی به جای بانک

- به جای اینکه پولمان را در بانک بگذاریم، پول‌هایمان را روی هم جمع کنیم، یک تعاونی راه بیندازیم و برای یک کار کوچک سرمایه‌گذاری کنیم؛ مثلاً یک کارگاه تولیدی راه بیندازیم یا... الآن بسیج، همین الگو را در بعضی از روستاها اجرا کرده است.
- وقتی همه مردم پولشان را در بانک‌هایی می‌گذارند که به صورت متمرکز در پایتخت اداره می‌شود، این پول‌ها تمرکز ثروت و قدرت ایجاد می‌کند؛ آن وقت ممکن است یک آدم فاسدی پیدا شود و به این پول، دست ببرد. پس ما خودبه‌خود داریم زمینه فساد را ایجاد می‌کنیم!

اداره زندگی به سبک هیئتی

- شما برای اینکه هیئت بزیند و در عاشورا مراسم بگیرید، آیا منتظر دولت یا سازمان تبلیغات بودید؟ آیا منتظر حوزه علمی یا وزارت ارشاد بودید؟ طبیعتاً نه! خُب کل زندگی‌تان را همین طوری اداره کنید!
- هر کدام از شما، یک جمع هیئتی در اطراف خودتان دارید، تصمیم بگیرید پول‌های خودتان را روی هم بگذارید و با آن، کار کنید. اگر بگویید: «ما به هم اعتماد نداریم» این خیلی بد است؛ پس این دین‌داری ما به چه دردی خورد؟! اگر بگویید: «همت نداریم!» این هم خیلی بد است؛ پس آن روحیه جهادی و انقلابی ما کجا رفته است؟!!
- احتمال اینکه در این همکاری، ضرر کنید، کم است؛ مگر در چنین جمع‌هایی چقدر امکان اختلاس وجود دارد؟! با این پول‌هایی که ذره ذره جمع می‌کنید- با حضور و نظارت خود شما- تقریباً امکان اختلاس وجود ندارد. اگر اختلافی هم پیش آمد، راه حلش را آقای شاه‌آبادی (ره)- استاد امام خمینی- بیان کرده است؛ «ایجاد یک شورا یا هیئت‌رئیسه برای حل اختلاف»

- اتحادیه معیشتی هیئت‌های مذهبی، کی می‌خواهد تشکیل بشود؟! شما جمع‌های هیئت‌ی که در جاهای مختلف (مثلاً در اربعین و محرم) باهم کار کرده‌اید و به هم اطمینان دارید، می‌توانید دورهم جمع شوید و یک اتحادیه بزیند، آن وقت خواهید دید که چقدر قدرتمند می‌شوید!

راه‌اندازی شبکه توزیع هیئت‌ها

- شما می‌توانید یک شبکه توزیع بسیار قوی داشته باشید. اگر برای خرید و فروش کالاهای مدنظرتان، یک هشتک و یک برنامه اینترنتی خیلی ساده درست کنید، به سهولت می‌توانید در کشور، تبدیل به یک قطب اقتصادی شوید و واقعاً در حل مشکلات اقتصادی و معیشتی نقش ایفا کنید.

حماسه حسینی با تشکیلات برپا شد

- امام حسین ع، کربلا را به‌تنهایی راه نینداخت. امام حسین ع با تشکیلات کوچک خودش، با اصحاب باوفا، با خانواده خودش حماسه عظیم و جهانی کربلا و عاشورا را راه انداخت. شما می‌بینید در این تشکیلات و سپاه کوچک حسین از هر سنی عضو هستند. پیر، جوان، کودک، مرد، زن ... اثر عظیم عاشورا بدون این تشکیلات آن قدر اثر نداشت. لذا شما ده شب هر شب برای یک عزیزی به سر و سینه می‌زنی. سلام هم که می‌خواهی بدهی کنار حسین، فرزندان حسین و اصحاب حسین را هم یاد می‌کنی.

مقتل: «حضرت قاسم بن الحسن»

کیفیت به میدان رفتن قاسم بن الحسن و شهادت آن حضرت

- ثم خرج... و هو غلام صغیر لم یبلغ الحلم فلما نظر الحسین إلیه قد برز اعتنقه و جعلاً یبکیان حتی غشی علیهما ثم استأذن الحسین فی المبارزة فأبى الحسین أن یأذن له فلم یزل الغلام یقبل یدیه و رجليه حتی أذن له فخرج و دموعه تسیل علی خدیهِ و هو یقول :

ان تنکرونی فأنابن الحسن سبط النبی المصطفی و المؤمن

هذا حسین کالأسیر المرتهن بین أناس لا سقوا صوب المزن^{۸۵}

● (قاسم بن الحسن) برای جهاد در راه خدا به سوی میدان جنگ بیرون آمد. او کودک صغیری بود که بالغ شده بود. هنگامی که امام حسین علیه السلام به او نگاه کرد و دید برای مبارزه قیام نموده است با وی معانقه کرد و هر دو به قدری گریستند که غش نمودند. سپس از امام حسین علیه السلام اجازه جهاد خواست. ولی آن بزرگوار اجازه نداد. آن کودک همچنان دستها و پاهای امام علیه السلام را میبوسید تا اینکه به او اجازه داد. وی در حالی که اشکهایش بصورتش میریخت متوجه کارزار شد و این رجز را میخواند: اگر مرا نمی شناسید من پسر حسن هستم که او سبط پیامبر برگزیده و امین است. این حسین است که نظیر شخصی اسیر در بین این مردم می باشد. خدا کند این مردم از باران رحمت خدا سیراب نشوند.

● قَالَ الرَّأْوِي: وَ خَرَجَ غَلَامٌ كَانَ وَجْهَهُ شِقَّةً فَمَرَّ فَجَعَلَ يُقَاتِلُ فَضْرَبَهُ ابْنُ فُضَيْلٍ الْأَزْدِيُّ عَلَى رَأْسِهِ فَفَلَقَهُ فَوْقَ الْعُلَامِ لُوجْهِهِ وَ صَاحَ يَا عَمَاهُ فَجَلَى الْحُسَيْنِ كَمَا يَجَلَى الصَّقْرُ ثُمَّ شَدَّ شِدَّةً لَيْثٌ أَغْضَبَ فَضْرَبَ ابْنَ فُضَيْلٍ بِالسَّيْفِ فَاتَّقَاهَا بِالسَّاعِدِ فَأَطْنَهُ مِنْ لَدُنِ الْمِرْفَقِ فَصَاحَ صَيْحَةً سَمِعَهُ أَهْلُ السُّكَّرِ وَ حَمَلَ أَهْلَ الْكُوفَةِ لِيَسْتَنْقِذُوهُ فَوَطِئَتْهُ الْخَيْلُ حَتَّى هَلَكَ. قَالَ وَ انْجَلَتْ الْغُبْرَةُ فَرَأَيْتُ الْحُسَيْنَ قَائِمًا عَلَى رَأْسِ الْعُلَامِ وَهُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلَيْهِ وَ الْحُسَيْنُ يَقُولُ بَعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُواكَ وَ مَنْ خَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَبِكَ جَدُّكَ وَ أَبُوكَ ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَ اللَّهُ عَلَى عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ أَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يَنْفَعُكَ صَوْتُهُ هَذَا يَوْمَ وَ اللَّهُ كَثْرَ وَاتْرَهُ وَ قَلَّ نَاصِرُهُ ثُمَّ حَمَلَ الْعُلَامُ عَلَى صَدْرِهِ حَتَّى الْقَاهُ بَيْنَ الْقَتْلَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ. قَالَ وَ لَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ مَصَارِعَ فِتْيَانِهِ وَ أَحْبَبْتَهُ عَزَمَ عَلَى لِقَاءِ الْقَوْمِ بِمُهْجَتِهِ وَ نَادَى هَلْ مِنْ ذَابٍ يَذُبُّ عَن حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ مِنْ مُوَجِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا هَلْ مِنْ

^{۸۵} بحار الأنوار ، علامه مجلسی، ج ۴۵، ص: ۳۳

مُعِيْثٍ يَّرْجُوْهُ اللهُ بِإِعَانَتِنَا هَلْ مِنْ مُّعِيْنٍ يَّرْجُوْهُ مَا عِنْدَ اللهِ فِيْ إِعَانَتِنَا فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النِّسَاءِ بِالْعَوِيْلِ
 ٨٤...

• راوی گفت: جوانی به سوی میدان نبرد بیرون آمد که صورتش گوئی پاره ماه بود و مشغول جنگ شد. ابن فضیل ازدی با شمشیر چنان بر فرقی زد که سرش را شکافت. جوان به صورت به زمین افتاد و فریاد زد: عمو جان به دادم برس! امام حسین علیه السلام مانند باز شکاری خود را به میدان رساند و همچون شیر خشمگین حمله ور شد و شمشیری بر ابن فضیل زد که او دست خود را سپر نمود و از مرفق جدا شد. ابن فضیل چنان فریاد زد که همه لشکر شنیدند. مردم کوفه برای نجاتش حرکت کردند و در نتیجه بدنش زیر سم اسبها ماند و به هلاکت رسید. راوی گفت: گرد و غبار کارزار فرو نشست. دیدم امام حسین علیه السلام بر بالین آن جوان ایستاده و جوان از شدت درد پای بر زمین میساید و امام حسین علیه السلام میگوید: از رحمت خدا دور باد گروهی که تو را کشتند. جد و پدرت در روز قیامت از آنان کیفر خواست خواهند نمود. پس فرمود: به خدا قسم بر عمویت دشوار است که تو او را به یاری خود بخوانی و او دعوت تو را اجابت نکند یا اجابت کند ولی به حال تو سودی نبخشد. به خدا قسم امروز روزی است که برای عمویت کینه جو فراوان است و یاور اندک. سپس نعش جوان را به سینه چسبانید و با خود آورد و در میان کشتگان خانواده اش گذاشت. راوی گفت: حسین علیه السلام که دید جوانان و دوستانش همه کشته شده و روی زمین افتاده اند تصمیم گرفت که خود به جنگ دشمن برود و خون دلش را نثار دوست کند. صدا زد: آیا کسی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ آیا خداپرستی هست که در باره ما از خداوند بترسد؟ آیا فریادری هست که به امید پاداش خداوندی به داد ما برسد؟ آیا یآوری هست که به امید آنچه نزد خداست ما را یاری کند؟ زنان حرم وقتی صدای آن حضرت را شنیدند صدای خود به گریه و شیون بلند کردند.

• خَرَجَ مِنْ بَعْدِهِ [أَي بَعْدِ عَوْنِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ جَعْفَرٍ] عَبْدُ اللَّهِ بْنُ الْحَسَنِ بْنِ عَلِيٍّ بْنِ أَبِي طَالِبٍ فِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ، وَفِي بَعْضِ الرِّوَايَاتِ الْقَاسِمُ بْنُ الْحَسَنِ وَهُوَ غُلَامٌ صَغِيرٌ لَمْ يَبْلُغِ الْحُلُمَ فَلَمَّا نَظَرَ إِلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ اعْتَنَقَهُ، وَجَعَلَا يَبْكِيَانِ حَتَّى غَشِيَ عَلَيْهِمَا، ثُمَّ اسْتَأْذَنَ الْغُلَامُ لِلْحَرْبِ فَأَبَى عَمُّهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ أَنْ يَأْذَنَ لَهُ، فَلَمْ يَزَلِ الْغُلَامُ يُقْبِلُ يَدَيْهِ وَرِجْلَيْهِ وَيَسْأَلُهُ الْإِذْنَ حَتَّى أْذِنَ لَهُ، فَخَرَجَ وَدُمُوعُهُ عَلَى خَدَيْهِ وَهُوَ يَقُولُ:

أَنْ تَنْكُرُونِي فَأَنَا فِرْعُ الْحَسَنِ

سِبْطُ النَّبِيِّ الْمُصْطَفَى وَالْمُؤْتَمَنِ

هَذَا حُسَيْنٌ كَالْأَسِيرِ الْمُرْتَهَنِ

بَيْنَ أَنَاسٍ لَأَسْقُوا صَوْبَ الْمُزَنِ

• وَحَمَلٌ وَكَانَ وَجْهُهُ فَلَقَهُ قَمْرٌ، وَقَاتَلَ فَقَتَلَ عَلَى صِغَرِ سِنِّهِ خَمْسَةً وَثَلَاثِينَ رَجُلًا. قَالَ حَمِيدُ بْنُ مُسْلِمٍ: كُنْتُ فِي عَسْكَرِ ابْنِ سَعْدٍ، فَكُنْتُ أَنْظُرُ إِلَى الْغُلَامِ وَعَلَيْهِ قَمِيصٌ وَإِزَارٌ وَنَعْلَانِ قَدْ انْقَطَعَ شِسْعٌ إِحْدَاهُمَا مَا أَنْسَى أَنَّهُ كَانَ شِسْعَ الْيَسْرَى فَقَالَ عَمْرُو بْنُ سَعْدِ الْأَزْدِيُّ: وَاللَّهِ لَأَشْدَنَ عَلَيْهِ! فَقُلْتُ: سُبْحَانَ اللَّهِ! مَا تُرِيدُ بِذَلِكَ؟ فَوَاللَّهِ لَوْ ضَرَبْتَنِي مَا بَسَطْتَ لَهُ يَدِي، بِكَفَيْكَ هَوْلًا الَّذِينَ تَرَاهُمْ قَدْ احْتَوَشَوْهُ. قَالَ: وَاللَّهِ لَأَفْعَلَنَّ! وَشَدَّ عَلَيْهِ، فَمَا وَلَّى حَتَّى ضَرَبَ رَأْسَهُ بِالسَّيْفِ، فَوَقَعَ الْغُلَامُ لُوجْهِهِ وَصَاحَ: يَا عَمَاهُ! فَأَنْقَضَ عَلَيْهِ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَالصَّقْرِ، وَتَخَلَّلَ الصُّفُوفَ، وَشَدَّ شِدَّةَ اللَّيْثِ الْحَرْبِ، فَضَرَبَ عَمْرًا بِالسَّيْفِ فَاتَقَاهُ بِيَدِهِ، فَأَطْنَهَا مِنَ الْمِرْفَقِ فَصَاحَ، ثُمَّ تَنَحَّى عَنْهُ، فَحَمَلَتْ خَيْلُ أَهْلِ الْكُوفَةِ لَيْسَتْ تَقْدِرُهُ، فَاسْتَقْبَلَتْهُ بِصُدُورِهَا وَوَطِئَتْهُ بِحَوَافِرِهَا، فَمَاتَ. وَأَنْجَلَتِ الْعَبْرَةَ فَإِذَا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمٌ عَلَى رَأْسِ الْغُلَامِ وَهُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلَيْهِ، وَالْحُسَيْنُ يَقُولُ: عَزَّ وَاللَّهِ عَلَى عَمِكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، أَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يُعِينُكَ، أَوْ يُعِينُكَ فَلَا يُغْنِي عَنْكَ، بَعْدًا لِقَوْمٍ قَتَلُوكَ، الْوَيْلُ لِقَاتِلِكَ! ثُمَّ احْتَمَلَهُ، فَكَانِيًا نَظَرُ إِلَى رِجْلِي الْغُلَامِ تَخْطِئَانِ الْأَرْضَ، وَقَدْ وَضَعَ صَدْرَهُ إِلَى صَدْرِهِ، فَقُلْتُ فِي نَفْسِي، مَاذَا يَصْنَعُ بِهِ؟ فَجَاءَ بِهِ حَتَّى أَلْقَاهُ مَعَ الْقَتْلَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، ثُمَّ رَفَعَ طَرْفَهُ إِلَى السَّمَاءِ

وقال: اللَّهُمَّ أَحْصِهِمْ عَدَدًا، وَلَا تُغَادِرْ مِنْهُمْ أَحَدًا، وَلَا تَغْفِرْ لَهُمْ أَبَدًا! صَبْرًا يَا بَنِي عُمُوْتِي صَبْرًا يَا أَهْلَ بَيْتِي، لَا رَأَيْتُمْ هَوَانًا بَعْدَ هَذَا الْيَوْمِ أَبَدًا.^{۸۷}

• پس از عون بن عبد الله بن جعفر، بر اساس برخی نقل‌ها، عبد الله بن حسن بن علی بن ابی طالب و بر اساس برخی دیگر، قاسم بن حسن که نوجوان و نابالغ بود، به میدان آمد. هنگامی که حسین علیه السلام به او نگریست، او را در آغوش گرفت و آن قدر با هم گریستند که هر دو از حال رفتند. سپس جوان، اجازه پیکار خواست و عمویش حسین علیه السلام، از اجازه دادن، خودداری کرد. جوان، پیوسته دست و پای حسین علیه السلام را می‌بوسید و از او اجازه می‌خواست تا به او اجازه داد. او به میدان آمد و در حالی که اشک‌هایش بر گونه‌هایش روان بود، چنین می‌خواند:

اگر مرا نمی‌شناسید، من شاخه حسنم

نواده پیامبرِ برگزیده و امین

این، حسین است، به سان اسیری در بند

میان مردمی که خدا کُند از آب باران ننوشند!

سپس حمله بُرد و صورتش به پاره ماه می‌ماند. جنگید و با وجود کمی سَنَش، ۳۵ مرد را کُشت. حمید بن مسلم، گفته است: من در لشکر ابن سعد بودم و به آن جوان، می‌نگریستم. او پیراهنی و بالاپوش و کفش‌هایی داشت که بندِ یک لنگه‌اش پاره بود، و از یاد نبرده‌ام که لنگه چپ آن بود. عمرو بن سعد از دی گفت: به خدا سوگند، بر او حمله می‌برم! به او گفتم: سبحان الله! و از آن، چه می‌خواهی؟! کشتن همین کسانی که گرداگرد آنها را گرفته‌اند، برای تو بس است. گفت: به خدا سوگند، به او حمله خواهیم بُرد! آن گاه، بر او حمله بُرد، و باز نگشت تا با شمشیر، بر سرش زد و آن جوان، به صورت [بر زمین] افتاد و فریاد برآورد: ای عمو جان! حسین علیه السلام، مانند

^{۸۷} مقتل الحسين عليه السلام؛ خوارزمی: ج ۲ ص ۲۷

باز شکاری، نگاهی به او انداخت و خود را به صفوف دشمن زد و مانند شیری خشمگین، حمله کرد و عمرو را با شمشیر زد. او دستش را جلوی آن گرفت و از آرنج، قطع شد. فریادی کشید و از امام علیه السلام، کناره گرفت. سواران کوفه، برای نجات وی، یورش آوردند؛ اما او در جلوی سینه اسب‌ها قرار گرفت و اسب‌ها، او را لگدمال کردند تا مُرد. غبار [نبرد] که فرو نشست، حسین علیه السلام بر بالای سر جوان، ایستاده بود و او، پاهایش را از شدت درد، به زمین می‌کشید. حسین علیه السلام فرمود: «به خدا سوگند، بر عمویت گران می‌آید که او را بخوانی و پاسخت را ندهد یا پاسخت را بدهد و کمکی نتواند به تو بکند یا کمکت کند، اما به تو سودی نبخشد. از رحمت خدا دور باشند کسانی که تو را کُشتند! وای بر کُشنده تو!». سپس او را بُرد، و گویی می‌بینم که پاهای آن جوان، بر زمین کشیده می‌شود و حسین علیه السلام سینه او را بر سینه خود، نهاده است. با خود گفتیم: با او چه می‌کند؟ او را آورد و کنار شهیدان و کشتگان از خاندانش نهاد. آن گاه، سر به آسمان بلند کرد و گفت: «خدایا! همه آنها را به شمار آور و یک تن را هم جا مگذار و هرگز آنها را میامرز! ای آموزادگان! شکیبایی کنید. ای خاندان من! شکبیا باشید که دیگر پس از امروز، هیچ خواری ای نخواهید دید!».

• قَالَ الرَّأْوِيُّ: وَ خَرَجَ غُلَامٌ كَانَ وَجْهَهُ شَقِيحًا فَمَرَّ فَجَعَلَ يُقَاتِلُ فَضْرَبَهُ ابْنُ فُضَيْلٍ الْأَزْدِيُّ عَلَى رَأْسِهِ فَفَلَقَهُ فَوَقَعَ الْغُلَامُ لُوجْهِهِ وَ صَاحَ يَا عَمَاهُ فَجَلَى الْحُسَيْنُ كَمَا يُجَلَى الصَّقْرُ ثُمَّ شَدَّ شَدَّةً لَيْثًا اغْضَبَ فَضْرَبَ ابْنَ فُضَيْلٍ بِالسَّيْفِ فَأَتَقَاهَا بِالسَّاعِدِ فَأَطْنَتْهُ مِنْ لُدُنِ الْمِرْفَقِ فَصَاحَ صَيْحَةً سَمِعَهُ أَهْلُ السُّكْرِ وَ حَمَلَ أَهْلُ الْكُوفَةِ لَيْسَتْ تَنْقِذُوهُ فَوَطَّئْتَهُ الْخَيْلُ حَتَّى هَلَكَ. قَالَ وَ انْجَلَتْ الْغُبْرَةُ فَرَأَيْتُ الْحُسَيْنَ قَائِمًا عَلَى رَأْسِ الْغُلَامِ وَهُوَ يَفْحَصُ بِرِجْلَيْهِ وَ الْحُسَيْنُ يَقُولُ بَعْدَ الْقَوْمِ قَتَلُوكَ وَ مَنْ خَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيَامَةِ فَبِكَ جِدْكَ وَ أَبُوكَ ثُمَّ قَالَ عَزَّ وَ اللَّهُ عَلَى عَمِكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ أَوْ يُجِيبُكَ فَلَا يَنْفَعُكَ صَوْتُهُ هَذَا يَوْمَ وَ اللَّهُ كَثُرَ وَاتْرَهُ وَ قَلَّ نَاصِرُهُ ثُمَّ حَمَلَ الْغُلَامَ عَلَى صَدْرِهِ حَتَّى أَلْقَاهُ بَيْنَ الْقَتْلَى مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ. قَالَ وَ لَمَّا رَأَى الْحُسَيْنُ مَصَارِعَ فَتْيَانِهِ وَ أَحْبَبَتْهُ عَزَمَ عَلَى لِقَاءِ الْقَوْمِ بِمُهْجَتِهِ وَ نَادَى هَلْ مِنْ دَابٍ يَذُبُّ عَنْ حَرَمِ رَسُولِ اللَّهِ هَلْ مِنْ مُوَحِّدٍ يَخَافُ اللَّهَ فِينَا هَلْ مِنْ

مُعِيْثٍ يَرْجُوْهُ اللهُ بِإِعَانَتِنَا هَلْ مِنْ مُّعِيْنٍ يَرْجُوْهُ مَا عِنْدَ اللهِ فِيْ إِعَانَتِنَا فَارْتَفَعَتْ أَصْوَاتُ النَّسَاءِ بِالْعَوِيْلِ
 ...

• راوی گفت: جوانی به سوی میدان نبرد بیرون آمد که صورتش گوئی پاره ماه بود و مشغول جنگ شد. ابن فضیل ازدی با شمشیر چنان بر فرقی زد که سرش را شکافت. جوان به صورت به زمین افتاد و فریاد زد: عمو جان به دادم برس! امام حسین علیه السلام مانند باز شکاری خود را به میدان رساند و همچون شیر خشمگین حمله ور شد و شمشیری بر ابن فضیل زد که او دست خود را سپر نمود و از مرفق جدا شد. ابن فضیل چنان فریاد زد که همه لشکر شنیدند. مردم کوفه برای نجاتش حرکت کردند و در نتیجه بدنش زیر سم اسبها ماند و به هلاکت رسید. راوی گفت: گرد و غبار کارزار فرو نشست. دیدم امام حسین علیه السلام بر بالین آن جوان ایستاده و جوان از شدت درد پای بر زمین میساید و امام حسین علیه السلام میگوید: از رحمت خدا دور باد گروهی که تو را کشتند. جد و پدرت در روز قیامت از آنان کیفر خواست خواهند نمود. پس فرمود: به خدا قسم بر عمویت دشوار است که تو او را به یاری خود بخوانی و او دعوت تو را اجابت نکند یا اجابت کند ولی به حال تو سودی نبخشد. به خدا قسم امروز روزی است که برای عمویت کینه جو فراوان است و یاور اندک. سپس نعش جوان را به سینه چسبانید و با خود آورد و در میان کشتگان خانواده اش گذاشت. راوی گفت: حسین علیه السلام که دید جوانان و دوستانش همه کشته شده و روی زمین افتاده اند تصمیم گرفت که خود به جنگ دشمن برود و خون دلش را نثار دوست کند. صدا زد: آیا کسی هست که از حرم رسول خدا دفاع کند؟ آیا خداپرستی هست که در باره ما از خداوند بترسد؟ آیا فریادری هست که به امید پاداش خداوندی به داد ما برسد؟ آیا یآوری هست که به امید آنچه نزد خداست ما را یاری کند؟ زنان حرم وقتی صدای آن حضرت را شنیدند صدای خود به گریه و شیون بلند کردند.

• تاریخ الطبری عن حمید بن مسلم: خَرَجَ إِلَيْنَا غُلامٌ كَانَّ وَجْهَهُ شِقَقَهُ قَمَرٍ، فِي يَدِهِ السَّيْفُ، عَلَيْهِ قَمِيصٌ وَإِزارٌ وَنَعْلانِ قَدْ انْقَطَعَ شِيعُ أَحَدِهِمَا - ما أنسى أَنها الْبِسرى - فَقَالَ لى عَمرو بن سَعْدِ بنِ نُفَيْلِ الْأَزْدِيِّ: وَاللَّهِ لَأَشُدَّنَّ عَلَيْهِ! فَقُلْتُ لَهُ: سُبْحانَ اللَّهِ! وما تُرِيدُ إِلى ذَلِكِ؟! كَيْفِيكَ قَتْلُ هؤُلاءِ الَّذِينَ تَراهُمُ قَدْ احْتَوَلوهُم. قال: فَقَالَ: وَاللَّهِ لَأَشُدَّنَّ عَلَيْهِ؛ فَشَدَّ عَلَيْهِ. فَمَا وَلى حَتَّى ضَرَبَ رَأْسَهُ بِالسَّيْفِ، فَوَقَعَ الْغُلامُ لَوَجْهِهِ، فَقَالَ: يا عَماءُ! قال: فَجَلَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ كَمَا يَجَلَى الصَّقْرُ، ثُمَّ شَدَّ شِدَّةً لَيْثٌ غُضْبٍ، فَضَرَبَ عَمراً بِالسَّيْفِ، فَاتَّقاهُ بِالسَّاعِدِ، فَاطَّانَها مِنْ لَدُنِ الْمِرْفَقِ، فَصاحَ، ثُمَّ تَنَحَّى عَنْهُ وَحَمَلَتْ خَيْلٌ لِأَهْلِ الْكُوفَةِ لِيَسْتَقْذُوا عَمراً مِنْ حُسَيْنٍ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَاسْتَقْبَلَتْ عَمراً بِصُدُورِها، فَحَرَكَتْ حَوافِرِها وَجاءَتْ الْخَيْلُ بِفُرْسانِها عَلَيْهِ فَوَطَّئَتْهُ حَتَّى ماتَ. وَأَنْجَلَتْ الْغَبْرَةَ، فَإِذا أَنا بِالْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ قائِمٌ على رَأْسِ الْغُلامِ، وَالْغُلامُ يَفْحَصُ بِرِجْلَيْهِ؛ وَحُسَيْنٌ عَلَيْهِ السَّلَامُ يَقولُ: بَعْدَ لِقَوْمٍ قَتَلوكَ، وَمَنْ حَصَمَهُمْ يَوْمَ الْقِيامَةِ فَيْكَ جَدُّكَ! ثُمَّ قال: عَزَّ وَاللَّهِ على عَمِّكَ أَنْ تَدْعُوهُ فَلَا يُجِيبُكَ، أَوْ يُجِيبُكَ ثُمَّ لا يَنْفَعُكَ! صَوتُ وَاللَّهِ كَثُرَ وَاتَّره وَقَلَّ ناصِرُهُ. ثُمَّ احْتَمَلَهُ، فَكَأَنى أَنْظَرُ إِلى رِجْلِ الْغُلامِ يَخْطآنُ فى الْأَرْضِ، وَقَدْ وَضَعَ حُسَيْنٌ صَدْرَهُ على صَدْرِهِ، قال: فَقُلْتُ فى نَفْسى: ما يَصْنَعُ بِهِ؟ فِجاءَ بِهِ حَتَّى أَلقاهُ مَعَ ابْنِهِ على بنِ الْحُسَيْنِ وَقَتلى قَدْ قُتِلَتْ حَولَهُ مِنْ أَهْلِ بَيْتِهِ، فَسأَلْتُ عَنِ الْغُلامِ، فَقِيلَ: هُوَ الْقاسِمُ بنُ الْحَسَنِ بنِ على بنِ أبى طالِبٍ.^{٨٩}

• جوانی به سان پاره ماه شمشیر به دست، به سوی ما آمد. او پیراهن و بالاپوش و کفش هایى داشت که بند یک لنگه اش پاره شده بود، و از یاد نبرده ام که لنگه چپ آن بود. عمرو بن سعد بن نفیل ازدی به من گفت: به خدا سوگند بر او حمله می برم. به او گفتم: سبحان الله! از آن چه می خواهی؟! کشتن همین کسانی که گرداگرد آنها را گرفته اند برای تو بس است. گفت: به خدا سوگند، به او حمله خواهم برد! آن گاه بر او حمله برد و باز نگشت تا با شمشیر بر سرش زد. آن جوان به صورت [بر زمین] افتاد و فریاد برآورد: عموجان! حسین علیه السلام مانند باز شکاری نگاهی انداخت و مانند شیر شرزه به عمرو، یورش برد و او را با شمشیر زد. او ساعد دستش را جلوی آن گرفت اما از آرنج، قطع شد. فریادی کشید و از امام علیه السلام کناره گرفت. سواران

^{٨٩} تاریخ طبری: ج ٥ ص ٤٤٧

کوفه یورش آوردند تا عمرو را از دست حسین علیه السلام برهانند؛ اما عمرو در جلوی سینه مرکب ها قرار گرفت و سواران با اسب بر روی او رفتند و وی را لگدمال کردند تا مُرد. غبار [نبرد] که فرو نشست حسین علیه السلام بر بالای سر جوان ایستاده بود و او پاهایش را از درد به زمین می کشید. حسین علیه السلام فرمود: «از رحمت خدا دور باد گروهی که تو را کُشتند و کسانی که طرفِ دعوایشان در روز قیامت جدّ توست!». سپس فرمود: «به خدا سوگند ، بر عمویت گران می آید که او را بخوانی و پاسخت را ندهد یا پاسخت را بدهد و سودی نداشته باشد؛ صدایی که - به خدا سوگند - جنایتکاران و تجاوزگران بر آن فراوان و یاورانش اندک اند». سپس او را بُرد و گویی می بینم که پاهای آن جوان بر زمین کشیده می شود و حسین علیه السلام ، سینه اش را بر سینه خود ، نهاده است. با خود گفتم : با او چه می کند؟ او را آورد و کنار فرزند شهیدش علی اکبر و کشتگان گرد او - که از خاندانش بودند - گذاشت. نام آن جوان را پرسیدم. گفتند: قاسم بن حسن بن علی بن ابی طالب است.

«أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (هود، ۱۸)

بسم الله الرحمن الرحيم

شب هفتم: «عزت سیاسی»

اشاره:

در مقدمه بحث، در پی آن هستیم که تفکر جدایی دین از سیاست را به چالش کشیده و ریشه‌های تاریخی این تفکر را بررسی کنیم. در ادامه به این پرسش پاسخ می‌دهیم که آیا سیاست سیاه هست یا دربارهٔ سیاست سیاه‌نمایی شده است؟ و چرا سیاست محل کسب عالی‌ترین مقامات معنوی است؟ در ادامه به معنای سیاست‌مدار یعنی آدمی که خودخواه نیست بلکه در پی خدمت هست اشاره شده و در بخش دوم سخن، این پرسش که عزت سیاسی ما دست چه کسی است؟ مطرح می‌گردد. در پاسخ خواهیم گفت سیاست‌مداران، حالا چگونه سیاستمدار می‌تواند عزت سیاسی ما را حفظ کند؟ پاسخ خواهیم داد نفوذناپذیر باشد و نتوان او را خرید. در نهایت به نمونه‌های شاخص تاریخی نفوذ پذیران و اثر شوم آن‌ها اشاره خواهیم کرد.

ریشه حساسیت و آلرژی برخی نسبت به مفهوم سیاست

- برخی از آدم‌ها به بعضی از مفاهیم آلرژی و حساسیت دارند. شبیه کسی که به برخی از خوردنی‌ها حساسیت دارند. یکی از مفاهیم حساسیت‌زا برای برخی افراد، مفهوم سیاست هست. تا می‌گویی سیاست یاد سیاهی می‌افتد. آیا واقعاً عرصه سیاست، این‌قدر سیاه هست یا دربارهٔ سیاست، سیاه‌نمایی شده است؟
- ریشه این حساسیت چیست؟ گاهی عملکرد بد سیاستیون در گذشته و حال موجود شده نفرت از مفهومی به نام سیاست پدید بیاید. متأسفانه این عملکرد بد سوءتفاهم درست می‌کند و سوءظن و بدبینی به عرصه سیاست اما تفکری در جامعه از زمان معاویه تا به حال هست که جدایی دین از سیاست را رسماً مطرح می‌کند. معاویه بعد از صلح امام حسن (ع) بر فراز منبر گفت من به دین شما کاری ندارم من آدمم حکومت کنم. عین عبارت او این هست که سوگند به خدا! با شما نمی‌جنگم که نماز بخوانید و روزه بگیرید و حج بیت الله بروید و زکات مال خود را بپردازید، زیرا همه این کارها را خود انجام می‌دهید، بلکه من با شما پیکار کردم تا بر شما حکومت کنم.^{۹۰}

تفکر جدایی دین از سیاست، تفکر سامری امت

- امیرالمؤمنین بعد از پیروزی در جنگ با طلحه و زبیر، در شهر بصره بر فراز منبر رفتند تا خطبه‌ای بخوانند و با مردم حرف بزنند. در میان مردم شخصی نشسته بود و داشت سخنرانی‌های حضرت را می‌نوشت حضرت با صدای بلند خطاب به او فرمود فلانی چه می‌کنی؟ گفت آقا دارم سخنان شما را می‌نویسم تا برای آیندگان بازگو کنم. حضرت نگذاشت و برداشت برگشت فرمود هر امتی سامری دارد و تو سامری این امت هستی.

^{۹۰} «و الله انی ما قاتلتکم لتصلوا و لا لتصوموا و لا لتحجوا و لا لتزکوا، انکم لتفعلون ذلک و انما قاتلتکم لتأمر علیکم و قد أعطانی الله ذلک و أنتم له کارهون» (شرح ابن ابی الحدید، ج ۱۶، بیروت، ص ۴۶)

- سامری موجود منحرفی بود که در عرض چهل روز تمام زحمات حضرت موسی را بر باد داد و جامعه را به انحراف کشاند. بعد علامت سامری امت را فرمودند این هست که سامری این امت شخصیتی هست که قائل به این مطلب که نباید مردم در امور سیاسی دخالت کنند. مثل جنگیدن با دشمنان او شعارش این هست جنگ نه جنگ نه^{۹۱}
- تاریخ می گوید در زمان او، جنگ اتفاق افتاده بود مردم را از رفتن به میدان نبرد با دشمن بر حذر می داشت.^{۹۲} حجاج لعنت الله علیه، جانی ترین فرد تاریخ که چقدر جنایت کرد می گفت با این آدم کار نداشته باشید. این آدم ماست.^{۹۳}

سیاست از شئون امامت است

- بعضی ها مدعی هستند که پیرو اهل بیت (ع) هستند اما سامری گونه می اندیشند. در ساحت اندیشه و عمل، قائل به جدایی دین از سیاست هستند. درحالی که سیاست از شئون ولایت هست.

^{۹۱} «عَنْ يَحْيَى الْوَاسِطِيِّ قَالَ: لَمَّا افْتَتَحَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع اجْتَمَعَ النَّاسُ عَلَيْهِ وَ فِيهِمْ الْحَسَنُ الْبَصْرِيُّ وَمَعَهُ الْأَلْوِاحُ فَكَانَ كُلَّمَا لَفَظَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع بِكَلِمَةٍ كَتَبَهَا فَقَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع بِأَعْلَى صَوْتِهِ مَا تَصْنَعُ؟ فَقَالَ نَكْتُبُ أَتَارِكُمْ لِتُحَدِّثَ بِهَا بَعْدَكُمْ فَقَالَ امِيرُ الْمُؤْمِنِينَ ع- أَمَا إِنَّ لِكُلِّ قَوْمٍ سَامِرِيٍّ وَ هَذَا سَامِرِيٌّ هَذِهِ الْأُمَّةُ أَمَا إِنَّهُ لَا يَقُولُ لَا مَسَاسَ وَ لَكِنْ يَقُولُ لَا قِتَالَ.» (الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۷۱)

^{۹۲} « سلیمان ابن علی الربعی قال: لَمَّا كَانَتْ الْفِتْنَةُ فِتْنَةً ابْنِ الْأَشْعَثِ إِذْ قَاتَلَ الْحَجَّاجُ بِنَ يَوْسُفَ انْطَلَقَ عَقِبَهُ بِنُ عَبْدِ الْغَافِرِ وَ أَبُو الْجَوَّزَاءِ وَ عَبْدِ اللَّهِ بِنُ غَالِبٍ فِي نَفَرٍ مِنْ نَظَرَانِهِمْ فَدَخَلُوا عَلَى الْحَسَنِ فَقَالُوا: يَا أَبَا سَعِيدٍ مَا تَقُولُ فِي قِتَالِ هَذِهِ الطَّاعِيَةِ الَّتِي سَفَكَ الدَّمَ الْحَرَامَ وَ أَخَذَ الْمَالَ الْحَرَامَ وَ تَرَكَ الصَّلَاةَ وَ فَعَلَ وَ فَعَلَ؟ قَالَ: وَ ذَكَرُوا مِنْ فِعْلِ الْحَجَّاجِ. قَالَ: فَقَالَ الْحَسَنُ: أَرَى أَنْ لَا تُقَاتِلُوهُ فَإِنَّهَا إِنْ تَكُنْ عَقُوبَةٌ مِنَ اللَّهِ فَمَا أَنْتُمْ بِرَادِي عَقُوبَةِ اللَّهِ بِأَسْيَافِكُمْ وَ إِنْ يَكُنْ بَاءً « فَاصْبِرُوا حَتَّى يَحْكُمَ اللَّهُ وَ هُوَ خَيْرُ الْحَاكِمِينَ (الْأَعْرَافُ / ۸۷) (الطبقات الكبرى، ج ۷، ص ۱۲۰)

^{۹۳} «عَنْ مُحَمَّدِ بْنِ ذَكَوَانَ، ثنا أَبُو نَعْمَانَ قَالَ: إِنَّا لَجُلُوسٌ عِنْدَ الْحَسَنِ فِي الْمَسْجِدِ الْجَامِعِ إِذْ طَلَعَ الْحَجَّاجُ عَلَى بَرْدُونَ أَبِيضَ (استر سفید)، وَ حَوْلَهُ شَرَطٌ يَسْعُونَ، حَتَّى انْتَهَى إِلَى الْحَلْفَةِ فَسَلِمَ، ثُمَّ ثَنَى رِجْلَهُ (زانو خم کرد) فَزَلَّ فَجَلَسَ بَيْنِي وَ بَيْنَ الْحَسَنِ، وَ مَضَى الْحَسَنُ فِي حَدِيثِهِ، فَلَمَّا فَرَغَ أَقْبَلَ عَلَى الْحَجَّاجِ فَسَأَلَهُ، فَقَالَ الْحَجَّاجُ: إِنْ هَذَا الشَّيْخُ شَيْخٌ مَبَارَكٌ مَعْظَمٌ لِحَقِّ أَهْلِ الْقَبِيلَةِ، نَاصِحٌ لِأَهْلِ الْمِلَّةِ، صَاحِبٌ سُنَّةٍ وَ اسْتِقَامَةٍ وَ نَصِيحَةٌ لِلْعَامَّةِ، فَعَلَيْكُمْ بِهِ، فَاحْضَرُوهُ وَ اشْهَدُوا مَجْلِسَهُ، فَإِنْ مَجْلِسُهُ مَجْلِسٌ يَعْرِفُ فَضْلَهُ وَ تَرْجَى عَاقِبَتَهُ، فَلَوْ لَا الَّذِي ابْتَلَيْنَا بِهِ مِنَ الشُّغْلِ وَ بِالْقِيَامِ بِحَقِّ الرَّعِيَةِ وَ سِيَاسَتِهِمْ لِأَحِبِّينَا مُشَاهَدَتِكُمْ وَ حُضُورِكُمْ ... فَقَالَ الْحَجَّاجُ: إِذْهَبْ أَيُّهَا الرَّجُلُ فَقُلْ مَا بَدَأَ لَكَ فَإِنَّمَا أَنْتَ وَالِدٌ غَيْرُ طَلَبِينَ عَلَيْنَا، نَاصِحٌ لِخَاصَّتِنَا وَ عَامَّتِنَا، فَمَا مَثَلُكَ يُوَاضِدُ يَقُولُ» (انساب الاشراف،)

اهل بیت ساسه العباد هستند. امام رضا (ع) در توصیف مقام امامت می‌فرماید: «امام علم سیاست دارد به خاطر همین سزاوار مدیریت جامعه و ریاست هست و اطاعت او لازم و واجب هست؛ عَالِمٌ بِالِسِّيَاسَةِ مُسْتَحِقٌّ لِلرَّئَاسَةِ مُفْتَرَضُ الطَّاعَةِ» (تحف العقول، ص ۴۴۱).

سیاست‌گریزی، روحیه سامری

- هرکسی باید این سیاست‌گریزی و حساسیت نسبت به سیاست را در خودش حل کند. وگرنه با سامری امت محشور می‌شود. خودش سامرکی هست. سامرک یعنی سامری کوچک. تازه ادای عرفان و سیر و سلوک را هم درمی‌آورند. خودشان را آدم معنوی حساب می‌کنند اما می‌گویند ما باسیاست کاری نداریم. آدم یاد سامری می‌افتد. باید به او گفت ای سامری! البته این جمله که من باسیاست کاری ندارم خودش عین سیاست هست. در احوالات سامری امت آمده است که بعد از جنگ جمل امیرالمؤمنین این آقا را دید به او فرمود فلانی بهتر وضو بگیر. برگشت به حضرت تیکه انداخت گفت آقا کسانی که تو دیروز کشته‌ای خوب وضو می‌گرفتند. حضرت فرمود از کشته شدن این‌ها ناراحت هستی؟ گفت بله. حضرت نفرینش کرد فرمود الهی که همیشه غصه‌دار باشی. در جا نفرین حضرت گرفت. مردم زمانش می‌گویند ما هر وقت این آقا را می‌دیدیم انگار از دفن یکی از نزدیکانش دارد برمی‌گردد این قدر محزون و غصه‌دار هست.^{۹۴}

امام خمینی ره: والله اسلام تمامش سیاست است

- امام ابن عارف بالله و این فقیه اسلام‌شناس فرمود: «والله اسلام تمامش سیاست است. اسلام را بد معرفی کرده‌اند.» (صحیفه امام، ج ۱، ص ۲۷۰). درجایی دیگر می‌فرماید: «آن قدر آیه و روایت که در سیاست وارد شده است، در عبادات وارد نشده است. شما پنجاه‌وپنچ کتاب فقه را ملاحظه می‌کنید، هفت-هشت تا کتابی است که مربوط به عبادات است، باقی‌اش مربوط به سیاسات و

^{۹۴} «أَنَّ عَلِيًّا ع رَأَى الْحَسَنَ الْبَصْرِيَّ يَتَوَضَّأُ فِي سَاقِيهِ فَقَالَ أَسْبِغْ طَهْرَكَ يَا كَفْتِي قَالَ لَقَدْ قَتَلْتَ بِالْأَمْسِ رِجَالًا كَانُوا يُسْبِغُونَ الْوُضُوءَ قَالَ وَ إِنَّكَ لَحَزِينٌ عَلَيْهِمْ قَالَ نَعَمْ قَالَ فَأَطَالَ اللَّهُ حَزَنَكَ قَالَ أَيُّوبُ السَّجِسْتَانِيُّ فَمَا رَأَيْنَا الْحَسَنَ قَطُّ إِلَّا حَزِينًا كَأَنَّهُ يَرْجِعُ عَنِ الدَّفْنِ حَمِيمٌ أَوْ كَأَنَّهُ حَرْبَنْدُجٌ ضَلَّ جِمَارَهُ.» (الخرائج، ج ۲، ص ۵۴۷)

اجتماعیات و معاشرات و اینطور چیزهاست. ما همه آنها را گذاشتیم کنار و یک بُعد را، یک بعد ضعیفش را گرفتیم. اسلام را همچو بد معرفی کرده‌اند به ما که ما هم باورمان آمده است که اسلام [را] به سیاست چه! سیاست مال قیصر و محراب مال آخوند! محراب هم نمی‌گذارند برای ما باشد - اسلام دین سیاست است؛ حکومت دارد. شما بخشنامه حضرت امیر و کتاب حضرت امیر به مالک اشتر را بخوانید ببینید چیست. دستوره‌های پیغمبر و دستوره‌های امام - علیه السلام - در جنگها و در سیاسات ببینید چه دارد. این ذخایر را ما داریم، عرضه استفاده اش را نداریم. ذخیره موجود است، همه چیز داریم، عرضه استفاده نداریم» (صحیفه، ج ۶، ص ۴۳)

آیا سیاست سیاه هست؟

- بله قبول دارم بعضی از سیاسیون این قدر بدعمل کردند که نگاه به سیاست شده یک نگاه سیاه؛ اما آیا سیاست سیاه هست؟ گاهی اوقات بعضی از مسلمان‌ها بدعمل می‌کنند؛ خوب مسلمانی نمی‌کنند؛ آیا ما باید بد مسلمانی کردن مسلمانان را به نام اسلام بنویسیم و بگویم اسلام بد است؟ چطور اینجا بین اسلام و بدعمل کردن مسلمانان فرق می‌گذاریم. سیاست هم همین طور هست. باید بین بدعمل کردن سیاسیون و قداست سیاست فرق بگذاریم.

سیاست محل کسب نورانیت و معنویت

- سیاست محل کسب نورانیت و معنویت هست. حضرت فرمود مقرب‌ترین فرد و محبوب‌ترین فرد و کسی که نزدیک‌ترین جایگاه را به خدا دارد مدیر جامعه هست که به عدالت رفتار کند. «أَنْ أَقْرَبَ النَّاسِ إِلَى اللَّهِ تَعَالَى وَ أَحَبَّهُمْ إِلَيْهِ وَ أَدْنَاهُمْ مِنْهُ مَجْلِسًا يَوْمَ الْقِيَامَةِ إِمَامٌ عَادِلٌ» (عوالی، ج ۲، ص ۳۷۲)
- سیاست‌مداری که به عدالت رفتار کند، مستجاب‌الدعوه هست. مثل یک عارف بالله. امام صادق ع فرمود: «چهار نفر هستند که دعایشان ردخور ندارد مستجاب‌الدعوه هستند؛ یکی از این چهار نفر سیاست‌مداری است که با عدالت با مردم برخورد می‌کند؛ أَرْبَعَةٌ لَا تُرَدُّ لَهُمْ دَعْوَةُ الْإِمَامِ الْعَادِلِ لِرِعَايَتِهِ» (امالی طوسی، ص ۱۵۰)

چرا سیاست، محل کسب عالی‌ترین مقامات معنوی هست؟

۱. سیاست فرصتی برای خدمت

- چرا سیاست محل کسب عالی‌ترین مقامات معنوی است؟ مگر سیاست چیست؟ یکی از دلایل قداست سیاست، فرصت خدمتی هست که یک سیاست‌مدار پیدا می‌کند. مگر یک نفر به چند نفر می‌تواند خدمت کند؟ فوقش بتواند خانواده خودش خدمت کند. فوقش دست پدر و مادر نیازمندش را بگیرد یا دست چند نفر نیازمند را بگیرد؛ اما یک رجل سیاسی فرصت خدمت به چند میلیون انسان را دارد؟ چه کسی چنین فرصتی دارد؟ البته فرصت بدترین خیانت هم را دارد. وقتی به دوزخ برود بدترین جایگاه را به او می‌دهند. فرمود «بزرگ‌ترین خیانت، خیانت به امت هست؛ إِنَّ أَعْظَمَ الْخِيَانَةِ خِيَانَةُ الْأُمَّةِ». (نهج البلاغه، ص ۳۸۳)

سیاست تیغ دو دمه!

- بله البته سیاست، تیغ دو دم هست بستگی دارد دست چه کسی دهی؟ اگر دست قاتل برسد جنایت می‌کند اگر دست پزشک دهی نجات هست و حیات؛ بنابراین سیاست اگر به اهلش برسد که باید برسد، سکوی پرواز معنوی است. فرصت خدمت‌گذاری هست.

۲. سیاست گسترده‌ترین حوزه تأثیرگذار

- یکی دیگر از دلایل قداست سیاست، حوزه تأثیرگذاری که می‌تواند یک سیاست‌مدار داشته باشد. حاکمان به اندازه عالمان در صالح شدن و اصلاح جامعه اثر دارند. پیامبر فرمود: «دو گروه از این امت اگر صالح گشتند همه امت صالح می‌گردد و اگر فاسد شدند همه امت فاسد می‌شوند، عرض شد: یا رسول الله آن دو طایفه کدامند؟ فرمود: عالمان دینی و سیاست‌مداران؛ رَسُولُ اللَّهِ صَ صِنْفَانِ مِنْ أُمَّتِي إِذَا صَلَحَا صَلَحَتْ أُمَّتِي وَ إِذَا فَسَدَا فَسَدَتْ أُمَّتِي قَبْلَ يَا رَسُولَ اللَّهِ وَ مَنْ هُمَا قَالَ الْفُقَهَاءُ وَ الْأُمَرَاءُ.» (الخصال، ج ۱، ص ۳۷) سیاست‌مداران به اندازه عالمان دینی در اصلاح وضع جامعه، تأثیر گذارند.

- اباعبدالله فرمود حرکت من برای اصلاح وضع جامعه هست، یا اباعبدالله شما می‌خواهی جامعه را اصلاح کنی چرا سراغ مردم نمی‌روی؟ چرا سراغ حاکمیت می‌روی؟ چون اصلاح جامعه بدون اصلاح حاکمان امکان ندارد. لذا فرمود: «وَعَلَى الْإِسْلَامِ السَّلَامُ، إِذْ قَدْ بُلِيَتْ الْأُمَّةُ بِرَاعٍ مِثْلِ يَزِيدٍ» (المهوف: ص ۹۹) خداحافظ اسلام خداحافظ دین چرا؟ چون مثل یزید مدیریت جامعه را در دست گرفته است باید فاتحهٔ اسلام را خواند.

معنای سیاست‌مدار، سیاست‌مدار یعنی آدمی که خودخواه نیست

- سیاست‌مدار یعنی آدمی که خودخواه نیست. دلش برای جامعه می‌سوزد. روح بزرگی پیدا کرده، می‌تواند برای یک امت پدری کند.^{۹۵} خودش گرسنگی می‌کشد اما نمی‌گذارد جامعه گرسنه باشد. اگر هم نتوانست گرسنگی را برطرف کند، سطح زندگی خودش را با پایین‌ترین سطح مردم هماهنگ می‌کند. امیرالمؤمنین فرمود: «حاکمان جامعه باید زندگی خودشان را در پایین‌ترین سطح مردم جامعه قرار دهند؛ تا فقرا دلشان گرم باشد و بی‌تاب نکنند؛ إِنَّ اللَّهَ عَزَّ وَجَلَّ قَرَضَ عَلَى أُمَّةٍ الْعَدْلَ أَنْ يُقَدِّرُوا أَنْفُسَهُمْ بِضَعْفَةِ النَّاسِ؛ كَيْ لَا يَتَّبِعَ بِالْفَقِيرِ فَقْرَهُ.» (نهج البلاغه، خطبه ۲۰۹).
- دو نفر از یاران امام علی ع نقل می‌کنند که وارد خانه حضرت شدیم و در پیش رویش ظرفی [بافته‌شده] از لیف بود که درون آن، یک یا دو گرده نان جو قرار داشت و سیوس‌های آن، در نان پیدا بود می‌گوید من دیدم حضرت این قدر این نان سفت بود که حضرت با زانویش می‌شکست و بانمک می‌خورد. به فضا، گفتیم: آیا این آرد را برای امیر مؤمنان، ال‌ک نکرده‌ای؟ گفت: او گوارا بخورد و گناهِش به گردن من باشد؟! حضرت فرمود لبخندی زد و فرمود: «من دستور داده‌ام که

^{۹۵} «رَسُولُ اللَّهِ ص لَّا تَصْلُحُ الْإِمَامَةَ إِلَّا لِرَجُلٍ فِيهِ ثَلَاثُ خِصَالٍ وَرَعٌ يَحْجُزُهُ عَنِ مَعَاصِي اللَّهِ وَحِلْمٌ يَمْلِكُ بِهِ غَضَبَهُ وَحَسَنُ الْوِلَايَةِ عَلَى مَنْ يَلِي حَتَّى يَكُونَ لَهُمْ كَالْوَالِدِ الرَّحِيمِ.» (کافی، ج ۱، ص ۴۰۷)

«امام علی ع: أَشْعَرُ قَلْبِكَ الرَّحْمَةَ لِلرَّعِيَّةِ وَ الْمَحَبَّةَ لَهُمْ وَ اللَّطْفَ بِهِمْ وَ لَّا تَكُونَنَّ عَلَيْهِمْ سَبْعًا ضَارِبًا تَغْتَنِمُ أَكْلَهُمْ فَإِنَّهُمْ صِنْفَانِ إِمَّا أَحَدٌ لَكَ فِي الدِّينِ وَ إِمَّا تَظْلِيلٌ لَكَ فِي الْخَلْقِ؛ مهربانی با مردم را پوشش دل خویش قرار ده، و با همه دوست و مهربان باش. مبدا هرگز، چنان حیوان شکاری باشی که خوردن آنان را غنیمت دانی، زیرا مردم دو دسته‌اند، دسته‌ای برادر دینی تو، و دسته دیگر همانند تو در آفرینش می‌باشند.» (نهج البلاغه / نامه به مالک اشتر)

الک نکند». گفتیم: چرا، ای امیر مؤمنان؟ فرمود: «این، برای تواضع نفس، مناسب تر است و موجب می شود که مؤمن، به من اقتدا کند و من به دوستانم ملحق شوم. [شاید منظور حضرت دوستان شهیدش هست که زاهدانه زندگی کردند و از دنیا رفتند]». «دَخَلْنَا عَلَى عَلِيٍّ رَضِيَ اللَّهُ عَنْهُ وَبَيْنَ يَدَيْهِ طَبَقٌ مِنْ خَوْصٍ عَلَيْهِ قُرْصٌ أَوْ قُرْصَانٍ مِنْ شَعِيرٍ وَ أَنْ أَسْطَارَ النَّخَالَةِ لَتَبِينَ فِي الْخُبْزِ، وَهُوَ يَكْسِرُهُ عَلَى رُكْبَتِهِ، وَيَأْكُلُهُ بِمِلْجٍ جَرِيشٍ. فَقُلْنَا لِحَارِيَةَ سَوْدَاءَ اسْمُهَا فَضَّةٌ: أَلَا نَخَلْتِ هَذَا الدَّقِيقَ لِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ؟! فَقَالَتْ: أَيْ يَأْكُلُ هُوَ الْمَهْنَأُ وَيَكُونُ الْوَزْرُ فِي عُنُقِي؟ فَتَبَسَّسَمَ وَقَالَ: أَنَا أَمْرَتُهَا أَنْ لَا تَنْخَلِيهِ. قُلْنَا: وَلِمَ يَا أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ؟! قَالَ: ذَلِكَ أَجْدَرُ أَنْ يَذِلَّ النَّفْسُ، وَيَقْتَدِيَ بِبِيِ الْمُؤْمِنِ وَالْحَقِّ بِأَصْحَابِي» (ربيع الأبرار: ج ۲ ص ۶۹۳). امیرالمومنی در حکومتش نه به دنبال نانی برای خودش بود نه نامی.

- امام باقر ع می فرماید: «امیرالمومنین پنج سال بر مردم حکومت کرد و آجری بر آجر و خشتی بر خشتی نهاد؛ ولقد ولي الناس خمس سنين فما وضع آجرة على آجرة ولا لبنه على لبنه» (کافی، ج ۸، ص ۱۳۰). بله برخی از مسئولین ما همین طور هستند آجر روی آجر نمی گذارند آجر زیر آجر می گذارند. ۱۳ طبقه منفی زیر زمین رفته برای آنکه بزرگترین هتل خاورمیانه را بسازد.
- حضرت خطاب به مردم بصره بعد از جنگ جمل فرمود: «ای مردمان بصره! از چه می خواهید بر من خُرده گیرید؟». به لباس و ردایش اشاره کرد و فرمود: «به خدا سوگند، این دو از نخریسی همسر م است. از چه می خواهید بر من خُرده گیرید ای بصریان؟»^{۹۶} یعنی ببینید مسئول شما چقدر پاک دست هست.
- بعد اشاره کرد به کیسه‌ای که در دستش بود و خرجی‌اش در آن قرار داشت. فرمود: «به خدا سوگند، این، از محصولات من در مدینه است. پس اگر از نزد شما بیرون روم و بیش از آنچه می‌بینید با من باشد، پس نزد خداوند، از خیانتکارانم». «ما تَنَقِمُونَ مِنِّي يَا أَهْلَ الْبَصْرَةِ؟ وَأَشَارَ

^{۹۶} «لَمَّا أَرَادَ أَمِيرُ الْمُؤْمِنِينَ عَلَيْهِ السَّلَامُ التَّوَجُّهَ إِلَى الْكُوفَةِ قَامَ فِي أَهْلِ الْبَصْرَةِ فَقَالَ: مَا تَنَقِمُونَ عَلَيَّ يَا أَهْلَ الْبَصْرَةِ؟ وَأَشَارَ إِلَى قَمِيصِهِ وَرِدَائِهِ فَقَالَ: وَاللَّهِ إِنَّهُمَا لَمِنْ غَزَلِ أَهْلِي.» (الجمَل، ص ۴۲۲)

إِلَى صُرَّةٍ فِي يَدَيْهَا نَفَقَتُهُ فَقَالَ: وَاللَّهِ مَا هِيَ إِلَّا مِنْ غَلَّتِي بِالْمَدِينَةِ؛ فَإِنَا خَرَجْتُ مِنْ عِنْدِكُمْ بِأَكْثَرِ مِمَّا تَرَوْنَ فَأَنَا عِنْدَ اللَّهِ مِنَ الْخَائِنِينَ» (الجمَل، ص ۴۲۲) برخی آقایان اگر لیست اموال خودشان را نشان دهند، معلوم می شود خائن هستند یا خادم به ملت.

- یعنی طوری امیرالمؤمنین رفتار می کند کسی هوس نکند مسئول و سیاستمدار شود. بگوید ولما کن تو رو خدا بگذار زندگی خودمان را بکنیم. سیاستمدار از خودگذشته است. در این حد و اندازه که حاضر هست از زندگی خودش بزند.

سیاستمدار یعنی چمران و ابو ترابی

- مردم باید از مسئولین چنین تصویری داشته باشند. دورانی که آقای ابوترابی جانباز نماینده مجلس تهران بود. جانبازی به ایشان مراجعه کرد و گفت می خواهم خانه ای بسازم اما وام به من نمی دهند گفتند تا کارت به سقف نرسد کاری نمی توانیم برایت بکنیم. آقای ابو ترابی می گوید بررسی می کنم ببینم راهی دارد. ایشان بررسی می کنند می بیند راهی ندارد. به آن آقای جانباز می گوید فقط من می توانم یک کمکی کنم. آقازاده آقای ابو ترابی می گوید ما می دیدم چند وقتی شبها پدرم با سر و روی خاکی منزل می آمد. بعدها متوجه شدیم روزه های می رفته مجلس شبها به عنوان کارگر در منزل این جانباز کار می کرده تا کارش به سقف برسد.^{۹۷}
- خانم شهید چمران نقل می کند که «یادم هست اولین عید بعد از ازدواجمان (که لبنانی ها رسم دارند و دورهم جمع می شوند) مصطفی مؤسسه ماند نیامد خانه پدرم. آن شب از او پرسیدم؛ «دوست دارم بدانم چرا نیامدید خانه پدرم» مصطفی گفت، الآن عید است خیلی از بچه ها رفته اند پیش خانواده هایشان این ها که رفته اند وقتی برگردند برای این دویست، سیصد نفری که در مدرسه مانده اند تعریف می کنند که چنین و چنان. من باید بمانم با این بچه ها نهار بخورم سرگرمشان کنم که این ها هم چیزی برای تعریف کردن داشته باشند». گفتم: «خوب چرا مامان

^{۹۷} سایت خانه مشاور، خاطره ابوترابی

برایمان غذا فرستاد نخوردید؟ و نان و پنیر و چای خوردید» گفت: «این غذای مدرسه نیست». گفتم: «شما دیر آمدید بچه‌ها نمی‌دیدند شما چی خورده‌اید» اشکش جاری شد گفتم: «خدا که می‌بیند».^{۹۸}

- چمران زمستان لبنان بود و در مدرسه، لوازم گرمایی به حد کافی وجود نداشت، هر وقت که از بچه‌ها می‌پرسیدیم «دیشب هوا توفانی بود، آیا شما سرما نخوردید؟» با کمال تعجب می‌شنیدیم که بچه‌ها هر یک می‌گفتند: دیشب که لحاف از روی ما کنار می‌رفت، دکتر آن را روی سرمان می‌کشید، یکی دیگر می‌گفت: دیشب دکتر به بالین من آمده و دستش را بر پیشانی من گذاشته و می‌گفت مثل اینکه تو تب داری! و همین‌طور از شب تا صبح به همه بچه‌ها سرکشی می‌کرد و مراقب سلامت شان بود. در مدرسه حدود ۴۵۰ نفر از بچه‌ها زندگی می‌کردند و دکتر چمران به‌طور شبانه روزی خود را وقف تربیت آنها کرده بود.^{۹۹}
- بی‌خود نبود امام می‌فرمود بگوید چمران بیاید دلم برای چمران تنگ شده است ۱۰۰ یا می‌فرمود: «مثل چمران بمیرید.» (اول تیر ۱۳۶۰) چمران چنین شخصیت خواستنی بود. در حد وزیر باشی این شخصیت را داشته باشی؟!
- حضرت امیر به یکی از کارگزاران خود فرمود: «وَإِنَّ عَمَلَك لَيْسَ لَكَ بِطَعْمَةٍ وَ لَكِنَّهُ فِي عُنُقِكَ أَمَانَةٌ؛ همانا پست فرمانداری برای تو وسیله آب و نان نبوده، بلکه امانتی در گردن تو است» (نهج البلاغه، نامه ۵). سیاست مدار دنبال نان و نام خودش نیست بی‌نام و نشان و نان خدمت می‌کند.

^{۹۸} «باشگاه خبرنگاران جوان، خبر: ۴۲۸۳۲۶۴، تاریخ انتشار: ۰۵ اسفند ۱۳۹۱ - ۱۳:۰۰ به نقل از کتاب نیمه پنهان ماه»

^{۹۹} مجله اشارات خرداد ۱۳۸۶، شماره ۱۰۹

^{۱۰۰} «یک روز حاج احمد آقا از دفتر امام به ستاد جنگ‌های نامنظم در اهواز تلفن کردند و گفتند که امام می‌فرمایند: «دلم برای دکتر چمران تنگ شده است بگویند به تهران بیاید.» (پروتال امام خمینی، کد مطلب: ۲۸۴۳۰، تاریخ مطلب: ۳۱/۰۳/۱۳۹۲)

عزت سیاسی ما دست چه کسی است؟

- بعد از این مقدمه درباره اصل قداست سیاست و معنای واقعی سیاستمدار که عبارت است از آدمی که خودخواه نیست و از خود گذشته هست حالا نوبت می‌رسد به طرح موضوع عزت سیاسی، عزت سیاسی ما مبتنی بر یک آیه قرآن کریم هست که بسیار مشهور اما کلیدی هست. «لَنْ يَجْعَلَ اللَّهُ لِلْكَافِرِينَ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ سَبِيلًا؛ خداوند هرگز کافران را بر مؤمنان تسلطی نداده است.» (نساء، ۱۴۱).
- دکتر محمود سریع القلم مشاور اسبق رئیس جمهور، در مصاحبه با یکی از روزنامه‌ها می‌گوید: «نکته‌ای که خیلی بدان اعتقاد دارم؛ «جهانی شدن» است. شما یک کشور نام ببرید که بدون آنکه جهانی شده باشد، پیشرفت کرده بعد می‌گوید ما هنوز نتوانستیم، آن انطباق و سازگاری را ایجاد کنیم. اصل استقلال که در ایران بعد از انقلاب مطرح شده و مبانی دینی‌اش به «نفی سبیل برمی‌گردد، یک اصل جدی است. کار در سطح جهانی، تسامح می‌طلبد!»^{۱۰۱} واژه نفی سبیل اشاره به همین آیه دارد. می‌گوید جهانی شدن با این آیه قرآن سازگاری ندارد. بله جهانی شدن تعامل با بقیه کشورها، خوب هست، این آیات هم نمی‌گوید با جهانیان قطع رابطه کن. می‌فرماید در این تعامل منافع خودت را ببین. نگذار تو را چپاول کنند. اگر جهانی شدن به این معناست که ایران تحت استثمار کشورهای غربی قرار بگیرد و مثل عربستان گاو شیرده باشد ما نخواهیم جهانی بشویم که را باید ببینیم؟
- بعد تازه این تسامح شما حد و اندازه‌ای هم دارد؟ چقدر تسامح کنیم؟ مگر اشتباهی این‌ها کور شدن دارد؟ تا ما کشور را دودستی تقدیم آن نکنیم، آن‌ها راضی می‌شوند؟ فرمود: «وَلَا يَزَالُونَ يُقَاتِلُونَكُمْ حَتَّى يَرُدُّوكُمْ عَنْ دِينِكُمْ؛ پیوسته با شما می‌جنگند تا شما را از دینتان برگردانند» (بقره، ۲۱۷). این جنگ گاهی سیاسی هست. دین شما به شما می‌گوید عزت داشت

^{۱۰۱} روزنامه آرامان امروز، (۱۰:۵۴ - ۲۷/۰۳/۹۳ / ۸۲۱۳۶۲ / analysis / http://akharinkhabar.ir)

باش مسلمان! خودت را درست در اختیار اجانب نگذار که امکانات و منافع تو را به غارت ببرند. چرا زیر برجام زند؟

- چرا برجام های دیگر مدنظرشان بود؟ می گویند برجام راضی کننده نبود. بفرمایید چه چیزی شما را راضی می کند جز اینکه ما تسلیم محض شما بشویم.

چگونه سیاستمدار می تواند عزت سیاسی ما را حفظ کند؟ نفوذناپذیر بودن سیاست مدرن

- عزت سیاسی ما دست چه کسی هست؟ سیاسیون. چگونه یک سیاستمدار می تواند عزت سیاسی ما را حفظ کند؟ خودش باید شخصیتی باشد که عزت سیاسی داشته باشد؛ یعنی از نظر سیاسی نفوذناپذیر باشد. بگویند نمی شود این آدم را خرید. ترساند؛ و هر عملیات روانی و مالی بر روی این شخصیت اثرگذار نباشد. نه سرزنشها^{۱۰۲} نه تشویقها و سوت و کف زدنها. امیرالمؤمنین فرمود: «لَا تَزِيدُنِي كَثْرَةَ النَّاسِ حَوْلِي عِزَّةً، وَلَا تَفَرِّقُهُمْ عَنِّي وَحِشَّةً، وَلَوْ أَسْلَمَنِي النَّاسُ جَمِيعًا لَمْ أَكُنْ مُتَضَرِّعًا، اعْتَصَمْتُ بِاللَّهِ فَعَزَّزْتُمْ؛ فِرَاوَانِي مَرْدَمٍ پِيرَامُونِم بَر عَزَّتُمْ نَمِي اَفَزَايِد وَ پِرَاكِنْدِه شَدَن اَنَان، بَر تَنهَائِي اَم نَمِي اَفَزَايِد وَ اِگَر هَمِه مَرْدَم مِرَا وَ اَنهِنْد، زَارِي نَمِي كَنِم». به خدا چنگ زدی، پس عزیزت داشت (زیارت غدیریه امام هادی ع، مزار شهید اول، ص ۷۲). جانم به امیرالمؤمنین. سیاستمدار بزرگ یعنی علی بن ابی طالب. غیرقابل نفوذ. بی خود نبود خالد اعتراض کرد گفت یا علی اخلاق تا مردم فرق می کند بقیه را می شود خرید، اما نمی شود روی تو اثر گذاشت. نه آدم دیگران می شوی نه آدم می خری.^{۱۰۳}

معرفی چهره های نفوذی در اسلام

۱. اشعث

^{۱۰۲} «لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ» (مائدة، ۵۴)

^{۱۰۳} «وَمَا دَعَاهُمْ إِلَىٰ بَيْعَةٍ أَبِي بَكْرٍ إِلَّا اسْتِئْذَانُهُ جَانِبِهِ وَ لَيْنٌ عَرِيكَتِهِ وَ أَخَذَهُمُ الْأَمْوَالَ مِنْ فَوْقِ اسْتِحْقَاقِهِمْ وَ لَقَلَّ الْيَوْمَ مَنْ يَمِيلُ إِلَى الْحَقِّ وَ أَنْتَ قَدْ بَعْتَ الْآخِرَةَ بِالْأُخْرَىٰ وَ لَوْ اجْتَمَعَتْ أَخْلَاقُكَ إِلَىٰ أَخْلَاقِهِمْ لَمَا خَالَفَكَ خَالِدٌ» (ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۸۹)

- تاریخ اسلام پر است از آدم‌های نفوذی که تحت تأثیر دشمن قرار گرفتند؛ و دشمن روی حرف آن‌ها حساب باز کرد. یکی از شخصیت‌های نفوذپذیر که در لشکر امیرالمؤمنین هست، اشعث نام دارد. اشعث اگر نفوذی نباشد که بعید هست که نباشد، اما به شدت تحت تأثیر نفوذ دشمن بود.
- اشعث خودش و خانواده‌اش قاتل سه امام بودند. امام صادق (ع) فرمود: «إِنَّ الْأَشْعَثَ بْنَ قَيْسِ شَرِكٍ فِي دَمِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ وَابْنَتِهِ جَعْدَةَ سَمَّتِ الْحَسَنَ عَ وَ مُحَمَّدٌ ابْنُهُ شَرِكٌ فِي دَمِ الْحُسَيْنِ عَ؛ همانا اشعث بن قیس کسی بود که خود در (ریختن) خون امیر مؤمنان علیه السلام شرکت جست و دخترش جعدۀ (امام) حسن علیه السلام را زهر خوراند و پسرش محمد در (ریختن) خون حسین علیه السلام شرکت جست.» (کافی، ج ۸، ص ۱۶۷).

نقش اشعث در جنگ صفین و قرآن به نیزه کردن

- اشعث یکی از کسانی که نقش کلیدی در لشکر امیرالمؤمنین داشت. چهره مرموز و ناشناخته‌ای که ابن ابی الحدید معتزلی می‌گوید هر فتنه‌ای در لشکر امیرالمؤمنین رخ داد زیر سر اشعث بود. (کُلُّ فَسَادٍ كَانَ فِي خِلَافَةِ أَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ عَ وَ كُلُّ اضْطِرَابٍ حَدَثَ فَأَصْلُهُ الْأَشْعَثُ؛ شرح ابن ابی الحدید/ ۲/ ۲۷۸) اشعث کسی بود که معاویه در جنگ صفین به اعتبار حرف او قرآن‌ها را بر سر نیزه کرد. شبی از شب‌های جنگ صفین که جنگ بالاگرفته بود، اهالی قبیله خودش را جمع کرد و گفت من آدم جنگ‌آوری هستم، اما تا به حال چنین جنگی ندیدم. مردم نابود شدند. مردم از

جنگ خسته شده‌اند. ۱۰۴ همین جملات وقتی به گوش معاویه رسید گفت فردا اگر قرآن بر سر نیزه کنیم کار علی تمام است. ۱۰۵

نقش اشعث در فتنه خوارج

- شش هزار نفر جدا شدند و گفتند: یا علی بن ابیطالب، شما اشتباه کردید! آقا فرمود: خُب شما خودتان تحمیل کردید! آن‌ها گفتند: نه باید استغفار کنی، ما اشتباه کردیم. در نقلی هست که امیرالمؤمنین (ع) فرمود: «أَنَا أَسْتَغْفِرُ اللَّهَ مِنْ كُلِّ ذَنْبٍ» من از هر گناهی استغفار می‌کنم-ایشان که همیشه استغفار می‌کردند- لذا این شش هزار نفر به کوفه برگشتند.
- اشعث این داستان را شنید و گفت: یا علی! شما از چه چیزی استغفار کردی؟ بالاخره اشعث یک کاری کرد که امیرالمؤمنین علی (ع) توضیح دادند: نه من از پذیرفتن حکمیت استغفار نکردم، من کلی استغفار کردم؛ و بعد هم چهار هزار نفر از آن شش هزار نفر دوباره بیرون رفتند. (فقال علی ع أنا أستغفر الله من كل ذنب فرجعوا معه و هم ستة آلاف؛ شرح نهج البلاغه ابن ابی الحدید/۲/۲۷۹)
- جالب است! وقتی امیرالمؤمنین (ع) به جنگ این خوارج رفت، اشعث نیامد! خودش فتنه را درست کرده، یعنی فتنه «خروج بر حاکمیت» را درست کرده، حالا امیرالمؤمنین (ع) می‌خواست برود

۱۰۴ « عَنْ صَعَصَعَةَ قَالَ :: قَامَ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسِ الْكِنْدِيِّ لَيْلَةَ الْهَرِيرِ فِي أَصْحَابِهِ مِنْ كِنْدَةَ فَقَالَ: الْحَمْدُ لِلَّهِ أَحْمَدُهُ وَاسْتَعِينَهُ وَ أُوْمِنُ بِهِ وَ أَتَوَكَّلُ عَلَيْهِ وَ اسْتَنْصَرُهُ وَ اسْتَفْعَرُهُ وَ اسْتَجِيرُهُ وَ اسْتَهْدِيهِ وَ اسْتَشِيرُهُ وَ اسْتَشْهَدُ بِهِ فَإِنَّهُ مَنْ يَهْدِ اللَّهُ فَلَا مَضِلَّ لَهُ وَ مَنْ يَضِلَّ فَلَا هَادِيَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنْ لَا إِلَهَ إِلَّا اللَّهُ وَحْدَهُ لَا شَرِيكَ لَهُ وَ أَشْهَدُ أَنَّ مُحَمَّدًا عَبْدُهُ وَ رَسُولُهُ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ ثُمَّ قَالَ: قَدْ رَأَيْتُمْ يَا مَعْشَرَ الْمُسْلِمِينَ - مَا قَدْ كَانَ فِي يَوْمِكُمْ هَذَا الْمَاضِي وَ مَا قَدْ فِيهِ مِنْ الْعَرَبِ فَوَ اللَّهُ لَقَدْ بَلَّغْتَ مِنَ السِّنِّ مَا شَاءَ اللَّهُ أَنْ أَبْلَغَ فَمَا رَأَيْتُ مِثْلَ هَذَا الْيَوْمِ قَطُّ أَلَّا فَيُلْبَغُ الشَّاهِدَ الْغَائِبَ أَنَا إِنْ نَحْنُ تَوَاقَفْنَا عَدَا إِنَّهُ لَفَنَاءُ الْعَرَبِ وَ ضِيْعَةُ الْحَرَمَاتِ أَمَا وَ اللَّهِ مَا أَقُولُ هَذِهِ الْمَقَالَةَ جَزَعًا مِنَ الْحَتْفِ وَ لَكِنِّي رَجُلٌ مَسْنٍ أَخَافُ عَلَى النِّسَاءِ وَ الذَّرَارِيِّ عَدَا إِذَا فَنِينَا اللَّهُمَّ إِنِّكَ تَعْلَمُ أَيُّي قَدْ نَظَرْتَ لِقَوْمِي وَ لِأَهْلِ دِينِي فَلَمْ أَلْ - وَ مَا تَوْفِيْقِي إِلَّا بِاللَّهِ عَلَيْهِ تَوَكَّلْتُ وَ إِلَيْهِ أُنِيبُ وَ الرَّأْيُ يَخْطِئُ وَ يَبْصِيْبُ وَ إِذَا قَضَى اللَّهُ أَمْرًا أَمْضَاهُ عَلَى مَا أَحَبَّ الْعِبَادُ أَوْ كَرِهُوا أَقُولُ قَوْلِي هَذَا وَ اسْتَغْفِرُ اللَّهَ الْعَظِيمَ لِي وَ لَكُمْ. قَالَ صَعَصَعَةُ: فَأَنْطَلَقْتُ عِيُونَ مَعَاوِيَةَ إِلَيْهِ يَخْطِبُهُ الْأَشْعَثُ فَقَالَ: أَصَابَ وَ رَبَّ الْكَيْبَةِ» (وقعه الصغين، ص ۴۸۰)

فتنه را حل کند، ولی اشعث گفت: «نمی‌آیم!» حضرت به او فرمود: تو چه بد پیرمردی هستی! (فَتَأَخَّرَ عَنْهُ شَبْتُ بْنُ رَبِيعٍ وَ عَمْرُو بْنُ حَرْيِثٍ وَ الْأَشْعَثُ بْنُ قَيْسٍ... فَقَالَ عَ لَهُمْ: ... سِوَاهُ لَكُمْ مِنْ مَشَايِخٍ... تُرِيدُونَ أَنْ تُثَبِّطُوا عَنِّي النَّاسَ؛ الخرائج/ ۱/ ۲۲۶)

۲. ابوموسی اشعری ساده لوح

- نفوذپذیران چه کسانی هستند؟ یک مدلس اشعث بود که مثلا زرنگ بود. یک مدلس ابوموسی اشعری بود ساده لوح بود. ابوموسی اشعری با شعار «جنگ نباشد» و گفتن اینکه «مردم از جنگ خسته شده‌اند» نتیجه یک مذاکره شکست خورده را به امیرالمؤمنین (ع) تحمیل کرد که بعد از آن موجب خونریزی‌های فراوانی در جهان اسلام شد. به حدی که امیرالمؤمنین (ع) بعد از آن ماجرا، رسماً در قنوت نمازش ابوموسی اشعری را لعن می‌کرد. عَنْ عَبْدِ اللَّهِ بْنِ مَعْقِلٍ، عَنْ عَلِيٍّ (ع): أَنَّهُ قَنَتَ فِي الصُّبْحِ فَلَعَنَ مَعَاوِيَةَ وَ عَمْرُو بْنَ الْعَاصِ وَ أَبَا مُوسَى وَ أَبَا الْأَعْوَرِ وَ أَصْحَابَهُمْ. (امالی طوسی، ۷۲۵) امیرالمؤمنین علی (ع) می‌فرمود «ابوموسی اشعری دلش با ما نیست.» (هُوَ أُمَّعَ غَيْرِنَا؛ كَشَفَ الْغَمَةَ ۱/ ۵۴) برخی از این بدبخت‌ها، منافعی هم ندارند؛ یعنی نوکر بی جیره و مواجب هستند.

- آیا شما خبردارید وقتی که ابوموسی اشعری داشت با دشمنان مذاکره می‌کرد، امیرالمؤمنین علی (ع) چه نامه‌ای به ابوموسی اشعری نوشتند؟ ایشان نوشتند: آقای ابوموسی اشعری، تجربه! نه ابوموسی اشعری را به خدا دعوت کرد، نه از قیامت ترساند، نه به خودش دعوت کرد، نه دعوت به انقلابی گری کرد؛ هیچی! فقط فرمود: ابوموسی اشعری، تجربه! ببین تجربه به تو چه می‌گوید؟ بعد فرمود: ابوموسی اشعری! کسی که تجربه را زیر پایش بگذارد شقی است، شقاوت دارد. (إِنَّ الشَّقِيَّ مَنْ حُرِمَ نَفْعَ مَا أُوتِيَ مِنَ الْعَقْلِ وَ التَّجَرِبَةِ؛ نهج البلاغه/ نامه ۷۸)

- یعنی تو که تجربه کرده‌ای این‌ها دروغ می‌گویند، تو که تجربه کرده‌ای این‌ها سر پیمانشان نیستند، تو که تجربه کرده‌ای این‌ها این طوری هستند، پس به آن‌ها اعتماد نکن؛ به تجربه خودت اعتماد کن! بابا تجربه خودت را زیر پا نگذار و الا شقی هستی! حضرت نگفت: ولایت من! نگفت: قرآن خدا! نگفت: قیامت خودت! بلکه گفت: تجربه!

- امیرالمؤمنین (ع): فرمود کسی که به تجربه بی‌اعتنایی کند، شقاوت دارد! ببین من چه دارم بهت می‌گویم! ولی ابوموسی اشعری، بازم به عمروعاص اعتماد کرد. عمروعاص به او گفت: «خُبِّ بیا هر دوی ما جلو مردم، خلیفه‌هایمان را خلع کنیم و بعد هم خود مردم بروند و یکی دیگر را انتخاب کنند! حالا که ما توافقمان نشده، این یک راه میانه است»
- ابوموسی هم خام شد و گفت باشد! یعنی دوباره به عمروعاص اعتماد کرد. بعد همراه با عمروعاص آمدند. ابوموسی گفت: اول تو برو معاویه را خلع کن! ولی عمروعاص گفت: شما احترامت بر من واجب است! لذا ابوموسی اول رفت و گفت: «من علی بن ابی طالب را از خلافت خلع می‌کنم، همان طوری که این انگشتری را درمی‌آورم» بعد عمروعاص بالای منبر رفت و گفت: «من هم معاویه را بر خلافت نصب می‌کنم، همان طوری که این انگشتر را می‌گذارم.» ابوموسی گفت: اِ! قرارمان این نبود!... و مجلس به هم خورد. نتیجه مذاکره این شد!

شیوه‌های نفوذ دشمن بر مسئولین

- یکی از اساتید دانشگاه که بازنشسته سازمان ملل است می‌گفت: «من از سازمان ملل در چندین کشور نمایندگی داشتم. به یکی از مسئولین سازمان ملل در ژنو-که رفاقتی با او داشتم و کمی هم ضدصهیونیستی بود- گفتم: بالاخره غربی‌ها با انقلاب اسلامی ایران چه کار می‌خواهند بکنند؟ گفت: یک روزی که با هم بیرون رفتیم به تو خواهیم گفت. احتمالاً می‌خواسته شنود نشود- وقتی بیرون رفتیم، گفت: اگر بخواهید انقلاب‌ها ساقط کنید، کاری ندارد! انقلابیون می‌آیند بالا و امکانات پیدا می‌کنند، بچه‌هایشان می‌آیند خارج از کشور درس می‌خوانند و بعد هم برای این بچه‌ها، تورهایی پهن می‌شود- و بعد مراحلش را هم توضیح داد- بعد که تور پهن کردند، از طریق این فرزندان به یک شیوه‌هایی در تصمیم‌سازی‌ها دخالت می‌کنند»
- آیه الله بهجت ره تأکید می‌کردند که ما هرچه ضربه خورده‌ایم از نفوذ بوده است؛ و بعضی از موارد را توضیح می‌دانند؛ از نفوذ در خانه‌های علماء توضیح می‌دادند تا نفوذ در بین مملکتی‌ها.

می‌فرمایند: باید مراقبت کرد؛ دشمن دست از نفوذ بر نمی‌دارد. (دیدار آقای ری شهری با آیت الله بهجت، کتاب زمزم عرفان/ص ۲۹۱)

مشاوره غیرمسلمان یزید، نفوذی که در فاجعه کربلا نقش داشت

- یزید مشاور غیرمسلمانی دارد که وقتی خبر قیام اباعبدالله (ع) را شنید، به آن مشاور غیرمسلمان خود گفت: چه کنم؟ او به یزید پیشنهاد داد و گفت: دست‌خط بابای تو معاویه پیش من است، عبدالله بن زیاد را بفرست و او را رئیس کوفه قرار بده؛ یعنی این فرد-که نامش «سرجون» بود- در واقع مشاور ارشد سیاسی یزید بود و الا دست‌خط معاویه پیش او چه کار می‌کرد؟ و چرا معاویه این رازهای خود را با او در میان می‌گذاشته؟ به هر حال، به مشورت یک غیرمسلمان نفوذی در دستگاه یزید، فاجعه کربلا شکل گرفت. (فَلَمَّا وَصَلَتِ الْكُتُبُ إِلَى يَزِيدَ دَعَا سَرْجُونَ مَوْلَى مُعَاوِيَةَ... فَقَالَ لَهُ سَرْجُونُ أَرَأَيْتَ مُعَاوِيَةَ لَوْ نَشِرَ لَكَ حَيًّا أَمَا كُنْتَ آخِذًا بِرَأْيِهِ؟ قَالَ نَعَمْ قَالَ: فَأَخْرَجَ سَرْجُونٌ عَهْدَ عُبَيْدِ اللَّهِ بْنِ زَيْدٍ عَلَى الْكُوفَةِ وَقَالَ هَذَا رَأْيُ مُعَاوِيَةَ مَاتَ وَقَدْ أَمَرَ بِهَذَا الْكِتَابِ؛ ارشاد مفید/۲/۴۲).

مقتل: «حضرت علی اصغر»

- لَمَّا رَأَاهُمُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مُصْرَبِينَ عَلَى قَتْلِهِ، أَخَذَ الْمُصْحَفَ وَنَشَرَهُ، وَجَعَلَهُ عَلَى رَأْسِهِ، وَنَادَى: بَيْنِي وَبَيْنَكُمْ كِتَابُ اللَّهِ، وَجَدِّي مُحَمَّدٌ رَسُولُ اللَّهِ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَآلِهِ، يَا قَوْمِ! بِمِ تَسْتَجِلُونَ دَمِي؟! ... فَالْتَفَتَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَإِذَا بِطِفْلِ لَهُ يُبْكِي عَطْشًا، فَأَخَذَهُ عَلَى يَدَيْهِ، وَقَالَ: يَا قَوْمِ، إِنْ لَمْ تَرَحْمُونِي فَارْحَمُوا هَذَا الطِّفْلَ، فَرَمَاهُ رَجُلٌ مِنْهُمْ بِسَهْمٍ فَذَبَحَهُ، فَجَعَلَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُبْكِي

وَيَقُولُ: اللَّهُمَّ احْكُم بَيْنَنَا وَبَيْنَ قَوْمٍ دَعَوْنَا لِيُنصِرُونَا فَفَقَتَلُونَا. فَنُودِيَ مِنَ الْهَوَا: دَعَهُ يَا حُسَيْنُ؛ فَإِنَّ لَهُ مُرْضِعاً فِي الْجَنَّةِ. ١٠٦

• وقتی حسین علیه السلام دید که آنها بر کُشتن او پافشاری می کنند، قرآنی را گرفت و آن را باز کرد و بر سرش نهاد و ندا داد: «کتاب خدا و نیز جدم محمد، فرستاده خدا، میان من و شما [، داوری کند]. ای مردم! برای چه خونم را حلال می شمرید؟! ...». همچنین حسین علیه السلام، به سوی یکی از کودکانش که از تشنگی می گریست، رفت. او را بر سر دست گرفت و گفت: «ای قوم! اگر بر من رحم نمی کنید، بر این کودک، رحم کنید». در این حال، مردی از آنان، تیری به سوی او انداخت و ذبحش کرد. حسین علیه السلام می گریست و می گفت: «خدایا! میان ما و گروهی که ما را دعوت کردند تا ما را یاری دهند، اما ما را کُشتند، داوری کن». در این هنگام، از آسمان، ندایی رسید: «او را وا گذار ای حسین، که او را در بهشت، شیر می دهند»

• تَقَدَّمُوا رَجُلًا رَجُلًا، حَتَّى بَقِيَ وَحْدَهُ مَا مَعَهُ أَحَدٌ مِنْ أَهْلِهِ، وَلَا وُلْدَهُ وَلَا أَقَارِبِهِ، فَإِنَّهُ لَوَاقِفٌ عَلَى فَرَسِهِ، إِذْ أُتِيَ بِمَوْلُودٍ قَدْ وُلِدَ لَهُ فِي تِلْكَ السَّاعَةِ، فَأَذَّنَ فِي أُذُنِهِ، وَجَعَلَ يَحْنِكُهُ إِذْ أَتَاهُ سَهْمٌ فَوَقَعَ فِي حَلْقِ الصَّبِيِّ فَذَبَحَهُ، فَنَزَعَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ السَّهْمَ مِنْ حَلْقِهِ، وَجَعَلَ يَلْطِخُهُ بِدَمِهِ وَيَقُولُ: وَاللَّهِ لَأَنْتَ أَكْرَمُ عَلَى اللَّهِ مِنَ النَّاقَةِ، وَلِمُحَمَّدٍ أَكْرَمٌ عَلَى اللَّهِ مِنْ صَالِحٍ! ثُمَّ أَتَى فَوَضَعَهُ مَعَ وُلْدِهِ وَبَنِي أَخِيهِ. ١٠٧

• یاران امام حسین علیه السلام یک به یک گام پیش نهادند [و رزمیدند و شهید شدند] تا این که امام علیه السلام تنها ماند و هیچ یک از [مردان] خانواده و فرزندان و نزدیکانش با او نماند. او بر بالای اسبش بود. کودکی را که همان ساعت متولد شده بود، برایش آوردند. امام حسین علیه السلام در گوشش اذان گفت و کام او را بر می داشت که تیری آمد و در گلوئی کودک نشست و ذبحش کرد. امام حسین علیه السلام تیر را از گلوئی او بیرون کشید و خوش را به بدن او مالید و

١٠٦ تذكرة الخواص؛ سبط ابن جوزی: ص ٢٥٢

١٠٧ تاریخ یعقوبی: ج ٢ ص ٢٤٥.

گفت: «به خدا سوگند تو نزد خدا از شتر صالح گرامی تری و محمد صلی الله علیه و آله نیز نزد خدا از صالح، گرامی تر است».

«أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (هود، ۱۸)

بسم الله الرحمن الرحيم

شب هشتم: عوامل عزت آفرین: ۱- «مقاومت و جهاد»

اشاره:

قوت و قدرت روحی لازمه لذت بردن بیشتر از امکانات زندگی هست. آدم ضعیف از ابزارهای لذت بری زیاد لذت نمی برد. غالباً مردم جوامع ثروتمند، افسرده و نومید هستند. چون ضعیف شده اند از دارایی های خودشان لذت نمی برند و ابزاری ندارند که بیشتر لذت ببرند. از سوی دیگر دین انسان را قوی می کند؛ و مستکبران به

دنبال ضعیف کردن انسان ها هستند. مقاومت بهترین راه و پیشنهاد دین برای قدرتمند شدن است؛ و عدم استقامت و مقاومت مساوی است با کربلا. در ادامه به معنای لغوی استقامت و آثار و برکات آن خواهیم پرداخت. در ادامه استقامت و مقاومت را به عنوان یکی از عوامل عزت آفرین معرفی می کنیم؛ و اینکه مشکلات اقتصادی بدون مقاومت حل نمی شود. در نهایت به دو عنصر اصلی در کربلا یعنی ۱. مظلومیت و ۲. مقاومت اشاره کرده و به تبیین رابطه این دو خواهیم پرداخت؛ و مقاومت را به عنوان اصلی ترین درس کربلا مطرح می نماییم.

قوت و قدرت روحی لازمه لذت بری از زندگی

- برخورداری از قوت و قدرت روحی یکی از نیازهای حیاتی انسان هست. آدم وقتی قوت و قدرت روحی پیدا کرد؛ موجب می شود از حداقل های زندگی خودش، بیشترین لذت را ببرد. درحالی که خیلی ها هستند که از حداکثرهای زندگی که دارند لذت نمی برند؛ چرا؟ خانه دارد. ماشین دارد. همه جور امکاناتی تحت اختیارش هست ولی آن طوری که دلش می خواهد از این امکانات لذت نمی برد! آن طوری که می خواهد به او این امکانت نمی چسبند! از این امکانات لذت لازم را نمی برد؛ چرا؟

چرا با افزایش امکانات، لذت بری بیشتر نمی شود؟

- برای اینکه ما همیشه به دنبال این هستیم که ابزارهای لذت بری در بیرون خودمان را بیشتر کنیم. خانه بزرگتر، ماشین شیک تر. این موبایل تا دیروز برایش عزیز بود الان از چشمش افتاده است. بعضی ها هم برای حل مشکل خودشان دچار تنوع طلبی می شوند. نیست زودی این امکانات از چشمش می افتد. می رود توی خط تنوع طلبی. هیچ گاه به دنبال این نیستیم که خودمان را قوی کنیم تا بیشتر لذت ببریم. برای بیشتر لذت بردن خودت را قوی کن.

آدم ضعیف، از ابزارهای لذت بری زیاد لذت نمی برد

- آدمی که ضعیف هست، هرچقدر هم ابزار لذت بری دور و برش زیاد باشد چه فایده دارد. لذت بری که بیشتر نمی شود. برو ضعف روحی ت رو از بین ببر، به جای اینکه همه‌اش دنبال این باشی که ابزارهای لذت بری بیرون را زیاد کنی! شلوغش کنی!
- یک پیرمرد یا پیرزن از غذا خوردن بیشتر لذت می برد یا یک جوان؟ معلوم هست یک جوان؛ چون قدرت لذت بری جوان بیشتر هست. حالا این از لحاظ جسمی هست. از لحاظ روحی هم همین طور هست. آدمی که قدرت روحی داشته باشد از کمترین امکاناتش بیشترین لذت را می برد.
- برویم قدرت کسب کنیم از درون تا بیشتر لذت ببریم از بیرون. واقعاً قدرت را نمی شود از بیرون به دست آورد. هرکسی که ماشین بزرگ سوار می شود قوی نمی شود. هرکسی ثروت بیشتری داشته باشد لزوماً لذت بیشتری از این ثروت نمی برد. این دروغ بزرگی هست که به ما گفتند و ما باور کردیم.

آمار افسردگی در کشورهای ثروتمند جهان

- سازمان همکاری اقتصادی و توسعه در گزارشی تحت عنوان «نگاهی به بهداشت جهانی» اعلام کرد: کشورهای پیشرفته و ثروتمند، بیشترین مصرف کننده داروهای ضد افسردگی در جهان هستند.^{۱۰۸} آمریکایی‌ها که تنها ۵ درصد از جمعیت جهان هستند، ۸۰ درصد از داروهای آرام بخش دنیا را مصرف می کنند.^{۱۰۹}

^{۱۰۸} سایت جام جمع آنلاین <http://yon.ir/ftVeU>

^{۱۰۹} سایت مشرق <http://yon.ir/A>

- آمریکا هم به دلیل ثروت بسیار زیادش جزو ثروتمندترین‌های دنیا است. این کشور از لحاظ تولید نفت و گاز هم جزو برترین‌های دنیا محسوب می‌شود. جمع ثروت شخصی در این کشور ۵/۶۳ تریلیون دلار بوده و این کشور از نظر شاخص جینی (شاخصی اقتصادی برای محاسبه‌ی توزیع ثروت در میان مردم) چهارمین کشور با بالاترین درآمدهای فردی است.^{۱۱۰}

آمار خودکشی در آمریکا

- اما آمار رسمی منتشره از سوی «انجمن خودکشی آمریکا» (American Association of Suicidology) نشان می‌دهد از سال ۱۹۹۰ به بعد، نرخ خودکشی بین ۱۰/۷ تا ۱۲/۴ نفر در هر صد هزار نفر بوده که بخش مهمی از این خودکشی‌ها ارتباطی به مسائل اقتصادی نداشته و به خاطر موضوعات روانی، افسردگی و ناراحتی‌های عصبی رخ داده است.
- نکته جالب در جامعه آمریکا، این هست که وقوع خودکشی‌های در بین افراد مرفه و ثروتمند این کشور قابل توجه است. موضوعی که تحلیلگران با عنوان سونامی خودکشی در قشر مرفه آمریکا از آن یاد می‌کنند. در آخرین نمونه از خودکشی ثروتمندان آمریکایی که انعکاس گسترده‌ای در این کشور داشته، یک مادر جوان آمریکایی ساکن محله اعیان‌نشین سن لوئیس میسوری آمریکا پس از قتل دختر و پسر کوچک خود، دست به خودکشی زد.^{۱۱۱}

چرا آمریکایی‌ها احساس شادی و خوشبختی نمی‌کنند؟

- اگر آمریکایی‌ها واقعاً این قدر که ما فکر می‌کنیم، خوش بخت هستند، پس چرا آمریکایی‌هایی، که تنها ۵ درصد از جمعیت جهان هستند، ۸۰ درصد از آرام‌بخش‌های دنیا را مصرف می‌کنند؟ کشوری که یکی از ثروتمندترین کشور جهان هست، آمار خودکشی در بین ثروتمندانش از همه

^{۱۱۰} سایت جامعه سلامت <http://yon.ir/Rvt>

^{۱۱۱} سایت باشگاه خبرنگاران جوان، <http://yon.ir/>، mRKN

بیشتر هست؟ خودکشی در بین ثروتمندان خیلی معنا دارد، تو دیگر چه مشکلی داری؟ سونامی خودکشی در قشر مرفه، خیلی عجیب هست؛ کسی که غرق خوشی هست، از زندگی سیر بشود و قید زندگی را بزند و حاضر بشود با دست خودش، به زندگی مرفه خودش، پایان بدهد. این خیلی معنادار هست؛ یعنی هرچقدر امکانات بیشتر می‌شود، میزان لذت بری کاهش پیدا می‌کند.

دین انسان را قوی می‌کند

- چگونه خودمان را قوی کنیم تا بیشتر لذت ببریم؟ دین انسان را قوی می‌کند. یکی از انتظاراتی که ما از دین معمولاً نداریم قوت قلب و قدرت روحی است. ما معمولاً از دین‌داری توقع داریم لطیف شویم، بی‌آزار شویم، نورانی و باصفا شویم کلاً می‌خواهیم خوب شویم ولی کسی توقع ندارد در اثر دین‌داری قوی شود.
- یکی از آثار و ویژگی‌های مهم دین این است که خیلی به انسان از نظر روحی و از نظر اجتماعی قدرت و قوت می‌بخشد. دین اساساً خودش یک قوتی درش هست یک قدرتی در درون دین وجود دارد و طبیعتاً هرکسی با دین ارتباط برقرار کند از این قدرت برخوردار می‌شود. مثلاً می‌گویید دین، انگار دارید می‌گویید فولاد، دارید می‌گویید دین انگار مثلاً از یک بتون‌آرمه خیلی مستحکم دارید صحبت می‌کنید.
- **خَبِّ مِنَ الْآنَ** این نماز را خواندم قوی شدم؟ فرمود نمازی که تو را از منکرات بازدارد، نماز نیست.^{۱۱۲} چرا نماز نیست؟ چون تو را قوی نکرد مقابل گناه البته باید نماز خواند تا قوی شد. نماز نخوانی که اصلاً در باشگاه قوی شدن ثبت‌نام نکردی. فرمود: «مَنْ أَطَاعَ اللَّهَ عَزَّ وَ قَوِيَ» (عیون الحکم، ص ۴۴۸) اگر اطاعت خدا را به‌جا آوردی عزیز و قوی می‌شود، اگر قوی نشدی پس اطاعت نبوده که تو قوی نشدی.

^{۱۱۲} «عمرانُ بنُ حُصَین: سَأَلَ النَّبِيَّ صَلَّى اللَّهُ عَلَيْهِ وَ آلِهِ عَنِ قَوْلِ اللَّهِ: «إِنَّ الصَّلَاةَ تَنْهَى عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ» قَالَ: مَنْ لَمْ تَنْهَهُ صَلَاتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ فَلَا صَلَاةَ لَهُ.» (تفسیر ابن کثیر: ۶ / ۲۹۰) و «عن رسول الله ص: مَنْ لَمْ تَنْهَهُ صَلَاتُهُ عَنِ الْفَحْشَاءِ وَ الْمُنْكَرِ لَمْ يَزِدْ مِنَ اللَّهِ إِلَّا بُعْدًا» (تفسیر الطبری: ۱۱ / الجزء ۲۰ / ۱۵۵)

- الآن از اخلاق برداشت قدرت نمی شود. خیلی ها ترجیح می دهند بچه هایشان اخلاق گوسفندوار داشته باشند. بره وار زندگی کنند. می گوید که حاج آقا همین که لگد نمی زند و شاخ نمی زند و گاز نمی گیرد بس هست دیگر. آدم نمی داند بگویی چه بچه خوبی یا چه گوسفند خوبی!
- الآن می خواهم یک حرف وحشتناک بزنم. بعضی ها سه فاز می پرانند وقتی این حرف را بشنوند. آماده هستید؟ آدم خوب اما ضعیف دو زار نمی ارزد. این قدر آدم های خوبی هستند، عالی! بیست! اما از سر ضعف درونی هست که دین داری می کند، اخلاقی رفتار می کند.
- امام رضا (ع) از امام سجاد (ع) نقل می فرماید: اگر دیدی کسی گناه نمی کند، گولش را نخور؛ شاید عرضه ندارد! (إِذَا رَأَيْتُمُ الرَّجُلَ قَدْ حَسَنَ سَمْتَهُ وَ هَدِيَهُ وَ تَمَامَتَ فِي مَنْطِقِهِ وَ تَخَاضَعَ فِي حَرَكَاتِهِ فَرُوَيْدًا لَا يَغْرَنُكُمْ فَمَا أَكْثَرَ مَنْ يُعْجِزُهُ تَنَاوُلُ الدُّنْيَا وَ رُكُوبُ الْحَرَامِ مِنْهَا لِضَعْفِ نَيْتِهِ وَ مَهَانَتِهِ وَ جُبْنِ قَلْبِهِ؛ احتجاج/۲/۳۲۰) بعد می فرماید: اگر عرضه داشت و گناه نکرد-مثلاً اگر به مال حرام دست نزد- گولش را نخور شاید این گناه را دوست ندارد و یک گناه دیگری را دوست دارد. (وَ إِذَا وَجَدْتُمُوهُ يَعْفُ عَنِ الْمَالِ الْحَرَامِ فَرُوَيْدًا لَا يَغْرَنُكُمْ فَإِنَّ شَهَوَاتِ الْخَلْقِ مُخْتَلِفَةٌ...؛ همان)
- اگر دیدی که هیچ گناهی نکرد، بازهم گولش را نخور، شاید عقل و شعور درست و حسابی ندارد (فَإِذَا وَجَدْتُمُوهُ يَعْفُ عَنِ ذَلِكَ فَرُوَيْدًا لَا يَغْرَنُكُمْ حَتَّى تَنْظُرُوا مَا عَقْدَةُ عَقْلِهِ...؛ همان) حضرت همین طور کلام خود را ادامه می دهد. آخرش می فرماید: اگر عرضه داشت و مرتکب گناه نشد و عقل هم داشت، ببین در عرصه سیاسی چگونه است؟ البته تعبیر حضرت این نیست، حضرت می فرماید: ببین حب مقام، یا حب قدرت و جاه دارد یا نه؟ که البته حب مقام هم بیشتر مربوط به عرصه سیاسی است. اگر از آن (حب مقام) گذشت، درست است و اگر نگذشت حتی اگر همه این خوبی ها را داشته باشد، خدا لعنتش کند. (وَ كَيْفَ مَحَبَّتِهِ لِلرِّئَاسَاتِ الْبَاطِلَةِ وَ زُهْدُهُ فِيهَا فَإِنَّ فِي النَّاسِ مَنْ خَسِرَ الدُّنْيَا وَ الْآخِرَةَ يَتْرُكُ الدُّنْيَا لِلدُّنْيَا وَ يَرَى أَنَّ لَدَةَ الرِّئَاسَةِ الْبَاطِلَةَ أَفْضَلُ مِنْ لَدَةِ الْأَمْوَالِ وَ النَّعِيمِ الْمُبَاحَةِ الْمُحَلَّلَةِ فَيَتْرُكُ ذَلِكَ أَجْمَعَ طَلِبًا لِلرِّئَاسَةِ حَتَّى إِذَا قِيلَ لَهُ اتَّقِ اللَّهَ أَخَذَتْهُ الْعِزَّةُ بِالْإِثْمِ فَحَسِبُهُ جَهَنَّمَ وَ لَيْسَ الْمِيَاهِدُ؛ احتجاج/۲/۳۲۱)

مستکبران عالم دنبال ضعیف کردن انسان‌ها

• خیلی مستکبران عالم دنبال ضعیف کردن انسان‌ها هستند. در فرهنگ غرب آدم‌ها را ضعیف می‌کنند خودشان می‌گویند با موسیقی و شهوت‌رانی؛ بعد قانون پذیر می‌شوند، اخلاقی می‌شوند. این قدر اخلاقی می‌شوند که دیگر جرئت نمی‌کنند حق خودشان را هم بگیرند. فرمود: ریشة خواسته‌های نفسانی و هوس رانی از ضعف قلب انسان هست؛ «أَمَّا تَكُونُ الشَّهَوَاتُ مِنْ ضَعْفِ الْقَلْبِ» (تنبيه الخواطر، ص ۱۳۵) آدم‌ها قوی شدن دیگر با این چیزهای سطحی حال نمی‌کنند.

مقاومت و استقامت، بهترین راه برای قدرتمند شدن

• یکی از پیشنهادی دین برای قوی شدن، مقاومت و استقامت هست. آقایان وزن بردار که روز اول نمی‌توانستند وزنه سنگین را بزنند. روز اول با ۵۰ تا شروع کردند. بعد که رسیدی به وزنه ۵۰ می‌گویی طاقت ندارم. هر جا که توانستی بزنی که بزنی؛ اما آنجا که دیگر طاقت نداشتی تازه به تو می‌گویند مقاومت کن. اگر مقاومت کنی فردا وزنه ۶۰ کیلو را می‌توانی بزنی. توانت بیشتر می‌شود؛ اما اگر مقاومت نکنی همیشه روی همان وزنه که روز اول زدی می‌مانی و قوی‌تر نمی‌شوی.

• همه‌ی ما، کم‌وبیش کارهای ناتمامی در زندگی‌هایمان داریم گاهی تصمیماتی گرفتیم که هرگز آن‌ها را عملیاتی نکرده‌ایم یا اگر عملیاتی‌اش کردیم به چند روز نکشیده رهاش کردیم. درحالی‌که اثر بعضی از کارهای خوب، اصلاً به این هست که تمام بشود وگرنه اثر ندارد. شما ببیند روزه می‌گیرید اگر افطار ساعت ۸ شب باشد شما بگوید من تا ۷ بعدازظهر روزه بگیرم آیا این روزه هست؟ خدا ثواب روزه‌دار را می‌دهد؟ نه خدایا ببخشید ما ۱۵ ساعت هست مقاومت کردیم حالا یک ساعت را بی‌خیال. می‌فرماید نه نشد! باید استقامت می‌کردی.

• گاهی ضرر این کاره‌ای ناتمام از شروع نکردن آن‌ها بیشتر هست، شما ببینید از بین تمام مسلمان‌ها یک عده‌ای نامه نوشتند که بیا حسین ما می‌آیم پای کار، آن‌ها کوفی‌ها بودند. کوفی‌ها عجیب مردمی هستند. دست امام حسین ع را در پوست گردو گذاشتند؛ نامردی کردند، امام

حسین ع را جلو انداختند خودشان پا پس کشیدند، حضرت نامه‌های کوفیان را از خرجین ها ریخت بیرون فرمود کوفی‌ها به اسم صدا زد شما نامه نوشتید حسین بیا که نخل‌های ما ثمر داده^{۱۱۳} ما آماده‌ایم چرا بی خود اظهار آمادگی کردید امام را در محذوریت قرار دادید؟

عدم استقامت مساوی است با کربلا

- اثر یک کار نیمه‌تمام می‌شود کربلا، باورتان می‌شود؟ عدم استقامت مساوی است با کربلا این را روی درودیوار هیئت بنویسیم. اینجاست که تازه آدم این حرف پیغمبر را می‌فهمد که فرمود سوره هود پیرم کرد؛ پرسیدند آقا کدام آیه هست که شما را پیر کرد.^{۱۱۴} حضرت فرمود: «فَاسْتَقِمَّ كَمَا أُمِرْتُ وَ مَنْ تَابَ مَعَكَ» (هود، ۱۱۲). اینجاست که تازه ضرورت استقامت داشتن خودش را نشان می‌دهد. عدم استقامت، کربلا درست می‌کند.

معنای متفاوت از داستان مشهور خلخال دختر یهودی

- همه شنیده‌ایم که امیرالمؤمنین علی (ع) این‌طور فرموده باشند که «شنیده‌ام دشمنان از پای دختر یهودی، خلخال کنده‌اند. اگر مرد مسلمانی به خاطر این غصه دق کند و بمیرد کار ارزشمندی انجام داده است.» خُب این روایت-دقیقاً- به این صورت که مشهور شده نیست، اصل متن در نهج‌البلاغه شریف هم هست و شما می‌توانید با یک دقتی-در متن روایت- ببینید که معنای بسیار عمیق‌تری دارد.
- معمولاً بر زبان‌ها جاری است که امیرالمؤمنین علی (ع) تحمل ظلم به یک زنی یا به یک دختری را نداشتند و وقتی خبر رسید که دشمنان، جواهرات او را ربوده‌اند، با این حادثه خیلی دردمندانه برخورد کردند. درحالی‌که اصل ماجرا این نیست و دقیق کلام حضرت، سخن دیگری است.

^{۱۱۳} «فنادی: یا شِث بن ربیع، و یا حِجَار بن أبجر، و یا قیس بن الأشعث و یا یزید بن الحارث، أ لم تکتبوا إلی: أن قد اینعت الثمار و اخضر الجناب، و طمّت الجمام ۱۱۳ و انما تقدم علی جند لک محنّد، فاقبل؟» (وقعه الطف، ص ۲۰۸)

^{۱۱۴} «شِیْتِی سُوْرَةُ هُوْدٍ وَ اَخْوَانِهَا فَمَا الَّذِی شِیْبَکَ مِنْهَا؟ فَقَالَ: قَوْلُهُ: فَاسْتَقِمَّ كَمَا اُمِرْتُ» (مفردات الفاظ قرآن، ص ۵۱۰)

- حضرت می‌فرمایند: در فلان سرحدات، برخی از سربازان معاویه حمله کرده‌اند و ضمن جنایت‌های خودشان به یک زن مسلمان و یک زن غیرمسلمان تعدی کرده‌اند و جواهرات آنان را دزدیده‌اند، جواهرات آنها را به ظلم و ستم کُنده‌اند و ربوده‌اند، دستبند آنها یا گوشواره یا خلخال آنها را غارت کرده‌اند. (وَقَدْ بَلَّغَنِي أَنَّ الرَّجُلَ مِنْهُمْ كَانَ يَدْخُلُ عَلَى الْمَرْأَةِ الْمُسْلِمَةِ وَالْآخَرَى الْمَعَاهِدَةَ فَيَنْتَزِعُ حِجْلَهَا وَ قَلْبَهَا وَ قَلَائِدَهَا وَ رِعَائِهَا؛ کافی/۵/۵- نهج البلاغه/خطبه ۲۷)
- در اینجا امیرالمؤمنین علی (ع) نمی‌فرماید که «چرا چنین ظلم بزرگی رخ داده است؟! و انسان اگر در این غصه بمیرد، حق دارد!» بلکه حضرت بعد از اینکه از غارت آنان سخن می‌گوید، می‌فرماید: در مقابل این غارتگری آنها، مردم منطقه چه کرده‌اند؟ جز اینکه طلب ترحم کرده‌اند و ملتمسانه از آنها خواسته‌اند: «خواهش می‌کنم به ما لطف کنید، خواهش می‌کنم گردنبندها را نبرید، خواهش می‌کنم ما را نزنید!» اما کسی در دفاع از این مردم و این زنانی که غارت شده‌اند، شمشیر نکشیده است و آن غارتگران بدون اینکه زخم بردارند، بدون اینکه خونشان ریخته شود و احدی از آنها کشته شود، سالم و غانماً برگشته‌اند (مَا تَمْنَعُ مِنْهُ إِلَّا بِالْأَسْتِرْجَاعِ وَالْأَسْتِرْحَامِ ثُمَّ أَنْصَرَفُوا وَافْرِينَ مَا نَالَ رَجُلًا مِنْهُمْ كَلْمٌ وَ لَا أُرِيقَ لَهُ دَمٌ؛ همان)
- بعد از این است که حضرت می‌فرماید: «آدم اگر به خاطر این خبر از غصه بمیرد حق دارد؛ فَلَوْ أَنَّ امْرَأً مُسْلِمًا مَاتَ مِنْ بَعْدِ هَذَا أَسْفًا مَا كَانَ بِهِ مَلُومًا بَلْ كَانَ عِنْدِي بِهِ جَدِيرًا» (همان) یعنی آن چیزی که موجب می‌شود امیرالمؤمنین علی (ع) احساس درد و رنج کنند، این است که: «چرا وقتی به شما حمله کردند از خودتان مقاومت نکردید؟! چیزی که موجب می‌شود امیرالمؤمنین علی (ع) بگوید: «انسان اگر از خبر این غصه دق کند، حق دارد» این است که چرا اجازه دادید دشمنان تان سالم برگردند؟! چرا علیه آنان شمشیر نکشیدید و از خود دفاع نکردید؟! چرا التماس‌شان کردید؟! پس مقاومت و استقامت شما چه شد؟

معنای لغوی استقامت

- در معنای استقامت دو حقیقت قرار داده شده است یکی اینکه بایست و دیگر اینکه به این ایستادن ادامه بده. یک نفر نشسته است به او می‌گویی پا شو او می‌ایستد به این حالت او می‌گویند ایستادن، با این کار، رکن اول معنای استقامت رخ داده حالا اگر بعدش این حالتش را ادامه دهد، یک ساعت روی پا بایستد، به این می‌گویند «ایستادگی» و «پایداری»
- جمله‌ایی مشهور هست، خیلی شبیه معنای استقامت هست می‌گویند انقلابی بودن مهم نیست، انقلابی ماندن مهم هست و البته کسی انقلابی باشد و انقلابی بماند هم انقلابی بودنش ارزش دارد هم انقلابی ماندنش؛ اما اگر استقامت نکرد، انقلابی بودنش هم ارزش ندارد.

خاطره دیدار مادر شهید و عکس فرزندان شهید

- مادر چهار شهید دفاع مقدس در دیداری حضوری با حضرت امام (ره) عکس فرزندان شهیدش را با خود آورده بود.
- عکس اول را در آورد: این پسر اولم محسن است.
- عکس دوم را گذاشت روی عکس محسن: این پسر دومم محمد است، دو سال با محسن تفاوت سنی داشت.
- عکس سوم را آورد و گذاشت روی عکس محمد؛ رفت بگوید این پسر سومم ...، سرش را بالا آورد، دید شانه‌های امام (ره) دارد می‌لرزد. امام (ره) گریه‌اش گرفته بود.
- فوری عکس‌ها را جمع کرد زیر چادرش و خیلی جدی گفت: چهارتا پسر رو دادم که اشک شما را نبینم.^{۱۱۵} به این می‌گویند استقامت و مقاومت.

^{۱۱۵} خبرگزاری نماینده، خبر شماره ۴۰۲۵۸

آثار و برکات دنیوی مقاومت و استقامت

۱. آباد شدن دنیا و اقتصاد

● استقامت آثار و برکات عجیب و غریبی دارد امام صادق ع می‌فرماید: «بَا ابْنِ جُنْدَبٍ لَوْ اَنْ شِيعَتَنَا اسْتَقَامُوا لَصَافَحَتْهُمْ الْمَلَائِكَةُ وَ لَاطَلَهُمُ الْعَمَامُ وَ لَأَشْرَقُوا نَهَاراً وَ لَأَكَلُوا مِنْ قَوْقِهِمْ وَ مِنْ تَحْتِ أَرْجُلِهِمْ وَ لَمَّا سَأَلُوا اللَّهَ شَيْئاً إِلَّا أَعْطَاهُمْ؛ پسر جندب، اگر شیعیان ما استقامت بورزند ملائکه با آنها مصافحه خواهند نمود و ابر بر سرشان سایه می‌افکند و روزهای روشن و تابان دارند و از بالا و پائین نعمت بر آنها فرومی‌ریزد و هر چه از خدا بخواهند به ایشان می‌بخشد.» (العقول، ص ۳۰۲)

● استقامت آثار دنیوی دارد. دنیای شما را آباد می‌کند. فقط این نیست که آخرت شما را آباد می‌کند. اخیراً برخی سیاسیون گفته‌اند که پیچیده‌ترین گره‌های دنیا را می‌توانیم با گفتگو باز کنیم.^{۱۱۶} ببخشید شما گره سوریه و عراق را با گفتگو باز کردید با مذاکره باز کردید یا فرزندان این ملت با مقاومت؟ ما چرا الآن از مقاومت نمی‌توانیم اقتصادمان را رونق دهیم؟ اخیراً در خبرها آماده است یکی از بندرهای مهم سوریه به ایران واگذار شد، بندر لاذقیه. ما نتوانستیم ابعاد اقتصادی این واگذاری را خوب بازپخش کنیم. این اتفاق دو وجه مهم دارد؛ یک وجه اقتصادی و یک وجه امنیتی، در وجه اقتصادی باید گفت ایران با رسیدن به لاذقیه می‌تواند با امن کردن و در اختیار گرفتن یک خط مهم ترانزیتی، مسیری در حدود ۴۵۰۰ کیلومتر از آسیای میانه تا غرب اروپا را به دست بگیرد و به‌سادگی هم به بازارهای عظیم واقع در این مسیر دست یابد.^{۱۱۷}

^{۱۱۶} آقای اسحاق جهان‌گیری، معاون اول رئیس‌جمهور، روزنامه اطلاعات، <https://www.wet.tel.aat.com/nobi1e/?p=۱۳۱۶۲۵&device=phone>

^{۱۱۷} روزنامه صبح اقتصاد، خبر شماره ۹۳۴۸۱

- استاد دانشگاه اوکلاهامای آمریکا گفت: دسترسی درازمدت به دریای مدیترانه پتانسیل تغییر دادن شرایط بازی تحریم‌ها به نفع ایران را ایجاد می‌کند.^{۱۱۸}
- ما با تنها گزینه‌ای که برای پیشرفت و حل مشکلات خودمان داریم مقاومت و استقامت هست.

۲. قدرت بیشتر برای مقاومت یا همان ثبات قدم

- ثمرات دیگر مقاومت این هست که اگر ما اهل استقامت بشویم خدا ثبات قدم می‌دهد این هدیه خداست به اهل مقاومت. در قرآن کریم خداوند متعال مناجاتی را از زبان جبهه مقاومت نقل می‌کند که شنیدنی هست می‌فرماید وقتی که طالوت با دشمنان مواجهه شدند. سپاهیان شروع کردند به دعا کردند گفتند و از خدا سه تا چیز خواستند ۱- مقاومت ما را زیاد کن ۲- ما را ثابت قدم کن ۳- ما را نصرت بده. «رَبَّنَا أَفْرِغْ عَلَيْنَا صَبْرًا وَ ثَبِّتْ أَقْدَامَنَا وَ انصُرْنَا عَلَى الْقَوْمِ الْكَافِرِينَ» (بقره، ۲۵۱) اگر اهل مقاومت شدی، خدا شما را مقاوم‌تر می‌کند. شما می‌بینید امروز پایه‌های این نظام این قدر محکم هست به خاطر آن استقامتی هست که از ابتدای انقلاب تا به حال با مدیریت امام و مقام معظم رهبری حفظ شده است.
- چند ده پروژه براندازی نظام ما راه انداختند چرا ای نظام تکان نمی‌خورد؟ این نظام شما ببیند تو فتنه ۸۸ تا کجا پیش رفتند چرا یک مناجات ۶۰ ثانیه ایی آقا قائله فتنه را جمع می‌کند؟ رایس وزیر خارجه سابق آمریکا می‌گوید: «رهبر ایران می‌تواند نقشه‌هایی را که بهترین ذهن‌ها با صرف بیش‌ترین بودجه‌ها در زمانی بسیار طولانی کشیده و مجریانی ماهر اجرای آن را به عهده گرفته‌اند، با یک سخنرانی یک‌ساعته خنثی کند.»^{۱۱۹}
- به خاطر این خط مقاومت هست تو مقاومت کنی خدا هم به برکت مقاومت، ثبات قدم می‌دهد. این یک قاعده هست، اگر استقامت بورزی جایزه خدا افزایش مقاومت تو هست. بعد وارد مرحله

^{۱۱۸} روزنامه کیهان، خبر شماره ۲۲۱۵۶

^{۱۱۹} www.arsnews.com/news/text.php?nn=۱۳۹۰۱۱۲۵۰۰۱۵۰۴ خبر گزاری فارس، خبر شماره

۱۳۹۰۱۱۲۵۰۰۱۵۰۴

سخت‌تری از امتحانات و مشکلات می‌شوی. شبیه این بازی‌های کامپیوتری که هر مرحله نسبت به مرحله گذشته سخت‌تر هست. چون تو قوی‌تر شدی.

- البته حرف دومی هم در مواجهه با دشمن درآمد که عده‌ای که در امتحانات الهی شکست‌خورده بودند وقتی هیبت دشمن را دیدند گفتند: «ما امروز نمی‌توانیم مقابل جالوت و لشکرش مقاومت کنیم؛ لا طاقَةَ لَنَا الْيَوْمَ بِجَالُوتَ وَ جُنُودِهِ» (بقره، ۲۴۹). همیشه از هر جامعه‌ای دو صدا شنیده می‌شود. عده‌ای می‌گویند ما نمی‌توانیم مقابل آمریکا بایستیم. عده‌ای هم می‌گویند ما می‌توانیم چون ما پشتمان گرم هست؛ و مشت آن‌ها باز هست که تهدیدها تو خالی هست. ترس و ضعف بر فضای دشمن حاکم هست. هرچند نعره می‌زنند تا تو را مرعوب خودشان کنند.

۳. گسترده شدن جبهه استقامت

- جایزه دیگر استقامت تو این هست که جبهه مقاومت در منطقه شکل گرفت با محوریت ایران. به قول مقام معظم رهبری: «تحرک جدید نهضت بیداری اسلامی بر اساس الگوی مقاومت در برابر سلطه‌ی آمریکا و صهیونیسم» شکل گرفته است. امروز جبهه استقامت چقدر گسترده شده هست. ترس دشمن از ایران همین هست.

غربت موضوعی به نام استقامت با ادبیات عقلانیت مقابل استقامت

- اما در چنین شرایطی عده‌ای به نام عقلانیت مقابل گفتمان مقاومت می‌ایستند. یک روزی می‌گفتند که می‌گویند عاقلانه نیست ما استقامت بورزیسم. الآن هم هرز گاهی از این حرف‌ها را می‌زنند. امیرالمؤمنین فرمود: «ثَمَرَةُ الْعَقْلِ الْإِسْتِقَامَةُ» (غرر، ۳۲۶) یعنی میوه خردورزی مقاومت و استقامت است.
- در مواجهه‌ی با دشمن دو نگرش وجود دارد: نگرش اول مقاومت هست نگرش دوم مذاکره هست. بگذارید مثالی بزنم ببیند این‌هایی که داعیه‌دار عقلانیت در سیاست خارجی هستند، چقدر رفتارشان عاقلانه است؟ شما تا به حال چوپانی کردید یا نه؟ یک چوپانی گرگ به گله‌اش بزند عاقلانه‌ترین کاری که می‌کند چیست؟ می‌گوید برویم صحبت کنیم آقای گرگ گله ما را از بین

نبر! آیا با گرگ مذاکره می‌کند یا چوب‌دستی را می‌گیرد می‌زند بر سر گرگ. با گرگ که نمی‌شود مذاکره کرد. حالا در سیاست خارجی هم همین‌طوری هست عاقلانه‌ترین کار در مقابل گرگی مثل آمریکا چیست؟ چنگ و دندان را ندیدی؟ عربستان با اجازه چه کسی در یمن کشتار می‌کند؟

- وزارت بهداشت یمن: هر ۱۰ دقیقه یک کودک یمنی به دلیل سوء تغذیه می‌میرد. حمله ائتلاف به سرکردگی سعودی علیه یمن سبب شده تا بیش از ۱۰۰ هزار غیرنظامی نقض عضو شوند. از زمان آغاز حمله ائتلاف سعودی به یمن بیش از ۱,۹ میلیون نفر به وبا مبتلا شده‌اند. تا کنون ۳۷۰۰ نفر به دلیل ابتلا به وبا کشته شده‌اند که ۴۰ درصد این آمار را کودکان تشکیل می‌دهند. دست کم ۲,۳ میلیون کودک زیر ۵ سال یمنی با سوء تغذیه مواجه هستند. ۱۲۰

۴. عزت | اگر مقاومت را ترک کنی نه تنها عزتت را از دست می‌دهی بلکه فقیر می‌شوی

- یکی از عوامل عزت‌آفرین، مقاومت و استقامت هست. اثر دیگری مقاومت و استقامت دارد، این هست که برای جامعه تولید عزت می‌کند. پیامبر فرمود: «هر کس جهاد و مقاومت را ترک کند خداوند لباس خاری بر تنش می‌پوشاند و او را دچار فقر در معیشت می‌کند و دینش را از بین می‌برد بعد فرمود خداوند تبارک و تعالی عزت و اقتدار امت مرا در سم‌های اسبانشان و نوک نیزه‌هایشان قرار داده است.؛ رسول الله ص: فَمَنْ تَرَكَ الْجِهَادَ أَلْبَسَهُ اللَّهُ دُلًّا فِي نَفْسِهِ وَفَقْرًا فِي مَعِيشَتِهِ وَمَحَقًّا فِي دِينِهِ. إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى أَعَزُّ أُمَّتِي بِسَنَابِكِ خَيْلِهَا وَمَرَكَزِ رِمَاحِهَا» (کافی، ج ۵، ص ۲)

مشکلات اقتصادی بدون مقاومت حل نمی‌شود

- ما برای حل مشکلات اقتصادی خودمان چاره‌ی نداریم مگر مقاومت. مقاومت ما را قوی می‌کند. به اعتبار و عزت می‌دهد. دشمن از ما حساب می‌برد. دوست روی ما حساب باز می‌کند. مثل بازاری که بیشتر از سرمایه با آبرویش خرید می‌کند. ما می‌توانیم با عزت خودمان اقتصادمان را

آباد کنیم. همان طور که اتفاقات قشنگی در حال افتادن هستند مثالش را عرض کردم و اگذاری بندر مهم و استراتژی لذقیه سوریه به ایران.

- حضرت زهرا س فرمود خداوند متعال جهاد را واجب کرد تا عزت اسلام حفظ شود. «فَقَرَضَ ... الْجِهَادَ عِزًّا لِلْإِسْلَامِ» (علل الشرائع، ج ۱، ص ۲۴۸).

دو عنصر اصلی در کربلا

- در کربلا هم دو عنصر خیلی چشم‌نواز و چشم‌گیر هست. شاید بتوان گفت راز ماندگاری حماسه اباعبدالله الحسین هم همین دو عنصر طلایی هست. حتی می‌شود با این دو عنصر امام حسین را به جهانیان معرفی کرد؛ و اصلاً ظرفیت جهانی شدن امام حسین هم نهفته در این دو عنصر اصلی است.

۱. مظلومیت

- عنصر اول مظلومیت اباعبدالله الحسین ع. این مظلومیت آن قدر ملموس و محسوس وزنده هست که این عنصر اول را همه با صدای بلند فریاد می‌زنند. «مظلوم حسین» کسی جرئت مخالفت با آن را ندارد. البته این مظلومیت لایه‌های پنهانی دارد مثل قرآن. باطن مظلومیت اهل بیت ع را کمتر کسی می‌فهمد و برای آن گریه می‌کند. ولی بالاخره پرچم مظلومیت اباعبدالله بالااست هرچند افکار پلیدی خواسته این عنصر را نادیده بگیرد اما موفق نشده است. با حرف‌های مفتی که می‌زنند مثلاً می‌گویند ما ملت غمیه. این‌ها نفهمیدند در غم حسین چقدر فرح و شادی هست. غمی نیست آدم را افسرده کند. غمی نیست که انسان را نومید کند. ای کاش یک سفر اربعین حداقل کربلا می‌رفتند. چقدر محروماند کسانی که اربعین را بی عذر و دلیل تجربه نکردند! لذتش را نبردند. فرمود: «مَا آتَاهُ مَكْرُوبٌ قَطُّ وَلَا مَلْهُوفٌ إِلَّا فَرَجَ اللَّهُ عَنْهُ.» (کامل الزیارات، ص ۱۶۹) خدا غم را از دل زائر حسین می‌برد.

۲. مقاومت

- اما عنصر دوم در کربلا، عنصر مقاومت هست. حمله های زمان، تیرهای زهرآگین در چله قرار داده اند تا عنصر باعظمت مقاومت سیدالشهدا را در برابر جبهه کفر سست کنند. برمی گردد می گوید در منبر حسینی چه کسی گفته امام حسین انقلاب کرده این حرفها چیست؟ یزید به امام حسین ع گیر داد امام هم مجبور شد اقدام کند. یا می گویند امام حسین اهل مذاکره بود. امام حسین و قیام باعظمتش را فدای مطاع پست سیاسی خودشان می کنند. این تیرهای زهرآگین هست که قیام حسینی را نشانه گرفته است. خصوصاً عنصر مقاومتش را.

رابطه مظلومیت و مقاومت

- درحالی که شما اگر مقاومت اباعبدالله را در کربلا بگذاری کنار. نمی توانی با مظلومیتش هم ارتباط عمیق قلبی پیدا کنی. اگر حضرت دست بسته بدون حماسه و مقاومت، به شهادت می رسید. این همه مظلومیت اباعبدالله آب و کباب شدن داشت؟!
- عنصر مقاومت عاشورایی، بود که حماسه عظیم دیگری آفرید به نام دفاع مقدس، دفاع مقدس بدون نگاه به مقاومت عاشورا اصلاً شکل نمی گرفت. امروز هم عنصر مقاومت در منطقه، تمام معادلات را به هم زده است. بعد شما می بینید از دل فرهنگ مقاومت، شهید حججی بیرون می آید که در تشییع جنازه او یک میلیون آدم شرکت کردند. عالمی را متأثر خودش کرده است. همه تعظیم کردند در برابر چشمان مقاوم شهید حججی. لذتش را بردند.
- عنصر مقاومت، دشمن دارد. سرفصل های درسی در مدرسه و دانشگاه در دست کسانی است که ضدیت با فرهنگ مقاومت دارند. چرا آیات جهاد را از برخی کتب درسی حذف کردند؟ درحالی که فرهنگ مقاومت بسیار فرح بخش است. درس شهید فهمیده را از کتب ابتدایی حذف کردند.^{۱۲۱}
- بعضی ها خیال بافانه، مغرضانه، جامعه را می خواهند از مقاومت خالی کنند؛ چه چیزی دیگر از این جامعه باقی می ماند؟ جامعه ای وابسته، دست بسته، ضعیف و حقیر.

^{۱۲۱} خبرگزاری تسنیم، ۰۴ مهر ۱۳۹۵

مقاومت، درس اصلی کربلا

- درس اصلی کربلا نماز نبود، امام حسین ع هم قیام نکرد به خاطر اینکه مردم نماز نمی‌خواندند. باید آن‌ها را نمازخوان کنیم. عنصر اصلی و درس اصلی کربلا، مقاومت است. قربان نماز خواندن امام حسین بروم. نماز پررنگ می‌شود ولی مقاومت کم‌رنگ می‌شود؛ ماجرا از چه قرار هست؟
- ما اگر عزت می‌خواهیم که می‌خواهیم تا معاش و معاد خودمان را آباد کنیم، باید دست از مقاومت و جهاد برنداریم. وگرنه همان بلایی که بر سر سوریه آوردند فقط به جرم اینکه طرفدار ما ایرانی‌ها بود. بر سر ما خواهند آورد. با طرفدار ایران این کار را کردند؛ با خود ایران چه خواهند کرد؟
- ما مقاومت را از خارج از مرزها شروع کردیم. ما الآن در سوریه چه می‌کنیم؟ چون امیرالمؤمنین فرمود: «قَوْلَ اللَّهِ مَا غَزَى قَوْمٌ قَطُّ فِي عُمْرٍ دَاهِمٍ إِلَّا ذَلُّوا. به خدا سوگند، هر ملتی که درون خانه خود مورد هجوم قرار گیرد، ذلیل خواهد شد» (نهج البلاغه، خطبه ۲۷). ما نمی‌خواهیم ذلیل شویم.

مقتل: «حضرت علی اکبر»

- فَلَمَّا لَمْ يَبْقَ مَعَهُ سِوَى أَهْلِ بَيْتِهِ خَرَجَ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَكَانَ مِنْ أَصْحَابِ النَّاسِ وَجْهًا وَأَحْسَنِهِمْ خَلْقًا فَاسْتَأْذَنَ أَبَاهُ فِي الْقِتَالِ فَأَذِنَ لَهُ ثُمَّ نَظَرَ إِلَيْهِ نَظْرَ آيِسٍ مِنْهُ وَارْحَى عَيْنَهُ وَبَكَى ثُمَّ قَالَ اللَّهُمَّ اشْهَدْ فَقَدْ بَرَزَ إِلَيْهِمْ غَلَامٌ أَشْبَهَ النَّاسَ خَلْقًا وَخَلْقًا وَنَطِيقًا بِرَسُولِكَ وَكُنَّا إِذَا اشْتَقْنَا إِلَى نَبِيِّكَ نَظَرْنَا إِلَيْهِ فَصَاحَ وَقَالَ يَا ابْنَ سَعْدٍ قَطَعَ اللَّهُ رَحِمَكَ كَمَا قَطَعْتَ رَحِمِي فَتَقَدَّمَ نَحْوَ الْقَوْمِ فَقَاتَلَ قِتَالًا شَدِيدًا وَقَتَلَ جَمْعًا كَثِيرًا ثُمَّ رَجَعَ إِلَى أَبِيهِ وَقَالَ يَا أَبَتِ الْعَطَشُ قَدْ قَتَلَنِي وَثَقُلَ الْحَدِيدُ قَدْ أَجْهَدَنِي فَهَلْ لِي شَرْبَةٌ مِنَ الْمَاءِ سَبِيلُ فَبَكَى الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ وَقَالَ وَآ غَوَاةَ يَا بُنَى قَاتِلُ قَلِيلًا فَمَا أَسْرَعَ مَا تَلْقَى جَدَّكَ مُحَمَّدًا ص فَيَسْقِيكَ بِكَأْسِهِ الْأَوْفَى شَرْبَةً لَا تَطْمَأُ بَعْدَهَا أَبَدًا فَرَجَعَ إِلَى مَوْفِقِ النَّزَالِ وَقَاتَلَ أَعْظَمَ الْقِتَالِ فَرَمَاهُ مُنْقِذُ بْنُ مَرَّةَ الْعَبْدِيُّ لَعْنَهُ اللَّهُ تَعَالَى بِسَهْمٍ فَصَرَعَهُ فَنَادَى يَا ابْنَاهُ عَلَيْكَ السَّلَامُ هَذَا جَدِّي يُقْرُوكَ السَّلَامَ وَ يَقُولُ لَكَ عَجَلِ الْقُدُومِ عَلَيْنَا ثُمَّ شَهَقَ

شَهْقَمَةً فَمَاتَ فَجَاءَ الْحُسَيْنُ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ وَوَضَعَ خَدَّهُ عَلَى خَدِّهِ وَقَالَ قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى اللَّهِ وَعَلَى انْتِهَاكِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ. قَالَ الرَّأْوِيُّ: وَخَرَجَتْ زَيْنَبُ بِنْتُ عَلِيٍّ تَتَنَادَى يَا حَبِيبَاهُ يَا ابْنَ أَخَاهُ وَجَاءَتْ فَأَكْبَتَ عَلَيْهِ فَجَاءَ الْحُسَيْنُ فَأَخَذَهَا وَرَدَّهَا إِلَى النِّسَاءِ.^{۱۲۲}

• و چون با آن حضرت به جز خاندانش کسی نماند، علی بن الحسین علیه السلام که از زیبا صورتان و نیکو سیرتان روزگار بود برای جنگ بیرون آمد و از پدرش اجازه جنگ خواست. حضرت بلافاصله به او اجازه داد. سپس نگاهی مایوسانه به او کرد و چشمان خود را به زیر افکند و اشک ریخت، سپس فرمود: بارالها! شاهد باش جوانی که در صورت و سیرت و گفتار شبیه‌ترین مردم به پیغمبر بود به جنگ این مردم رفت. ما هر گاه به دیدن پیغمبر مشتاق می شدیم به این جوان نگاه می کردیم. سپس به فریاد بلند صدا زد: ای پسر سعد! خدا رحم تو را قطع کند همچنان که رحم مرا قطع کردی. علی اکبر علیه السلام به سمت لشکر دشمن رفت و جنگ سختی نمود و عده ای را کشت و به نزد پدرش بازگشت و عرض کرد: پدر جان تشنگی جانم را به لب رساند و از سنگینی اسلحه آهنین سخت ناراحتم آیا جرعه آبی هست؟ امام حسین علیه السلام گریه کرد و فرمود: پسر جانم کمی دیگر به جنگ ادامه بده ساعتی بیشتر نمانده است که جدت محمد (ص) را ملاقات کنی و او با کاسه‌ای لبریز از آب تو را سیراب خواهد کرد؛ آبی که پس از آشامیدن آن هرگز تشنه نخواهی شد. آن بزرگوار به میدان بازگشت و کارزار عظیمی نمود تا آنکه منقذ بن مره عبیدی لعین تیری به سوی او پرتاب نمود و از او را از پای در آورد. علی اکبر صدا زد: پدرم خداحافظ. این جدم است که بر تو سلام می رساند و می فرماید: هر چه زودتر نزد ما بیا. پس ناله ای زد و مرغ روحش از قفس تن پرواز نمود. امام حسین علیه السلام آمد تا بر بالینش نشست و صورت خود را بر صورت علی اکبر گذاشت و فرمود: خدا بکشد گروهی را که تو را کشتند. چه جرأتی نسبت به خدا و هتک احترام پیغمبر داشتند، بعد از تو خاک بر سر دنیا باد. راوی گفت: زینب دختر علی علیه السلام از خیمه ها بیرون آمد و فریاد می زد: ای دلبندم! ای

^{۱۲۲} لهوف، سید بن طاوس، ص ۱۱۳

فرزند برادرم! آمد تا آنکه خود را به روی کشته آن جوان انداخت. امام حسین علیه السلام آمد و بازوی خواهر را گرفت و به سوی زنان حرم برگردانید.

• وَلَمْ يَزَلْ يَتَقَدَّمُ رَجُلٌ رَجُلًا مِنْ أَصْحَابِهِ فَيُقْتَلُ، حَتَّى لَمْ يَبْقَ مَعَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ إِلَّا أَهْلُ بَيْتِهِ خَاصَّةً. فَتَقَدَّمَ ابْنُهُ عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ — وَأُمُّهُ لَيْلَى بِنْتُ أَبِي مُرَّةَ بْنِ عُرْوَةَ بْنِ مَسْعُودِ الثَّقَفِيِّ — وَكَانَ مِنَ أَصْحَابِ النَّاسِ وَجْهًا، وَلَهُ يَوْمَئِذٍ بَضْعَ عَشْرَةِ سَنَةٍ، فَشَدَّ عَلَى النَّاسِ، وَهُوَ يَقُولُ:

• أَنَا عَلِيُّ بْنُ الْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ نَحْنُ وَبَيْتُ اللَّهِ أَوْلَى بِالنَّبِيِّ

• تَاللَّهِ لَا يَحْكُمُ فِينَا ابْنُ الدَّعِيِّ أَضْرِبُ بِالسَّيْفِ أَحْمَى عَن أَبِي

• ضَرَبَ غُلَامٍ هَاشِمِيٍّ قُرْشِيٍّ

• فَفَعَلَ ذَلِكَ مِرَارًا وَأَهْلُ الْكُوفَةِ يَتَّقُونَ قَتْلَهُ، فَبَصَرَ بِهِ مُرَّةٌ بِنْتُ مَنَقِدِ الْعَبْدِيِّ، فَقَالَتْ: عَلَيَّ أَثَامُ الْعَرَبِ، إِنْ مَرَّ بِي يَفْعَلُ مِثْلَ ذَلِكَ إِنْ لَمْ أَتَكَلِّهْ أَبَاهُ، فَمَرَّ يَشْتَدُّ عَلَى النَّاسِ كَمَا مَرَّ فِي الْأَوَّلِ، فَاعْتَرَضَهُ مُرَّةٌ بِنْتُ مَنَقِدٍ، فَطَعَنَتْهُ فَضَرَعَتْ، وَاحْتَوَاهُ الْقَوْمُ فَفَقَطَعُوهُ بِأَسْيَافِهِمْ. فَجَاءَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ حَتَّى وَقَفَ عَلَيْهِ، فَقَالَ: قَتَلَ اللَّهُ قَوْمًا قَتَلُواكَ يَا بَنِيَّ، مَا أَجْرَاهُمْ عَلَى الرَّحْمَنِ وَعَلَى انْتِهَاقِ حُرْمَةِ الرَّسُولِ! وَأَنْهَمَتْ عَيْنَاهُ بِالْمَوْعِ، ثُمَّ قَالَ: عَلَى الدُّنْيَا بَعْدَكَ الْعَفَاءُ. وَخَرَجَتْ زَيْنَبُ أُخْتُ الْحُسَيْنِ مُسْرِعَةً تُتَادَى: يَا أُخْيَاهُ وَابْنَ أُخْيَاهُ، وَجَاءَتْ حَتَّى أَكْبَتَ عَلَيْهِ، فَأَخَذَ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ بِرَأْسِهَا فَرَدَّهَا إِلَى الْفُسْطَاطِ، وَأَمَرَ فِتْيَانَهُ فَقَالَ: إِحْمِلُوا أَحَاكُمُ، فَحَمَلُوهُ حَتَّى وَضَعُوهُ بَيْنَ يَدَيِ الْفُسْطَاطِ الَّذِي كَانُوا يُقَاتِلُونَ أُمَّامَهُ. ۱۳۳

• یاران امام حسین علیه السلام یکی یکی پیش می آمدند و می جنگیدند و کشته می شدند تا آن که جز خانواده اش کسی با حسین علیه السلام نماند. آن گاه پسرش علی اکبر علیه السلام — که مادرش لیلیا، دختر ابی مرّۀ بن عروۀ بن مسعود ثقفی بود — قدم به میدان نهاد. او از زیباروی ترین مردمان و آن هنگام هجده — نوزده ساله بود. او به دشمن حمله برد و چنین خواند: من علی پسر

۱۳۳ الإرشاد شیخ مفید، ج ۲ ص ۱۰۶، مثير الأحزان ابن نما حلی: ص ۶۸ إعلام الوری طبرسی: ج ۱ ص ۴۶۴

حسین بن علی ام به خانه خدا سوگند که ما به پیامبر صلی الله علیه و آله نزدیک تریم. و به خدا سوگند که پسر بی نَسَب (ابن زیاد) نمی تواند بر ما حکم براند. با شمشیر می زنم و از پدرم حمایت می کنم؛ شمشیر زدن جوان هاشمی قُرشی. او این کار را بارها به انجام رساند و کوفیان از کُشتن او پروا می کردند که مُرَّة بن مُنْقِذِ عَبدی او را دید و گفت: گناهان عرب بر دوش من باشد اگر بر من بگذرد و چنین کند و من پدرش را به عزایش نشانم! علی اکبر علیه السلام مانند بار اول، بر دشمن حمله بُرد که مُرَّة بن مُنْقِذِ راه را بر او گرفت و نیزه ای به او زد و بر زمینش انداخت. سپاهیان، گردش را گرفتند و او را با شمشیرهایشان تکه تکه کردند. امام حسین علیه السلام به بالای سر او آمد و ایستاد و فرمود: «خداوند بکُشد کسانی را که تو را کُشتند ای پسر عزیزم! چه گستاخ بودند در برابر [خدای] رحمان و بر هتک حرمت پیامبر!» . سپس اشک از چشمانش روان شد و فرمود: «دنیای پس از تو ویران باد!». زینب علیهاالسلام خواهر امام حسین علیه السلام به شتاب بیرون دوید و ندا داد: ای برادرم و فرزند برادرم! آن گاه آمد تا خود را بر روی [پیکر] علی اکبر علیه السلام انداخت. امام حسین علیه السلام سر او را گرفت و [او را بلند کرد و] به خیمه اش باز گرداند و به جوانان [خاندان] خود فرمان داد و فرمود: «برادرتان را ببرید!». آنان او را بُردند و در خیمه ای گذاشتند که جلوی آن می جنگیدند.

«أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (هود، ۱۸)

بسم الله الرحمن الرحيم

شب نهم: عوامل عزت آفرین: ۲- «شجاعت»

اشاره

در ابتدا به یکی از مهم ترین دلایل غیبت، یعنی فرصتی برای آمادگی برای ظهور اشاره می‌نماییم. سپس با بررسی مضامین نامه کوفیان که مشتاق و منتظر ظهور امام زمانشان بودند، دلیل کربلا را عدم آمادگی کوفیان بیان می‌کنیم. سپس دو راه از سه راه برای آمادگی برای ظهور را توضیح می‌دهیم که عبارتست از ۱. آمادگی ذهنی: برای امام جهانی باید جهانی اندیشید. ۲. آمادگی قلبی: شجاعت. سپس از رابطه عزت با شجاعت سخن گفته و دو دلیل اهمیت شجاعت را ذکر می‌نماییم. ۱. موضوع اول امتحانات الهی شجاعت و ترس هست ۲. القاء ترس توسط شیطان، سپس به آثار و برکات شجاعت می‌پردازیم. ۱. آرامش و خلاقیت ۲. افزایش قدرت تمرکز. بعد از آن به آسیب های شجاعت اشاره نموده و در نهایت به ریشه شجاعت حضرت عباس خواهیم پرداخت.

غیبت امام زمان، فرصت طلایی برای آمادگی ظهور

- اگرچه غیبت امام زمان عج تلخ هست، از جنس فراق هست، از جنس یتیم شدن هست. ۱۳۴ ولی یک فرصت طلایی هست. فرصتی است که دیگر کربلایی برپا نشود. فرصتی هست برای آماده شدن.

۱۳۴ «أَشَدُّ مِنْ يَتِيمِ الْيَتِيمِ الَّذِي انْقَطَعَ عَنْ أُمِّهِ وَ أَبِيهِ يَتِيمٌ انْقَطَعَ عَنْ إِمَامِهِ وَ لَا يَقْدِرُ عَلَى الْوُصُولِ إِلَيْهِ» (الاحتجاج، ج ۱، ص ۱۶)

- اگر بدون آمادگی امامت را دعوت کنی امامت بی‌تعارف عرض کنم یا گودی قتلگاه هست یا بالای نیزها، بی برو برگشت! یک کوفه بس است تا قیامت برای عالم بشریت. خدا در کر بلا نشان داد، قومی قبیله‌ایی، بدون آمادگی امامشان را دعوت کنند چه اتفاقی خواهد افتاد؟
- تو رو خدا نامه‌های کوفیان را با جزئیات بخوانید. اگر کسی نداند که این‌ها کوفی هستند و این نامه‌ها را به او نشان بدهی می‌گوید انگاری این نامه‌ها را از چاه مسجد جمکران درآوردند حالا من نمی‌دانم واقعاً در چاه جمکران آنجا فقط عرضه حاجت می‌کنند یا ابراز نیاز به حضور امام هم دارند؟

نامه کوفیان، بی‌قراری برای امام زمان

- نامه کوفیان را که می‌خوانی انگاری یک عاشق منتظر امام زمان (عج) این نامه‌ها را برای امامش نوشته است، از بس در آن نامه‌ها شوق حضور امام موج می‌زند. آمادگی دارید این نامه‌ها را بخوانیم؟ قربان خدا بروم چه طور این نامه‌ها را سند کرده تا قیامت؟ نه یکی نه دوتا، ۱۲ هزار نامه برای امام حسین ع فرستادند. البته حضرت جواب هیچ کدام را نداد.^{۱۲۵}
- ببینید منتظران امام زمان، چه نامه‌ای به امامشان نوشتند. این مضمون آخرین نامه آن‌ها بود به نمایندگی از دو نفر آورده شد. گفتند ما منتظر آمدن تو هستیم امامی غیر از تو نداریم العجل العجل. فَكَانَ آخِرُ كِتَابٍ وَرَدَّ عَلَيْهِ مِنْهُمْ كِتَابُ هَانِيءِ بْنِ هَانِيءٍ وَ سَعِيدِ بْنِ عَبْدِ اللَّهِ الْحَنْفِيِّ «بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ لِلْحُسَيْنِ بْنِ عَلِيٍّ مِنْ شِيعَتِهِ الْمُؤْمِنِينَ وَالْمُسْلِمِينَ، أَمَا بَعْدُ: فَحَيَّ هَلَّا، فَإِنَّ النَّاسَ يَنْتَظِرُونَكَ لَأَ إِمَامٍ لَهُمْ غَيْرُكَ، فَالْعَجَلُ، ثُمَّ الْعَجَلُ، وَالسَّلَامُ» (تاریخ یعقوبی، ج ۲، ص ۲۴۱)

^{۱۲۵} «تواترت الکتب حتی تکملت عنده اثنا عشر ألف کتاب و هو مع کل ذلك لا یجیبهم» (ابن نما، مثير الأحزان، / ۱۱)

گریه اهل کوفه یا قدم امام حسین ع

- در تاریخ نقل شده که شیعیان به خانه مسلم رفت و آمد داشتند و نامه حضرت را می خواندند و عده ای هم اشک شوق می ریختند به خاطر آمدن امام حسین ع. «ابن اعثم: جَعَلَتِ الشَّيْعَةُ تَخْتَلِفُ إِلَى دَارِ مُسْلِمٍ، وَ هُوَ يَقْرَأُ عَلَيْهِمْ كِتَابَ الْحُسَيْنِ وَ الْقَوْمُ يَبْكُونَ شَوْقًا مِنْهُمْ إِلَى قُدُومِ الْحُسَيْنِ.» (ابن أعثم، الفتوح، ۵، ۵۶-۵۷)
- برای اینکه دیگر امامی سرش بالای نیزه نرود؛ برای اینکه امامی تنش گودی قتلگاه نرود؛ برای اینکه امامی بدنش زیر سُم ستوران نرود؛ برای اینکه امامی زن و بچه اش به اسارت نرود؛ برای اینکه دیگر امامی طفل شش ماهش جلوی چشمش پرپر نزند، خدا نزدیک ۱۴۰۰ سال غیبت را طول داده تا ما آماده شویم حالا شما به خدا حق نمی دهی؟
- مگر خدا چند تا حسین(ع) دارد که بفرست گودی قتلگاه تا ما بیدار شویم؛ تا ما آماده شویم؟
- غیبت امام زمان، آن فرصت آمادگی ماست و تا آماده نشویم وضعیت ما تغییر نمی کند. زراره یکی از اصحاب امام صادق ع می گوید از امام صادق پرسیدم آقا دلیل غیبت چیست؟ حضرت فرمود ترس و اشاره ای کرد به شکم و گردن؛ یعنی حضرت از جانش می ترسد. باید بتوان برای امام امنیت جانی ایجاد کرد. قرار نیست این امام فعلاً مظلومانه به شهادت برسد. «عَنْ زُرَّارَةَ بْنِ أَعْيَنَ قَالَ سَمِعْتُ الصَّادِقَ جَعْفَرَ بْنَ مُحَمَّدٍ ع يَقُولُ إِنَّ لِلْغُلَامِ غَيْبَةً قَبْلَ أَنْ يَقُومَ قَلْتُ وَ لَهُمْ ذَاكَ جُعِلَتْ فِدَاكَ فَقَالَ يَخَافُ وَ أَشَارَ بِبَدَنِهِ إِلَى بَطْنِهِ وَ عُنُقِهِ» (کمال الدین، ج ۲، ص ۳۴۶). شما می توانید امنیت جان امامتان را تأمین کنید؟ اگر آمادگی ندارید نمی توانید.
- بس هست یک امامی با العجل العجل های دوستانش حرکت کرد بدون آمادگی آن ها. خدا برای اینکه کربلای دیگری به پا نشود به انتظار ما نشست هزار و اندی سال.

دو امام در یک قدمی کوفه

- دو امام قرار شد به کوفه بیایند، یک امام در یک قدمی کوفه، در کر بلا ماند، امام دیگر هم در یک قدمی آمدن به کوفه هست و امروز در پرده غیبت مانده است. آن یک قدم آمدگی من و شماست. رفتن امام زمان به کوفه هم خیلی معنادار است. چرا حضرت تشریف نمی آورند مدینه؟ چرا می روند کوفه حتی برای تشکیل حکومت دادن نمی آیند قم؟ نه باید برویم کوفه. کوفه خاطرات تلخی با خود به همراه دارد ولی باید برویم کوفه.
- برای آمدن این امام به کوفه هزار و سیصد سال خدا منتظر نشسته آماده می شوید بسم الله و گرنه با العجل العجل کار درست نمی شود. هر چند همین هم لازم هست اما قطعاً کافی نیست. حضرت فرمود: «مردمی از مشرق زمین، برمی خیزند و خروج می کنند که چه کنند؟ زمینه را برای حاکمیت امام زمان عج مهیا کنند؛ یَخْرُجُ نَاسٌ مِنَ الْمَشْرِقِ فَيُوطِنُونَ لِلْمَهْدِيِّ سُلْطَانَهُ.» (کنز العمال: ج ۱۴ ص ۲۶۳ ح ۳۸۶۵۷) این ها خودشان راه، جامعه شان را آماده می کنند برای حکومت جهانی امام زمان.

راه های آماده شدن برای ظهور

۱. آمادگی ذهنی: جهانی اندیشیدن برای امام جهانی

- برای آماده شدن حداقل سه راه وجود دارد. راه سوم را اول در یک جمله بگویم؛ راه سوم آمادگی عملی هست، آمادگی عملی یعنی تمرین اطاعت پذیری در نظام ولایی هست که فردا شب به آن خواهیم پرداخت. انشاء الله؛ اما آن دو راه دیگری که امشب می خواهیم درباره آن بحث کنیم. یکی آمادگی ذهنی و فکری هست. برای حکومت جهانی، باید جهانی فکر کنیم؛ برای نجات عالم بشریت باید فکر کنیم؛ برای مهدی جهان شمول بخواهی زمینه سازی کنی مهدی که فرمود «السَّلَامُ عَلَى الْمَهْدِيِّ الَّذِي وَعَدَ اللَّهُ عَزَّ وَجَلَّ بِهِ الْأُمَّمَ أَنْ يَجْمَعَ بِهِ الْكَلِمَ وَ يَلْمَ بِهِ الشَّعَثَ.» (المزار الكبير، ص ۵۹۰) نه مهدی امت پیغمبر مهدی همه ی امت ها هست و او موعودی هست که خدا همه امت ها را به او وعده است. و قرار هست همه ملل و اقوام را او جمع کند؛ دهکده جهانی راه

ببندازد. برای چنین امامی اگر بخواهی آماده بشوی باید جهانی فکر کنی. باید فکر مردم چین و ماچین هم باشی. حضرت یک دهکده جهانی راه می‌اندازند. هم تحت مدیریت آقا قرار دارند. هم مدیریت او را می‌پذیرند و با او آشنا هستند. کار امام زمان ابعاد جهانی دارد.

● این شعار «نه غزه نه لبنان جانم فدای ایران» اگر یک گفتمان فراگیر شد یعنی بی‌خیال سوریه! بی‌خیال عراق! بی‌خیال مقاومت ... خب معلوم نیست دیگر ما نسل ظهور باشیم. اگر بخواهیم این طور فکر کنیم. امام خمینی (ره) شخصیتی بود که جهانی فکر می‌کرد. امام خطاب به مسئولین فرمود: «مسئولان ما باید بدانند که انقلاب ما محدود به ایران نیست. انقلاب مردم ایران نقطه شروع انقلاب بزرگ جهان اسلام به پرچمداری حضرت حجت- ارواحنا فداه- است که خداوند بر همه مسلمانان و جهانیان منت نهد و ظهور و فرجش را در عصر حاضر قرار دهد. مسائل اقتصادی و مادی اگر لحظه‌ای مسئولین را از وظیفه‌ای که بر عهده‌دارند منصرف کند، خطری بزرگ و خیانتی سهمگین را به دنبال دارد. باید دولت جمهوری اسلامی تمامی سعی و توان خود را در اداره هرچه بهتر مردم بنماید، ولی این بدان معنا نیست که آن‌ها را از اهداف عظیم انقلاب که ایجاد حکومت جهانی اسلام است منصرف کند.» (۲ فروردین ۱۳۶۸، ۱۴ شعبان ۱۴۰۹)

● باید بزرگ بشویم. این شعارها، همه تنگ‌نظری و کوتاه‌نظری هست. آیا این قدر بزرگ شده‌ایم که درد همه‌ی عالم در دلمان موج بزند؟ شرح صدر پیدا کردیم؟ از پوست خودمان دربیایم و به عالم بشریت فکر کنیم. درد بشریت پیدا کنیم.

● پسر آیه الله بهجت می‌گفتم پدرم این طور بود که «اگر انفجاری در بغداد اتفاق می‌افتاد، انگار در میان اقوامشان بوده، در درس و مطالعاتش اثر می‌گذاشت و آن روز در استفتائاتشان توان کمتری داشتند. برای همه مشهود بود.»^{۱۲۶}

^{۱۲۶} سایت مرکز تنظیم و نشر آثار آیه الله بهجت، <https://bahjat.ir/fa/content/>

- آمادگی ذهنی یعنی کوتاه اندیشه نباشی بلندنظر باشی ذهنت را بسته نکن. بعضی‌ها این قدر کوتاه‌نظرند فکر همسایه‌اش هم نیست هم نیست فکر مجتمع مسکونی‌اش نیست فکر محله‌اش نیست فکر شهرش نیست فکر کشورش نیست فکر منطقه نیست فکر دهکده جهانی نیست.
- البته می‌دانید الآن ما در شرایطی هستیم که اگر خودخواهم باشیم به این معنا که فقط منافع خودمان را بخواهیم، چاره‌ای نداریم که به فکر منطقه و جهان باشیم چراکه منافع ما گره خورد با منافع منطقه و جهان. این تحلیل امام خمینی (ره) هست. «امروز هر مسئله‌ای در یک گوشه دنیا واقع بشود، مسئله دنیاست، نه مسئله همان‌جا! امروز مثل دیروز نیست. این عصر ما مثل عصرهای سابق نیست که هر طایفه‌ای در محل خودشان منافع خودشان را به دست بیاورند؛ امروز منافع همه کشورهای اسلامی به هم پیوند [خورده] است. منافع کشور اسلامی ایران با منافع کشور اسلامی سایر کشورها، این‌ها باهم پیوند دارند... امروز هر مسئله‌ای در یک گوشه دنیا واقع بشود، مسئله دنیاست، نه مسئله همان‌جا» (صحیفه امام، ج ۱۵، ص ۳۳۹)
- باید دغدغه‌ای به وسعت تمام ۸ میلیارد آدم پیدا کنیم. منی که درگیر جیب خودم، خانه خودم هستم خیلی سنجیت با یک امام جهانی ندارم. گاه هم وقتی کشت و کشتار مردم یمن را می‌بینم، پیچ تلویزیون را می‌گردانم پیش خودم می‌گویم ولمان کن بابا بگذار زندگی‌مان را کنیم. این یعنی هنوز آماده نیستم.
- من می‌خواستم ته عجل لولیک الفرج را به تو نشان بدهم بامعرفت دعا کنی، دعا سر زبانت نباشد. بفهمی اللهم عجل لولیک الفرج می‌گویی دقیقاً یعنی چی؟ پای آن هستی؟
- آن عالم داشت جان می‌داد دیدند دارد گریه می‌کند پرسیدند چی شد آقا؟ شما که عالم هستید. ان شاء الله خدا دست شما را می‌گیرد. ایشان فرموده بودند اگر خدا از من درباره اینکه چرا برای هدایت مردم مثلاً ژاپن قدمی برنداشتی بپرسد چه بگویم؟ باریک الله تو دغدغه آن لنگه دنیا را هم داری؛ تو تربیت‌شده کدام مکتب هستی این طوری نگاه می‌کنی؟

- فکری و دغدغه‌ای به وسعت دریا بده، کنار دریا ایستادی؟ وسعت دریا آدم را می‌گیرد؛ برو بالای کوه یک کمی بلکه نگاهت کلان‌تر بشود. به این نگاه کلان که از بالا به منافع خودت نگاه کنی در دین ما می‌گویند بصیرت. بصیرت یعنی توان دیدن منافع مشترک، توان دیدن منافع بلندمدت. دیدن دومینوها؛ و روابط بین اتفاقات و حوادث. اینکه بفهمی چطور منافع تو الآن درگرو منافع منطقه هست. امشب از نافذ البصیره بخواهیم چنین دید کلانی را به ما بدهد.

۲. آمادگی قلبی؛ شجاعت

- آمادگی دومی که می‌خواهیم امشب به‌عنوان یکی از عوامل عزت اتفاقاً درباره‌اش سخن بگوییم شجاعت هست. فرمود «شجاعت عزت نقد هست؛ الشَّجَاعَةُ عِزٌّ ظَاهِرٌ.» (عیون الحکم، ص ۲۵). در روایت دیگری فرمود: «شجاعت، نیمی از عزت است؛ الشَّجَاعَةُ أَحَدُ الْعِزِّينِ» (غرر الحکم، ۱۶۶۲)

عزت خمیرمایه شجاعت

- نه‌تنها شجاعت عزت می‌آورد بلکه یکی از خمیرمایه شجاعت، عزت هست. حضرت فرمود: «جِبِلَّتِ الشَّجَاعَةُ عَلَى ثَلَاثِ طَبَائِعٍ لِكُلِّ وَاحِدَةٍ مِنْهُنَّ فَضِيلَةٌ لَيْسَتْ لِلْآخَرَى السَّخَاءُ بِالنَّفْسِ وَالْأَنْفَةُ مِنَ الدَّلِّ وَ طَلَبُ الذِّكْرِ فَإِنْ تَكَامَلَتْ فِي الشَّجَاعِ كَانَ الْبَطْلُ الَّذِي لَا يَقَامُ لِسَيْبِهِ وَ الْمَوْسُومُ بِالْأَقْدَامِ فِي عَصْرِهِ وَ إِنْ تَفَاضَلَتْ فِيهِ بَعْضُهَا عَلَى بَعْضٍ كَانَتْ شَجَاعَتُهُ فِي ذَلِكَ الَّذِي تَفَاضَلَتْ فِيهِ أَكْثَرَ وَ أَشَدَّ إِقْدَامًا؛ شجاعت بر سه خصلت سرشته شده که هر یک از آن‌ها را فضیلت و ارزشی است که دیگری فاقد آن است: از خودگذشتگی، تن ندادن به خواری و ذلت و نام جویی اگر این سه خصلت در آدم شجاع به‌طور یکسان و کامل وجود داشته باشند، پهلوانی است که حریف ندارد و در روزگار خود به دلآوری نامور باشد و اگر یکی از این خصلت‌ها در او فزون‌تر از دیگری باشد شجاعت او در آن خصلت بیشتر و اقدامش در آن شدیدتر است» (تحف العقول، ص ۳۲۲). ریشه شجاعت این‌هاست. ۱. آماده‌باشی برای جان دادن بخل نورزی در جان دادن ۲. حاضر نباشی تن به ذلت بدهی ۳. نام‌جو باشی.

دلایل اهمیت شجاعت

۱. موضوع اول امتحانات الهی

• دلایل متعددی را می‌توانیم ذکر کنیم برای اهمیت شجاعت، یکی از این دلایل آن است که موضوع اول امتحانات الهی ترسیدن و شجاعت است. اولین موضوع امتحانات الهی ترس است و خداوند امتحان می‌کند که ببیند انسان می‌ترسد یا خیر؟ فرمود «شمارا امتحان می‌کنم به چیزی از ترس، گرسنگی، نقص اموال و نفس و ثمرات؛ وَ لَنَبْلُوَنَّكُمْ بِشَيْءٍ مِّنَ الْخَوْفِ وَ الْجُوعِ وَ نَقْصٍ مِّنَ الْأَمْوَالِ وَ الْأَنْفُسِ وَ الثَّمَرَاتِ وَ بَشِيرِ الصَّابِرِينَ» (بقره، ۱۵۵)

• در این آیه قرآن اولین امتحانی که ذکر می‌شود. چیست؟ امتحان ترس. این امتحان معمولاً به شدت مورد غفلت است، هر موقع ترسیدی، هر جا تو زندگی ترسیدی، بدان که الآن وقت امتحان است. بسیاری از امتحانات ما «بلا» نیست، بلکه «ترس از بلا» است. بسیاری از امتحانات ما نعمت نیست، بلکه ترس از «از دست دادن نعمت» است یا ترس از ترسیدن به نعمت است. وقتی می‌گوییم که خداوند ما را با ترس امتحان می‌کند، معنایش این است که بسیاری از بلاها اصلاً بر سر ما نمی‌آید، فقط ترس آن بلاها می‌آید؛ و همین معرفت، کلّی به انسان آرامش می‌دهد و خیال او را راحت می‌کند. بدان که در اغلب ترس‌ها خطری متوجه ما نیست، پس آرام باش. شجاع باش! مگر شما در دوران کودکی پسر شجاع را نمی‌دیدید؟ چقدر اسم قشنگی هست. پسر شجاع!

تکلیف ما مقابل امتحان ترس چیست؟

• چگونه با امتحان ترس برخورد کنیم؟ خیلی ساده و البته خیلی سخت: «ترس؛ شجاع باش». اولاً بگو: این فقط ترس است و معلوم نیست واقعیت داشته باشد. ثانیاً وقتی که ترسیدی بگو خدا مرا دوست دارد، خدا مرا می‌بیند و هوای مرا دارد. خدا با من دشمن نیست.

- گام اول در ترسیدن هم این است که از بیرون به ترس نگاه کن و نگاه کن که خداوند می‌خواهد تو را با ترس امتحان کند. خدا تو را امتحان می‌کند تا ترس‌های بی‌خودت بریزد. وقتی خدا تو را می‌ترساند؛ چیکار باید کنیم؟ ترس و شجاع باش. وقتی خدا تو را می‌ترساند، می‌خواهد ببیند تو با این ترس چگونه برخورد می‌کنی، پس ترس و شجاع باش!

نقش مادران در تربیت بر اساس شجاعت

- یکی از روش‌های غلط در تربیت فرزند، ترساندن است؛ ترساندن در سنین خردسالی از چیزهای موهوم و در نوجوانی و جوانی با ترساندن از قبول نشدن در کنکور، ترساندن از نداشتن شغل و درآمد و ... مادرها باید دقت کنند که بچه را ترسو تربیت نکنند. اگر تربیت فرزندان با ترساندن آن‌ها انجام شود، شجاع تربیت نمی‌شوند
- نقش مادران در تربیت فرزندان برای ترس و شجاع بودن بسیار مهم و کلیدی است. مثلاً مادر به بچه‌اش می‌گوید مسواک بزن و گرنه دندان‌هایت خراب می‌شود و فرزند از ترس خراب شدن دندان و یا از ترس آمپولی که دندان‌پزشک به دندان‌های خراب می‌زند، ناچار به مسواک کردن می‌شود. ولی رسول خدا (ص) و معصومین (ع) اغلب از جنبه‌های مثبت و فواید اعمال سخن می‌گفتند. پیامبر اکرم (ص) در مورد مسواک می‌فرمودند: با مسواک زدن دهانتان را خوشبو کنید (طَبِّبُوا أَفْوَاهَكُمْ بِالسِّوَاكِ؛ فَإِنَّهَا طُرُقُ الْقُرْآنِ؛ میزان الحکمه، ۹۲۲۷) امیرالمؤمنین (ع) نیز می‌فرمودند: «مسواک زدن عامل جلب رضایت خدا، سنت پیامبر و خوشبوکننده دهان است؛ السِّوَاكُ مِنْ مَرَضَاتِ اللَّهِ عَزَّ وَجَلَّ وَ سُنَّةٌ لِلنَّبِيِّ صَ وَ مَطْبِئَةٌ لِلْفَمِ» (خصال صدوق، ۲، ۶۱۱) البته منظور این نیست که مطلق بخواهیم این‌گونه تحذیرها را نفی کنیم، ولی نباید غلبه داشته باشد. چنان‌که در سیره معصومین (ع) نیز چنین بوده است.

۲. القاء ترس توسط شیطان

- دلیل دیگر اهمیت شجاعت و ترسیدن، توجه به این آیه قرآن است که إِنَّمَا ذَلِكُمُ الشَّيْطَانُ يُخَوِّفُ أَوْلِيَاءَهُ فَلَا تَخَافُوهُمْ وَ خَافُوا اللَّهَ إِنَّ كُنتُمْ مُؤْمِنِينَ (سوره آل عمران، ۱۷۵)؛ کار این شیطان

شما این است که دوستان خودش را می ترساند. اگر انسان از غیر خدا بترسد دلیل می شود و اگر از خدا بترسد، قوی می شود و همه عالم از کسی که از خدا می ترسد، می ترسند. ولی اگر از شیطان و وعده‌هایش بترسی، دلیل می شوی و از همه عالم می ترسی. شیطان ترس را به انسان القاء می کند.

- هر تشخیص و محاسبه‌ای که در اثر یک ترس شیطانی انجام شده باشد، تشخیص اشتباهی است
- گام دوم برای نترسیدن این است که شیطان، «دوستان» خودش را می ترساند. مگر شما از دوستان شیطان هستی که بترسی؟ هر قدمی که ناشی از ترس ایجاد شده توسط شیطان برداشته شود، قدم اشتباهی است، هر تشخیص و محاسبه‌ای که از ترس شیطان انجام شده باشد، تشخیص و محاسبه اشتباه بوده است. هر دل نگرانی که به دلیل ترس از شیطان پیدا کرده باشی، باعث آلودگی دل و قساوت دل است.

بسیاری از صفات زیبا در اثر ترس از وجود انسان پر می کشند

- این طور نیست که هرکسی ضعیف و مستضعف شد، مورد توجه خدا قرار بگیرد. بسیاری از ضعف‌های ما ناشی از بی‌دینی و بی‌ایمانی و ترس و اسارت ما در مقابل شیطان و تحت تأثیر ابلیس قرار گرفتن است. وقتی خدا می بیند تو تحت تأثیر ابلیس قرار گرفته‌ای و از دشمن او حساب می‌بری؛ غضب می کند و غضب خدا باعث قساوت قلب تو می شود. ظاهراً هیچ کاری نکرده‌ای، فقط ترسیده‌ای و چون ترسیده‌ای، نور و صفا را از دست می دهی. بسیاری از صفات زیبا در اثر ترس از وجود انسان پر می کشند. امیرالمؤمنین (ع) می فرماید: «لَوْ تَمَيَّزَتِ الْأَشْيَاءُ لَكَانَ الصِّدْقُ مَعَ الشَّجَاعَةِ وَ كَانَ الْجَبْنُ مَعَ الْكَذِبِ؛ اگر صفات دسته‌بندی شوند، صداقت با شجاعت و ترس با دروغ همراه خواهد بود.» (غررالحکم، ۲۱۹) ما در زندگی شخصی خودمان هم نیاز به شجاعت داریم. امام علی ع فرمود: «التَّاجِرُ الْجَبَانُ مَحْرُومٌ، وَالتَّاجِرُ الْجَسُورُ مَرْزُوقٌ؛ تاجر ترسو بی‌روزی است و تاجر بی‌باک روزی‌دار.» (کنز العمال: ۹۲۹۳).

۱. آرامش و بستری برای خلاقیت

- شجاعت؛ آرامشی ایجاد می‌کند که زمینه‌ساز خلاقیت می‌شود. آدم دست‌پخت هرکسی را نمی‌خورد. باید دید دست او تمیز بوده است یا نه؟ کسی هم که کار هنری می‌کند، آیا باید روحش تمیز است یا نه؟ اگر انسان از هیچ‌چیز نترسد، آرام‌تر است. اگر کسی چنین آرامشی را پیدا کرد، با توجه به شغلی که دارد آن آرامش را در کار خودش به کار می‌گیرد. کاربرد این آرامش در خلاقیت انسان است.
- وقتی در چنین آرامشی، خلاقیتی به وجود بیاید، اثر تولیدشده، اثری است که از جان طبیعت و مغز فطرت گرفته‌شده است و مکاشفات در چنین شرایطی مطابق با ذات هستی خواهد بود. هنرمند در این وضعیت، به‌طور ناخواسته به زوایای عالم دست پیدا می‌کند. هر خلاقیتی در این شرایط، عکس‌برداری از فطرت است؛ این کار، کاری الهی است. یکی از شرایط زیبایی، تناسب با طبیعت است و اگر هنرمندی هنرش با طبیعت یکسان باشد، خیلی هنر داشته است.
- چه عوامل دیگری می‌توانند باعث بروز خلاقیت شوند؟ گاهی عصبانی شدن، باعث خلاقیت و تولید اثر می‌شود، البته این اثر اثری غیرانسانی است. ترس هم می‌تواند عامل خلاقیت شود، چراکه انسان را وادار به رفتارهایی می‌کند که قبلاً سابقه‌اش نبوده است. کینه و نفرت هم عامل خلاقیت می‌شوند. یکی از کسانی که ناشی از عقده‌های روانی خود، خلاقیت‌های عجیبی داشته است، صادق هدایت است. ظاهر آثارش مانند یک آهنگ و یک موسیقی روان است، ولی مضمون آثارش سرشار از «نفرت از عالم هستی» است.

۲. قدرت تمرکز

- شجاعت به انسان قدرت می‌دهد و یکی از قدرتهای موجود در انسان، «قدرت تمرکز» است. اگر بخواهی در سر نماز تمرکز داشته باشی که یکی از قوت‌های روحی انسان است، ترس مانع

آن است. جبن و ترس انسان را ضعیف می‌کند، وقتی ضعیف شدی، یکی از قوایی که از دست می‌دهی، قدرت تمرکز است و تبدیل به آدمی با افکار پراکنده می‌شوی.

- برای برخی از کارهای هنری تمرکز بالاتری نسبت به برخی از کارهای علمی نیاز است و داشتن شخصیت شجاع چنین امکانی را راحت‌تر فراهم می‌کند. پس شجاعت یک مسأله شغلی هم هست.

- اگر کسی در مقام کار علمی باشد، نیاز به شجاعت علمی دارد. کسی که شجاعت علمی ندارد، از ترس اینکه حرفش غلط درآمد باشد، الکی دفاع می‌کند و بیشتر خودش را در جهل فرومی‌برد. چون می‌ترسد حرفش را پس بگیرد، بر حرفش استوار باقی می‌ماند و برای حرفش توجیه می‌تراشد و بیشتر از حقیقت فاصله می‌گیرد. چون شجاعت علمی ندارد و می‌ترسد سؤال کند، نادان باقی می‌ماند.

آسیب‌های شجاعت، هر شجاعتی ارزش ندارد

- البته هر شجاعتی هم ارزش ندارد. شجاعت برخاسته از ایمان به خدا، شجاعت از اینکه خدا حامی تو هست. امام علی ع می‌فرماید: «گاهی عده‌ای به جنگ می‌روند و خوب هم می‌جنگند و جز ذکر خدا و اجر اخروی نمی‌خواهند؛ اما یک نفر هم می‌جنگد به سبب خصلت شجاعتی که در اوست و از هر کس حمایت می‌کند چه او را بشناسد و چه نشناسد؛ و یک نفر هم به خاطر خصلت ترسی که در اوست سراغ جنگ نمی‌رود و حتی پدر و مادرش را هم به دشمن تسلیم می‌کند. پیکار کردن بسا ثمره‌اش مرگ باشد و ارزش هرکسی به چیزی است که به خاطر آن می‌جنگد و گرنه سگ هم به دفاع از لانه و بچه‌هایش می‌جنگد؛ قَدْ يَقَاتِلُ أَقْوَامٌ فِيْ حِسْنِ الْوَجْهِ وَ لَا يَرِيْدُوْنَ اِلَّا الدِّيْنَ وَ الْاٰجِرَ وَ اِنَّ الرَّجُلَ لَيُقَاتِلُ بِطَبْعِهِ مِنَ الشَّجَاعَةِ فَيَحْمِيْ مَنْ يَعْرِفُ وَ مَنْ لَا يَعْرِفُ وَ يَجْبُنُ بِطَبْعَتِهِ مِنَ الْجَبْنِ فَيَسْلِمُ اَبَاهُ وَ اُمَّهُ اِلَى الْعَدُوِّ وَ كُلُّ اَمْرٍ عَلَيَّ مَا قَاتَلَ عَلَيْهِ وَ اِنَّ الْكَلْبَ لَيُقَاتِلُ دُوْنَ اَهْلِهِ» (الغارات، ج ۲، ص ۳۴۳). لذا در کنار شجاعت نیاز به حکمت هم هست که این شجاعت را کجا خرج کند. مقام معظم رهبری در بیانیه گام دوم فرمودند: «شکست

سیاست‌های آمریکا و گسترش حضور قدرتمندانه‌ی سیاسی جمهوری اسلامی در منطقه جز با شجاعت و حکمت مدیران جهادی به دست نیامد».

• در زمان پیامبر به پیغمبر اطلاع دادند یکی از اصحاب بنام «قزمان» در میدان جنگ به برادران خود کمک فراوانی کرده است، حضرت فرمود: او از اهل آتش است! بار دیگر عرض کردند: یا رسول‌الله! قزمان به شهادت رسیده فرمود: خداوند مشیت خود را جاری خواهد کرد، پس از این خدمت آن جناب رسیدند و عرض کردند: قزمان خودکشی کرده است. خاتم النبیین صلی الله علیه و آله فرمود: گواهی می‌دهم که رسول حقیقی پروردگار هستم راوی گفت: قزمان جنگ سختی با مشرکین انجام داد و هفت نفر از آن‌ها را کشت پس از اینکه زخمه‌ای زیادی برداشت به طرف بنی ظفر رفت، مسلمانان گفتند ای قزمان تو امروز احسان کردی و فداکاری نمودی اینک تو را به ثواب و جزا مژده می‌دهیم. قزمان پاسخ داد: چرا به ثواب و جزا مرا مژده می‌دهید، به خداوند سوگند من به خاطر طرفداری از خویشاوندان خود در این جنگ شرکت کردم و این‌همه فعالیت را از خود اظهار نمودم و اگر اقوام من در این میان نبودند من هرگز جنگ نمی‌کردم، هنگامی که زخم‌هایش شدت پیدا کرد، وی تیری از تیرکش خود کشید و به وسیله آن خودکشی نمود.

• «ذُكِرَ لِرَسُولِ اللَّهِ رَجُلٌ مِنْ أَصْحَابِهِ يُقَالُ لَهُ قَزْمَانٌ بِحُسْنِ مَعُونَتِهِ لِإِخْوَانِهِ وَ ذِكْرِهِ فَقَالَ صَ إِنَّهُ مِنْ أَهْلِ النَّارِ. فَأَتَى رَسُولَ اللَّهِ صَ وَ قِيلَ: إِنَّ قَزْمَانَ اسْتَشْهَدَ فَقَالَ يَفْعَلُ اللَّهُ مَا يَشَاءُ ثُمَّ أَتَى فَقِيلَ إِنَّهُ قَتَلَ نَفْسَهُ فَقَالَ أَشْهَدُ أَنِّي رَسُولُ اللَّهِ. قَالَ وَ كَانَ قَزْمَانٌ قَاتِلًا شَدِيدًا وَ قَتَلَ مِنَ الْمُشْرِكِينَ سِتَّةً أَوْ سَبْعَةً فَأَتْخَنَتْهُ الْجِرَاحُ فَاحْتَمَلَ إِلَى دُورِ بَنِي ظَفَرٍ فَقَالَ لَهُ الْمُسْلِمُونَ: أَبْشِرْ يَا قَزْمَانُ فَقَدْ أُبْلِيتَ الْيَوْمَ. فَقَالَ بِمَ تَبْشِرُونِي فَوَ اللَّهُ مَا قَاتَلْتُ إِلَّا عَنْ أَحْسَابِ قَوْمِي وَ لَوْ لَا ذَلِكَ مَا قَاتَلْتُ. فَلَمَّا اسْتَدَّتْ عَلَيْهِ الْجِرَاحَةُ جَاءَ إِلَى كِنَانَتِهِ فَأَخَذَ مِنْهَا مِشْقَصًا فَقَتَلَ بِهِ نَفْسَهُ.» (اعلام الوری ص ۱۸۵).

شجاعت عباس ریشه در صلابت در ایمان او داشت

• حضرت عباس، شجاعتش ریشه در صلابت در ایمانش داشت. امام صادق ع فرمود: «كَانَ عَمَّا الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ نَافِذَ الْبَصِيرَةِ، صَلْبَ الْإِيمَانِ؛ عمویمان عباس علیه السلام، بصیر بود وایمانی استوار داشت.» (سر السلسله العلویة: ص ۸۹) ایمان عباس او را به این شجاعت رسانده بود. می فرمود: «وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي، إِنِّي أَحَامِي أَدْبَأً عَنِ دِينِي، وَعَنْ إِمَامٍ صَادِقِ الْيَقِينِ، نَجَلِ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ؛ به خدا سوگند، اگر دست راستم را قطع کنید. من، همیشه از دینم حمایت می کنم؛ و نیز از امام راست گو و استوار باوری. که نواده پیامبر پاک و امین است.» (المناقب لابن شهر آشوب، ج ۴ ص ۱۰۸)

• بله عباس از لحاظ وراثتی شجاع بود؛ اما عباس به این شجاعت با ایمانش خیلی اضافه کرد. بخشی از شجاعت از وراثت منتقل می شود.^{۱۲۷} خصوصاً از ناحیه مادر، حضرت امیر هم روی همین محاسبات به برادرش عقیل فرمود برو خانمی با این ویژگی های نسبی برای من پیدا کن! شجاع باشد!^{۱۲۸}

^{۱۲۷} «لَوْ كَانَتْ الشَّجَاعَةُ تَفْعَلُ لَأَفْتَعَلَهَا أَكْثَرُ النَّاسِ وَ لَكِنَّهَا طَبَاعٌ بَدَدَ اللَّهُ مُلْكَهَا وَ تَقْدِيرٌ مَا أَحَبَّ مِنْهَا» (دعائم الاسلام، ج ۱، ص ۳۵۹) و «رَسُولُ اللَّهِ ص أَطْعَمُوا حَبَالًا كُمُ اللَّبَانِ فَإِنَّ الصَّبِيَّ إِذَا غَدِيَ فِي بَطْنِ أُمِّهِ بِاللَّبَانِ اشْتَدَّ قَلْبُهُ وَ زِيدَ فِي عَقْلِهِ فَإِنْ يَكُ ذَكَرًا كَانَ شَجَاعًا» (کافی، ج ۶ ص ۲۳)

^{۱۲۸} «وَقَدْ رَوَى أَنَّ أَمِيرَ الْمُؤْمِنِينَ عَلِيًّا عَلَيْهِ السَّلَامُ قَالَ لِأَخِيهِ عَقِيلٍ وَكَانَ نَسَابَةً عَالِمًا بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ وَ أَخْبَارِهِمْ: انظُرْ إِلَى امْرَأَةٍ قَدْ وُلِدَتْهَا الْفُحُولَةُ مِنَ الْعَرَبِ، لِاتِّزُوجَهَا فَتَلِدَ لِي غُلَامًا فَارِسًا. فَقَالَ لَهُ: تَزُوجُ أُمَّ الْبَنِينِ الْكِلَابِيَّةَ، فَإِنَّهُ لَيْسَ فِي الْعَرَبِ أَشْجَعُ مِنْ أَبَائِهَا. فَتَزُوجَهَا.» (عمدة الطالب: ص ۳۵۶)؛ «لَمَّا أَرَادَ أَنْ يَتَزُوجَ بِأُمِّكَ أُمَّ الْبَنِينِ بَعَثَ إِلَى أَخِيهِ عَقِيلٍ - وَكَانَ عَارِفًا بِأَنْسَابِ الْعَرَبِ - فَقَالَ عَلَيْهِ السَّلَامُ: يَا أَخِي! أَرِيدُ مِنْكَ أَنْ تَخْتَلِبَ لِي امْرَأَةً مِنْ ذَوِي الْبَيْوتِ وَالْحَسَبِ وَالنَّسَبِ وَالشَّجَاعَةِ؛ لِكَيْ أُصِيبَ مِنْهَا وَلَدًا يَكُونُ شَجَاعًا وَعَضُدًا يَنْصُرُ وَلَدِي هَذَا - وَأَشَارَ إِلَى الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ - لِيُؤَاسِيَهُ فِي طُفِّ كَرْبَلَاءَ.» (أسرار الشهداء: ج ۲ ص ۳۹۵)

- امیرالمؤمنین در جنگ جمل پرچم را داد به فرزندش محمد حنفیه فرمود برو جلو پسر م گفت بابا مگر نمی بینی مثل باران تیر به سمت ما می آید حضرت از دست پسرشان با ناراحتی پرچم را گرفتند و فرمودند درست هست که تو پسر من هستی ولی از مادر این ترس را به ارث بردی. ۱۲۹
- بعد شما می بنید که وقتی یزید غارتی ها را جمع کرد. یک وقتی دیدند دارد خیره خیره به میله پرچم نگاه می کند پرسید علمدار حسین کی بوده؟ گفتند چطور مگر گفت ببیند این میله پرچم همه جایش تیره خورده الا جای دسته اش. معلوم می شود علمدار تا آخرین لحظه دست از علم نکشیده است؟ ۱۳۰

مقتل: «حضرت عباس»

- فسمع الأطفال ينادون العطش العطش فركب فرسه و أخذ رمحه و القربة و قصد نحو الفرات فأحاط به أربعة آلاف ممن كانوا موكلين بالفرات و رموه بالنبال فكشفهم و قتل منهم على ما روى ثمانين رجلا حتى دخل الماء، فلما أراد أن يشرب غرفةً من الماء ذكر عطش الحسين و أهل بيته فرمى الماء و ملأ القربة و حملها على كتفه الأيمن و توجه نحو الخيمة فقطعوا عليه الطريق و أحاطوا به من كل جانب فحاربهم حتى ضربه نوفل الأزرق على يده اليمنى فحمل القربة على كتفه الأيسر فضربه نوفل فقطع يده اليسرى من الزند فحمل القربة بأسنانه فجاء سهم فأصاب القربة و أريق ماؤها ثم جاء سهم آخر فأصاب صدره فانقلب عن فرسه و صاح إلى أخيه الحسين أدركني فلما أتاه رآه صريعا فيكي و حمله إلى الخيمة. ۱۳۱

۱۲۹ فی شرح نهج البلاغه دفع امیر المؤمنین ع یوم الحمل رایتہ الی محمد ابنہ و قد استوت الصفوف و قال له احمل فتوقف قليلا فقال يا امیر المؤمنین أ ما ترى السماء كأنها شأبيب المطر فدفع فی صدره و قال أدركك عرق من أمك ثم أخذ الراية بيده فهزها ۱۳۰ گنجی، الخصائص العباسیه، ص ۱۳۸، به نقل از: کتاب رمز و راز کربلا، و داستان دوستان جلد ۲، محمد محمدی اشتهاردی، داستان شماره ۱۶۴

۱۳۱ بحارالنوار؛ علامه مجلسی؛ ج ۴۵ ص ۴۱

- ترجمه: ناگاه شنید که کودکان فریاد میزنند: العطش! العطش! حضرت عباس علیه السلام بر اسب خود سوار شد و نیزه و مشک را برداشت و متوجه فرات گردید. تعداد چهار هزار نفر که موکل آب فرات بودند آن بزرگمرد را محاصره و تیر باران کردند. ولی او لشکر را شکافت و بنا بآنچه که روایت شده تعداد هشتاد نفر از دشمن را کشت تا بر سر آب رسید. وقتی خواست مشتی آب بیاشامد بیاد تشنگی امام حسین و اهل بیت آن حضرت آمد و آب را ریخت. پس از اینکه مشک را پر از آب کرد و بدوش راست خود انداخت متوجه خیمه‌ها گردید. دشمنان سر راه بر آن حضرت گرفتند و از هر طرفی او را محاصره نمودند. حضرت عباس علیه السلام با آنان کارزار کرد تا اینکه نوفل بن ازرق دست راست آن حضرت را قطع کرد. آن بزرگوار مشک را بدوش چپ انداخت و نوفل دست چپ وی را هم از بند جدا کرد. حضرت عباس علیه السلام بناچار مشک را به دندان گرفت. ناگاه تیری به طرف آن بزرگمرد آمد و به مشک آب اصابت نموده آب روی زمین ریخت. سپس تیر دیگری آمد و بر سینه مبارکش جای گرفت! پس از این جریان بود که از بالای اسب خود به زمین سقوط کرد و فریاد زد: یا ایا ادرکنی. وقتی امام حسین علیه السلام آمد و آن حضرت را دید که از پای در آمده است گریان شد و عباس را بخیمه برد.

مقتل حضرت عباس و برادران شهیدش

- لَمَّا رَأَى ذَلِكَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، قَالَ لِأَخَوْتِهِ عَبْدِ اللَّهِ ، وَجَعْفَرٍ ، وَعُثْمَانَ بَنِي عَلِيٍّ عَلَيْهِ وَعَلَيْهِمُ السَّلَامُ - وَأُمَّهُمْ جَمِيعاً أُمُّ الْبَنِينَ الْعَامِرِيَّةُ مِنْ آلِ الْوَحِيدِ - : تَقَدَّمُوا ، بِنَفْسِي أَنْتُمْ! فَحَامُوا عَن سَيِّدِكُمْ حَتَّى تَمُوتُوا دُونَهُ. فَتَقَدَّمُوا جَمِيعاً ، فَصَارُوا أَمَامَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، يَقُونَهُ بِوُجُوهِهِمْ وَنُحُورِهِمْ. فَحَمَلَ هَانِئُ بْنُ ثُوَيْبٍ الْحَضْرَمِيُّ عَلَى عَبْدِ اللَّهِ بْنِ عَلِيٍّ فَقَتَلَهُ ، ثُمَّ حَمَلَ عَلَى أُخِيهِ جَعْفَرِ بْنِ عَلِيٍّ ، فَقَتَلَهُ أَيْضاً. وَرَمَى يَزِيدُ الْأَصْبَحِيُّ عُثْمَانَ بْنَ عَلِيٍّ بِسَهْمٍ فَقَتَلَهُ ، ثُمَّ خَرَجَ إِلَيْهِ فَاحْتَزَّ رَأْسَهُ ، فَأَتَى عُمَرَ بْنَ سَعْدٍ ، فَقَالَ لَهُ: أَثْنِي ، فَقَالَ عُمَرُ: عَلَيْكَ بِأَمِيرِكَ - يَعْنِي عَبِيدَ اللَّهِ بْنِ زِيَادٍ -

فَسَلَّهُ أَنْ يُشِيكَ. وَبَقِيَ الْعَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ قَائِمًا أَمَامَ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ يُقَاتِلُ دُونَهُ،
وَيَمِيلُ مَعَهُ حَيْثُ مَالٌ، حَتَّى قُتِلَ رَحِمَهُ اللَّهُ عَلَيْهِ ١٣٣

- هنگامی که عباس بن علی علیه السلام ، این [وضعیت] را دید ، به برادرانش : عبد الله ، جعفر و عثمان ، پسران علی — که بر او و پسرانش درود باد — و مادر همگی آنها أم البنین عامری از آل وحید بود ، گفت : پیش قدم شوید - فدایتان شوم - و از سرورتان ، حمایت کنید تا به پای او جان دهید» .
- آنان ، همگی پیش قدم شدند و پیش روی حسین علیه السلام ، با سر و گلوی خود ، از او محافظت کردند .
- هانی بن ثویب حَضْرَمِي ، به عبد الله بن علی ، حمله برد و او را کُشت . سپس به برادرش جعفر بن علی حمله برد و او را نیز کُشت .
- و یزید أصبجی نیز عثمان بن علی را با تیر زد و کُشت . سپس به سوی او رفت و سرش را جدا کرد و نزد عمر بن سعد آمد و به او گفت : به من ، پاداش بده !
- عمر گفت : برو از امیرت (یعنی عبید الله بن زیاد) بگیر !
- عَبَّاسُ بْنُ عَلِيٍّ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، باقی ماند و پیش روی حسین علیه السلام می جنگید و هر کجا حسین علیه السلام می رفت ، همراهش می رفت تا آن که کشته شد . خدایش رحمت کند
- كَانَ عَبَّاسُ السَّقَّاءُ قَمَرُ بَنِي هَاشِمٍ، صَاحِبَ لِيَاةِ الْحُسَيْنِ عَلَيْهِ السَّلَامُ ، وَهُوَ أَكْبَرُ الْإِخْوَانِ . مَضَى بِطَلْبِ الْمَاءِ فَحَمَلُوا عَلَيْهِ وَحَمَلَ هُوَ عَلَيْهِمْ، وَجَعَلَ يَقُولُ
- لَا أَرْهَبُ الْمَوْتَ إِذِ الْمَوْتُ رَقِي
- حَتَّى أُوَارِيَ فِي الْمَصَالِيَةِ لِقَا

١٣٣ الأخبار الطوال: ص ٢٥٧، تاریخ الطبری: ج ٥ ص ٤٤٨، الكامل فی تاریخ: ج ٢ ص ٥٧٠

- نَفْسِي لِنَفْسِ الْمُصْطَفَى الطُّهْرِ وَقَا
- إِنِّي أَنَا الْعَبَّاسُ أُغْدُو بِالسَّقَا
- وَلَا أَخَافُ الشَّرَّ يَوْمَ الْمُلْتَقَى
- فَفَرَّقَهُمْ، فَكَمَنَّ لَهُ زَيْدُ بْنُ وَرْقَاءَ الْجَهَنِّيُّ مِنْ وَرَاءِ نَخْلَةٍ، وَعَاوَنَهُ حَكِيمُ بْنُ طُفَيْلٍ السَّنَيْسِيُّ، فَضْرَبَهُ عَلَى يَمِينِهِ، فَأَخَذَ السَّيْفَ بِشِمَالِهِ، وَحَمَلَ عَلَيْهِمْ وَهُوَ يَرْتَجِزُ
- وَاللَّهِ إِنْ قَطَعْتُمْ يَمِينِي
- إِنِّي أَحَامِي أَبَدًا عَنْ دِينِي
- وَعَنْ إِمَامٍ صَادِقٍ الْيَقِينِ
- نَجَلِ النَّبِيِّ الطَّاهِرِ الْأَمِينِ
- فَقَاتَلَ حَتَّى ضَعُفَ، فَكَمَنَّ لَهُ الْحَكِيمُ بْنُ الطُّفَيْلِ الطَّائِيُّ مِنْ وَرَاءِ نَخْلَةٍ، فَضْرَبَهُ عَلَى شِمَالِهِ، فَقَالَ
- يَا نَفْسُ لَا تَخْشَى مِنَ الْكُفَّارِ
- وَأَبْشِرِي بِرَحْمَةِ الْجَبَّارِ
- مَعَ النَّبِيِّ السَّيِّدِ الْمُخْتَارِ
- قَدْ قَطَعُوا بِبَعْضِهِمْ يَسَارِي
- فَأَصْلِحِهِمْ يَا رَبِّ حَرَّ النَّارِ
- فَفَتَلَهُ الْمَلْعُونُ بِعَمُودٍ مِنْ حَدِيدٍ. فَلَمَّا رَأَهُ الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ مَصْرُوعًا عَلَى شَطْرِ الْفُرَاتِ، بَكَى...^{١٣٣}

^{١٣٣} المناقب لابن شهر آشوب: ج ٤ ص ١٠٨، بحار الأنوار: ج ٤٥ ص ٤٠.

- عبّاس، سقا، ماه بنی هاشم و پرچمدار حسین علیه السلام بود. او از دیگر برادرانش بزرگ تر بود و در طلب آب می رفت که بر او حمله بُردند. او هم به آنها حمله بُرد و چنین می خواند
- از مرگ نمی هراسم؛ زیرا مرگ، ترقّی و صعودی است
- که مرا در پشت شمشیرها، پنهان می کند
- جانم، سپر جان پاکیزه مصطفی باد
- من، عبّاسم که سقا گشته ام
- و به روز برخورد، هراسی از شر ندارم
- پس آنان را متفرّق کرد. زید بن ورقای جهّنی، در پشت درخت خرمایی به کمین او نشست و حکیم بن طفیل سِنِسی نیز او را یاری داد و بر دست راست عبّاس علیه السلام ضربه ای زد [و آن را قطع کرد]. عبّاس علیه السلام، شمشیر را به دست چپ گرفت و به آنها حمله بُرد و چنین رَجَز می خواند
- به خدا سوگند، اگر دست راستم را قطع کنید
- من، همیشه از دینم حمایت می کنم
- و نیز از امام راستگو و استوارباوری
- که نواده پیامبر پاک و امین است
- آن گاه، جنگید تا ناتوان شد. حکیم بن طفیل طایبی، از پشت درخت خرما به او کمین زد و بر دست چپش ضربه ای زد [و آن را قطع کرد]. عبّاس علیه السلام نیز خواند
- ای جان! از کافران مترس
- و به رحمت خدای جبران کننده، بشارت باد

- همراه با پیامبر صلی الله علیه و آله ، سرور برگزیده
- با سرکشی شان ، دست چپم را قطع کردند
- پروردگارا ! آنان را به داغی آتش برسان
- پس آن ملعون ، با عمود آهنین [به او زد و] عباس علیه السلام را به شهادت رساند . هنگامی که حسین علیه السلام ، او را بر [کناره] رود فرات ، افتاده دید ، گریست.

«أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (هود، ۱۸)

بسم الله الرحمن الرحيم

شب دهم: عوامل عزت آفرین ۳- اطاعت از ولایت

اشاره

در این جلسه با مروری بر بخش‌هایی از بحث‌های گذشته و جمع‌بندی از آن به‌صورت خلاصه به برخی نکات کلیدی مباحث گذشته اشاره می‌کنیم. در ابتدا به نیاز روحی انسان به عزت می‌پردازیم و لذت طلبی را در کنار راحت‌طلبی به‌عنوان موانع عزت در فرد معرفی می‌کنیم. در ادامه آسیب‌های عزت که عبارت است از غرور و اخم به‌جای لبخند در مقابل مؤمنین هست را بیان کرده و سپس سه فایده عزت فردی مطرح می‌نماییم. ۱. تأمین منافع دنیا ۲. دوری از بسیاری از گناهان و ۳. نزدیک شدن به منشأ عزت یعنی خدا و

اهل بیت ع و در ادامه وارد بخش دوم عزت یعنی عزت جامعه می‌شویم. دو فایده عزت در جامعه را بازگو کرده؛ و بابیان خاطراتی از مرحوم ابو ترابی و شهید چمران و حضرت امام به تبیین موضوع عزت می‌پردازیم؛ و در نهایت ولایت را به‌عنوان مهم‌ترین عامل تعیین‌کننده و تأمین‌کننده عزت برای جامعه به‌شرط اطاعت از ولایت شرح و توضیح می‌دهیم و بابیان سخنانی از امام علی ع و حضرت زینب س، به پیامدهای منفی عدم اطاعت از ولایت که موجب شکست جامعه و ذلت آن می‌گردد اشاره می‌نماییم.

نیاز روحی انسان به عزت

- یکی از نیازهای روحی انسان که گاهی از اوقات به آن بی‌اعتنایی می‌شود و نیاز ضروری و اولیه حساب نمی‌شود. نیاز به عزتمندی است. انسان نیازمند این هست که از اعتبار کافی اجتماعی برخوردار باشد و نزد دیگران موجودی تحقیرشده، تضعیف‌شده و خردشده نباشد.
- عزت یکی از نعمات ویژه پروردگار هست که خداوند می‌فرماید «وَلِلَّهِ الْعِزَّةُ وَ لِرَسُولِهِ وَ لِلْمُؤْمِنِينَ وَ لَكِنَّ الْمُنَافِقِينَ لَا يَعْلَمُونَ؛ عزت مخصوص خدا و رسول او و مؤمنان است» (منافقون، ۸) عزت بخشی از نعمت دنیای است که اسلام دستور داده است که تو هم باید آن را کسب کنی. شما اگر درراه عزت جان بدهی شهید هستی. عزت یکی از مواهب دنیا است که انسان را از بسیاری از خطرات مصون می‌دارد. بسیاری از مشکلات را برای فرد حل می‌کند.

رابطه عزت و تربیت

- اگر کسی خوب تربیت‌شده باشد، قیمت عزت را خوب می‌داند. اما اگر کسی خوب تربیت‌نشده باشد، به‌جای عزت به امور دیگری بهاء می‌دهد مثل لذت. چقدر فرق هست بین این دو. حتی قدرت هم آبروی عزت را ندارد. برخی به دنبال قدرت هستند و درراه به دست آوردن قدرت، عزت خودشان را هم زیر پا می‌گذارند. این حرمت خودشان را زیر پا می‌گذارند.

لذت طلبی مانع عزت فرد

- لذت طلبانی که در راه کسب لذت، پا روی عزت خودشان گذاشتند. موجود حقیری نزد دیگران می‌شوند. همه می‌گویند چه آدم بی‌شخصیتی! در یک روایت هست می‌فرماید عزت تنها نعمتی هست که بنده حق خرج کردن آن را ندارد. پول هر چه به شما دادند خودت تصمیم می‌گیری چطور آن را خرج کنی. نیروی بدنی، خودت تصمیم می‌گیری؛ اما عزت نعمت ویژه الهی است که خدا به شما حق نداده است که شما هر طور که دلتان می‌خواهد از آن استفاده کنید. اصلاً مال شما نیست به صورت امانت در دست شما هست. ببینید عزت چقدر فرق می‌کند با بقیه نعمت‌های دنیای. «إِنَّ اللَّهَ - عَزَّ وَ جَلَّ - فَوَّضَ إِلَى الْمُؤْمِنِ أُمُورَهُ كُلَّهَا، وَ لَمْ يُفَوِّضْ إِلَيْهِ أَنْ يُنْزِلَ نَفْسَهُ» (کافی، ج ۵، ص ۶۳).
- اباعبدالله الحسین ع در بزرگ‌ترین حماسه تاریخی، شعار محوریش، عزت بود. آخرین مرحله که اباعبدالله ایستادگی کرد، پای مفهوم عزت بود. عزت چیزی هست که کسی در حد و اندازه اباعبدالله پای آن جان می‌دهد.
- آدم‌های لذت طلب، راحت طلب این‌ها میانه خوبی با عزت ندارند. فقط بلندهمتان هستند که حاضر نیستند به هیچ قیمتی دست از عزت خودشان بکشند. جوانی که به خاطر رسیدن به عزت اجتماعی، زحمت درس خواندن را می‌کشد، شایسته تقدیر هست. درست هست که هدفی بزرگ‌تر از این هم هست مثل هدفی که چمران برای آن درس می‌خواند؛ و می‌گفت درس می‌خوانم به این دلیل که نمی‌خواهم یک مسلمان از نظر علمی زیر دست یک کافر باشد. چمران عزت اسلامی خودش را طلب می‌کرد؛ اما جوانی که عزت شخصی خودش را هم طلب می‌کند، قابل احترام هست.
- مشکل ما آن جوانانی هستند که دو زار، برای عزت خودشان ارزش قائل نیستند. آقا تو باید آدم محترمی بشوی. تو نباید آدم ذلیل و توسری‌خورده‌ای بشوی. امیرالمؤمنین در نامه ۳۱ به جوانش امام حسن مجتبی ع می‌فرماید اگر می‌توانی یک کاری بکنی که کارگر نباشی و کارفرما باشی. کارمند نباشی. کسی باشی که مستقیماً تولید ثروت می‌کند این کار را بکن چرا باید زیر دست

کس دیگری باشی. «وَإِنْ اسْتَطَعْتَ إِلَّا يَكُونَ بَيْنَكَ وَبَيْنَ اللَّهِ ذُو نِعْمَةٍ فَأَفْعَلْ» (نهج البلاغه، نامه ۳۱). این یکی از وجوه عزت هست. کسی که کارخانه‌ای را اداره می‌کند نیازی نیست به بالاسری جواب بدهد، او کلی زیردست دارد. امیرالمؤمنین می‌فرماید سعی کن این طور باشی! دیگران از قبل تو نان بخورند تو از قبل دیگری نان نخوری.

آسیب‌های عزت

- البته عزت آسیب‌های خودش را هم دارد. برخی عزت را با غرور اشتباه می‌گیرند. باید مراقب باشیم. بعضی جاها، جای عزت نیست. جای فروتنی هست مثل اینکه خانم نسبت به همسرش نباید مغرور باشد بلکه محبوب باشد اما مغرور نه! بعد مقابل خانواده عزت خودش را حفظ کند. یا مؤمنین نسبت به یکدیگر، فرمود باید فروتنی کنند. نباید قیافه بگیرند. به مؤمن رسید باید لبخند بر لبانت باشد. اگر چاشنی سلام و علیک شود که خیلی عالی است. مؤمن احساس راحتی می‌کند.

فواید عزت فرد

۱. تأمین منافع دنیا

- یکی از فواید عزت این هست که اگر کسی در دنیا عزتمند شد، بسیاری از منافع دنیای او باعزت و اعتبارش تأمین می‌شود. مؤمن باید کارهایش را با آبرویش پیش ببرد. وگرنه باید صد تا کار اضافه انجام دهد معلوم نیست به منافع خودش برسد.

۲. صیانت و دوری از بسیاری از معاصی

- علاوه بر این وقتی مؤمن عزتمند شد، بسیاری از معاصی و گناهان را انجام نمی‌دهد. نیست آدم عزتمندی هست. حاضر نیست هر کاری را بکند. عزت می‌شود برای او یک قلعه محکم که او را حفظ می‌کند. حضرت امیر فرمود: «مَنْ كَرَّمَتْ عَلَيْهِ نَفْسَهُ هَانَتْ عَلَيْهِ [شَهْوَتُهُ] شَهْوَاتُهُ؛ کسی که

خود را گرامی دارد، هوا و هوس را خوار می‌شمارد.» (نهج البلاغه، حکمت ۴۴۹). بعضی‌ها از اول بی‌آبرو زندگی می‌کنند که بتوانند هر اشتباهی که خواستند بکنند و کسی به آن‌ها ایراد نگیرد.

- فرمود: «الْعِيْبَةُ جُهْدُ الْعَاجِزِ» (نهج البلاغه، حکمت ۴۶۱) غیبت نهایت تلاش آدم حقیر هست. خب اگر کسی عزیز باشد دیگر غیبت نمی‌کند. بسیاری از گناهان به خاطر این هست که فرد گنه‌کار در وجودش خودش احساس حقارت می‌کند.

نقش صهیونیسم‌ها در تخریب عزت انسان‌ها و جوامع بشری

- صهیونیسم‌ها به شدت مخالف عزتمند بودن، انسان‌ها و جوامع بشری هستند. آن‌ها به ما می‌گویند حیوان دو پا. می‌گویند خدا از اول دو نوع حیوان برای ما آفریده است. ۱. حیوان دو پا ۲. حیوان چهارپا. حیوان دو پا زبان ما را می‌فهمد. حیوان چهارپا زبان ما را نمی‌فهمد. حیوان دوپا انسان‌ها هستند به‌غیر از بنی‌اسرائیل. آن‌ها ما را ذلیل خودشان می‌دانند.^{۱۳۴}

^{۱۳۴} «مَلَّتْ بَرِغْزِيْدَه خَدَاوَنْد مَایِم لَذَا بَرای ما، حیوانات انسان‌نمایی خلق نموده است زیرا خداوند می‌دانست که ما احتیاج به دو قسم حیوان داریم؛ حیوانات بی‌شعور و غیر ناطق؛ مانند چهارپایان و حیوانات ناطق و باشعور، مانند مسیحیان و مسلمانان و بوداییان. خداوند برای این که ما بتوانیم از همه آن‌ها سواری بگیریم، ما را در جهان متفرق ساخت. لذا باید دختران زیبایی خود را به پادشاهان و وزرا و شخصیت‌های برجسته غیر یهود به تزویج در آوریم تا بوسیله آن‌ها بر حکومت‌های جهان تسلط داشته باشیم!» (تلمود). تلمود: خاخام‌های یهودی طی سال‌های متمادی شرح‌ها و تفسیرهای خودسرانه و گوناگونی بر تورات نوشتند که همه آن‌ها را خاخام «یوخاس» در سال ۱۵۰۰م جمع‌آوری نموده، به اضافه چند کتاب دیگر که در سال‌های ۲۳۰ و ۵۰۰ م نوشته شده بود، به نام «تلمود» یعنی تعلیم دیانت و آداب یهود، جمع‌آوری کرد. این کتاب هولناک در اصل چند جلد بیشتر نبود، اما از هشت قرن پیش، به ۱۲ جلد و امروز به ۳۶ جلد در قطع وزیری رسیده است. تلمود، اخبار شرارت‌های یهود است. کار تألیف آن حدود دو قرن، پیش از جمع‌آوری اسفار تورات آغاز شد، از دو قرن پیش، پس از جمع‌آوری اسفار و رواج آن و بازگشت از بابل، باب تورات بسته شد و تلمود با افسانه‌ها و اساطیر عجیب و غریب بر تورات فائق آمد و آن را تحت الشعاع قرار داد. همه بذره‌های ناپاکی در تلمود است. این کتاب نزد افراتیون یهود و صهیونیست‌های امروز از تورات هم مقدس‌تر و مهم‌تر است.» (خبرگزاری تسنیم، خبر شماره ۱۰۸۹۱۴/۱۱/۰۵/۱۳۹۲)

- کمپانی‌های بزرگ فیلم‌سازی دست آن‌هاست. در فیلم‌ها تا می‌توانند برای قدرت‌های استکباری کلاس می‌گذارند. تا آنجا می‌توانند عزت غیر خودشان را پایین می‌آورند. ما باید مراقب باشیم مقابل آن‌ها ذلیل نباشیم و آن‌ها برای اینکه ما را ذلیل خودشان کنند خیلی کارها می‌کنند.
- تمدن غرب آدم‌ها را ذلیل می‌کند. بعد این موجودات حقیر کنار هم به همدیگر لبخند می‌زنند. به روی خودشان نیاورند که چقدر ذلیل شده‌اند.

۳. نزدیک شدن به منشأ عزت

- یکی دیگر از منافع عزت این هست که شما وقتی مزه عزت را چشیدید. می‌خواهد عزت را بیشتر کند. بعد برای افزایش عزت می‌رود سرچشمه. سرچشمه عزت کجاست؟ خدا و پیامبر و اهل بیت. می‌فهمد عزت را از کجا می‌تواند به دست بیاورد.

فواید عزت جامعه

۱. مورد احترام بودن در بین جوامع بشری

- اما عزت جامعه، همان‌طور که یک فرد نیاز به عزت دارد، یک جامعه نیز نیاز به عزت دارد. ما در میان تمام جوامع بشری عزتمند باشیم. هرچی جهان رفتیم وقتی گفتیم ما مسلمان هستیم. به ما احترام می‌گذارند. اتفاقی که الآن افتاده است. نوع مردم جهان به مسلمان ایرانی به خاطر انقلاب اسلامی و ایستادگی در مقابل ظلم احترام می‌گذارند. نویسنده تونسی بعد از اینکه ایران کشتی انگلیسی را در خلیج فارس توقیف کرد نوشت. «رفتار ایران در توقیف نفت‌کش انگلیسی به‌منظور نشان دادن مقابله به‌مثل بود. چیزی که امروز ما به‌ندرت در جهان اسلامی شاهد شکست‌ها و مصیبت‌های پیاپی است. ایران با کشورهای قدرتمندی نظیر آمریکا، انگلیس و فرانسه به‌مقتضای حال رفتار می‌کند، یعنی با آن‌ها هم‌تراز است. این قدرتی است که ما

می‌خواهیم؛ این رفتاری است که ما می‌خواهیم تا غرب متوجه شود قدرتی اسلامی در منطقه حضور دارد که نمی‌تواند ثبات آن را بر هم بزنند.»^{۱۳۵}

- بعضی‌ها می‌گویند حاج‌آقا «به فکر نون باش که خریزه آب» حالا این عزت هم‌چین چیز ضروری نیست البته خوب هست باشد بد نیست ولی حالا ... چقدر پست هستند کسانی که عزت را ضروری نمی‌دانند. حقیرند. حقیر بار آمده‌اند؛ اما انسانی که خوب تربیت شده باشد این حرف را نمی‌زند.
- بعضی‌ها نه تنها دنبال عزت خودشان هستند، دنبال عزت جامعه هم هستند. نه تنها آن را ضروری می‌دانند برای آن فداکاری هم می‌کنند.
- شما الآن دوست‌داشتنی‌ها خودتان را مرور کنید؟ در کاغذ بنویس فهرست کن ببین به کدام یک از این‌ها افتخار می‌کنی؟ به تو عزت می‌دهند حضری برای عزت کدام دوست‌داشتنی‌هایت جان بدهی؟ آدم گاهی دوست‌داشتنی‌های دارد که خجالت می‌کشد بیان کند. از بس پست و حقیرند. آن دوست‌داشتنی‌ها عزت تو را از بین می‌برند. بعضی در عمق جان خودشان عزت ندارند.
- اگر گوهر عزت در وجودت نباشد و توانمند باشی، دانشمند بشوی اما عزت نداشته باشی مثل آب خوردن شمارا مثل کالا و برده خرید و فروش می‌کنند. بعضی‌ها خودفروشی می‌کنند، خودشان را به گرگ‌های جهان می‌فروشند. چهارتا دعوت‌نامه می‌آید دست‌ودلشان شل می‌شود. بابا مگر در کدام مدرسه درس خوانده‌ای؟ به تو عزت یاد نداده‌اند؟

۲. تأثیرگذاری بر جوامع دیگر

- اگر جامعه بخواد عزتمند باشد یک جلوه آن این است که بتواند در جهان افتخار کند. یک جلوه دیگر این هست که با اشاره آن جامعه، جوامع دیگر تحت تأثیر قرار می‌گیرند.
- الآن شما به ببینید منطقه با اشاره ما مدیریت می‌شود. میزان تأثیرگذاری ما بر جوامع دیگر چقدر زیاد هست. صدایش را در نمی‌آورند. آقا بعد از انقلاب ما انقلابی در عالم شده است. همه شیفته مرام خمینی شده‌اند. عاشق سید علی شده‌اند. سنی هست نام فرزندش را سید علی می‌گذارد فقط به عشق رهبری.
- ویژگی یاران امام زمان عج همین عزت مداری هست؛ که خصوصاً در ایرانی‌ها موج می‌زند. وقتی آیه نازل شد که «يَا أَيُّهَا الَّذِينَ آمَنُوا مَنْ يَرْتَدَّ مِنْكُمْ عَنْ دِينِهِ فَسَوْفَ يَأْتِي اللَّهَ بِقَوْمٍ يُحِبُّهُمْ وَيُحِبُّونَهُ أَذِلَّةٌ عَلَى الْمُؤْمِنِينَ أَعِزَّةٌ عَلَى الْكَافِرِينَ يُجَاهِدُونَ فِي سَبِيلِ اللَّهِ وَ لَا يَخَافُونَ لَوْمَةَ لَائِمٍ ذَلِكَ فَضْلُ اللَّهِ يُؤْتِيهِ مَنْ يَشَاءُ وَاللَّهُ وَاسِعٌ عَلِيمٌ؛ ای کسانی که ایمان آورده اید! هر کس از شما، از آیین خود بازگردد، (به خدا زبانی نمی‌رساند؛ خداوند جمعیتی را می‌آورد که آن‌ها را دوست دارد و آنان (نیز) او را دوست دارند، در برابر مؤمنان متواضع و در برابر کافران سرسخت و نیرومندند؛ آن‌ها در راه خدا جهاد می‌کنند و از سرزنش هیچ ملامتگری هراسی ندارند. این، فضل خداست که به هر کس بخواهد (و شایسته ببیند) می‌دهد؛ و (فضل) خدا وسیع و خداوند داناست»(المائدة، ۵۴).
- وقتی که از پیامبر پرسیدند این‌ها چه کسانی هستند که چنین ویژگی‌هایی دارند؟ پیامبر درحالی که به شانه سلمان می‌زد، فرمود: «[آنان] این مرد و هم‌وطنان اویند» «رسول الله ص لَمَّا سُئِلَ عَنْ هَذِهِ الْآيَةِ: قَالَ وَ هُوَ يَضْرِبُ عَلَى عَاتِقِ سَلْمَانَ: هَذَا وَدَوَّوهُ» (مجمع البيان: ۳ / ۳۲۱). این عزت را خدا به ما ایرانی‌ها داده است.

- بنابراین اگر جامعه عزتمند باشد. از اعتبار و عزت خودش در جهان و در میان بقیه جوامع چگونه استفاده می‌کند؟ مشکلات خودش را کم می‌کند، منافع خودش را زیاد می‌کند. به دیگر جوامع خدمت می‌کند و بقیه جوامع به صورت طبیعی از او پیروی می‌کنند.

مراقبت ابو ترابی از عزت مسلمانی

- چقدر می‌خواهی برای جهان تولید عزت کنی؟ ابو ترابی شخصیتی بود که برای جهان تولید عزت می‌کرد.
- صلیب سرخی‌ها آمدند به آقای ابو ترابی گفتند آقا شما را شکنجه می‌دهند؟ ابو ترابی هیچی نگفت. پس شما را شکنجه نمی‌دهند؟ با اینکه خودش کلی شکنجه شده بود. هر کسی اشتباه می‌کرد و قرار بود شکنجه بشود. ابو ترابی داوطلبانه اشتباه او را می‌پذیرفت و به جای او شکنجه می‌شد. افسر بعثی که فرمانده آن مجموعه بود به ابو ترابی گفت که ما تو را خیلی کتک زده‌ایم و شما هم که از ما نمی‌ترسی. پس چرا به صلیب سرخی‌ها چیزی نگفتی؟ گفت ما دو تا مسلمان هستیم. دو تا مسلمان پیش یک کافر شکایت نمی‌برند. فرمانده مات و مبهوت شد. گفت من از امروز مرید شما هستم تو بگو من چیکار کنم؟ ابو ترابی تا یک عزتی به دست می‌آورد خرج بچه‌ها می‌کند. نمی‌گوید من را آزاد کن. می‌گوید من را بفرست داخل اردوگاه‌ها، بچه‌ها را کمک کن؛ و همین موضوع موجب می‌شود که ابو ترابی می‌تواند خیلی از اردوگاه‌ها برود.

تلاش شهید چمران برای حفظ عزت فقیر

- از خاطرات کودکی دکتر چمران، آمده است که می‌گوید من بچه بودم ماه رمضان هر روز نان سنگک می‌گرفتم و می‌آوردم خانه، آن روز از کنار فقیری عبور کردم که داشت از سرما می‌لرزید. نتوانستم از کنار او عبور کنم. پول نان را به او دادم. آمده‌ام خانه گفتند نان کو؟ خواستم بگویم

به آن فقیر داده‌ام. به خاطر حفظ عزت آن گدایی که سر کوچه نشسته بود نگفتم پول را به او داده‌ام. حتی تنبیه می‌شود اما نمی‌گوید.^{۱۳۶} قومی که چمران دارد بابا ای‌والله!

● شبی تاریک، هنگام بازگشت در میان برف زمستان، فقری را دیدم که در سرما می‌لرزد؛ ولی نمی‌توانستم برای او جایی گرم تهیه کنم. تصمیم گرفتم که همه‌شب را مثل آن فقیر در سرما بلرزم و از رختخواب محروم باشم، این چنین کردم و تا صبح از سرما لرزیدم و به‌سختی مریض شدم و چه مریضی لذت بخشی بود^{۱۳۷}.

ناراحتی امام از دست بی‌عزتی شاه!

● اگر جامعه عزتمند باشد، افراد می‌توانند راحت‌تر عزتمند باشند، اگر جامعه حقیر باشد، افراد هم حقیر و دلیل بار می‌آیند. امام یکی از اعتراضاتی که به شاه می‌کرد همین بود که تو چرا مقابل رئیس‌جمهور آمریکا ذلیلان ایستاده بودی؟ می‌فرماید «من باز این ناراحتی که برایم پیدا شد، در ملاقاتی که محمدرضا با یکی از رئیس‌جمهورهای آمریکا بود- گمان می‌کنم جانسون بود- من آن تلخی در ذائقه‌ام باز مثل اینکه هست که می‌دیدم این آدمی که وقتی در ایران است با مردم آن‌طور رفتار می‌کند، آن‌طور سرکوب می‌کند مردم را، آنجا جلوی میز آن رئیس‌جمهور ایستاده بود و او عینکش را برداشته بود به او نگاه نمی‌کرد. از این طرف، نگاه می‌کرد و این مثل یک بچه‌مکتبی، آن وقت من تشبیهش کردم به یک بچه‌مکتبی‌های زمان سابق که مقابل معلمشان که خیلی از او می‌ترسیدند و وحشت داشتند. یک همچو صحنه‌ای بود. من این قدر ناراحت شدم که تلخی‌اش الآن هم وقتی فکر می‌کنم، در ذائقه‌ام هست که ما مبتلای به چه وضعی بودیم، چه اشخاصی بر ما حکومت کردند؛ و چه اشخاصی بر این ملت حکومت کردند. اشخاصی که در

^{۱۳۶} شهید چمران «ماه رمضان بود. روزی یک تومان به من می‌دادند تا نان برای افطار بخرم. بعد از ظهر در مسجد، فقری به من مراجعه کرد و فقر و ناچیزی خود را گفت و من تنهاپولم را به او دادم و موقع افطار، بدون نان به خانه رفتم و کتک مفصلی خوردم و نگفتم پول را به فقیر دادم؛ نمی‌خواستم حتی در غیاب او متنی بگذارم و خوش داشتم جز خدایم کسی نداند» (مجله اشارات خرداد ۱۳۸۶، شماره ۱۰۹)

^{۱۳۷} همان

مقابل اجنبی‌ها و کفار آن‌طور بودند و در مقابل ملت خودشان، آن‌طور سرکوبی می‌کردند. شما که برای آتیه این مملکت ان شاء الله، امید هستید، باید همین دستوری که از جانب خدای تبارک و تعالی، برای شناخت مؤمن وارد شده است، مدّ نظرتان داشته باشید. با ملت خودتان، با ملت مسلم رحیم باشید، لطیف باشید، رئوف باشید. در مقابل اجانب، توفنده و کوبنده باشید.» (۱۵ خرداد ۱۳۵۹). ببینید امام چقدر نسبت به عزت جامعه حساس بودند.

امام: چرا نام ایران را در میان ابرقدرت‌ها نبردی؟

- حاج عیسی خادم امام نقل می‌کند که امام داشت پیاده‌روی می‌کرد در منزلش در چمران، بعد آقا سید احمد فرزندان‌شان، داشت ابرقدرت‌ها را می‌شمرد که مثلاً چه کردند؛ اما هیچ‌گاه پیاده‌روی خودش را قطع نمی‌کرد، یک‌دفعه ایستاد به آقا سید احمد فرمود: «چرا وقتی نام ابرقدرت‌ها را شمردی نام ایران را نبردی؟» آقا سید احمد، خنده‌اش گرفت، به این معنا که اینجا کسی نیست خودمان هستیم. امام فرمود بگو ایران هم ابرقدرت هست. سید احمد با تعجب گفت بله ایران هم ابرقدرت هست. حالا شد.^{۱۳۸} این عزت درونی امام را ببینید.
- امام خمینی ره در جمع وزرا و سفیران می‌فرمود: «محکم بایستید در مقابلشان. مسائل را به‌طور جدی و به‌طور اینکه یک ابرقدرت با یک ابرقدرت دارد صحبت می‌کند؛ نه یک ضعیف با یک قوی. ما الآن هیچ ضعیفی از خودمان نشان نمی‌توانیم بدهیم و نمی‌دهیم و ابرقدرت‌ها هم کنار زده‌ایم؛ و خودمان هم مستقل داریم کار خودمان را انجام می‌دهیم» (۲۱ خرداد ۱۳۵۸ / در جمع وزیر امور خارجه و سفرا)

^{۱۳۸} روزنامه ایران، شماره ۵۴۱۷، ۹۲/۴/۲۷

حساس بودن به دخالت خارجی در امور داخلی، یکی از وجوه عزت سیاسی

- در فضای فرهنگ و جان ما باید این عزت سیاسی رسوخ کند. بعد یک غیریتی پیدا می کنیم از اینکه خارجی ها در مسائل داخل ما داخلی ما دخالت کنند.
- نویسنده کتاب سفیر می گوید که «یه دفعه چشمم به یه اتوبوس افتاد که جلوی روی همه اومد و صاف وایساد توی ایستگاه.
- راننده اتوبوس رو خاموش کرد و سوت زنان از اتوبوس پیاده شد.
- رفتم جلو، سلام کردم و گفتم: "عذر می خوام. امروز اتوبوس نیست"
- گفت: "نه، امروز اعتصابه"
- دوست داشتم بدونم اعتصاب برای چیه؛ به خصوص که داشتم متضرر می شدم و ناخواسته در زنجیره نتایج اعتصاب دخیل شده بودم.
- گفتم: "بیخشید ... می شه بدونم برای چی راننده ها اعتصاب کردند؟"
- راننده اتوبوس یه نگاهی به من انداخت و گفت: "این یه موضوع ملیه. به خارجیا ارتباطی نداره."
- (آفرین ورپریده! از این حس ملی گرایی ات خیلی خوشم اومد بی تربیت) خب، دیگه چی باید می گفتم؟ هیچی! اما واقعا این حس دوگانه ای که توی پراتنز نوشتم سراغم اومد. اگرچه جواب بی ادبانه ای بود، آفرین به این شخص که علیه دولتش هم که تحصن می کنه وقتی مقابل یه خارجی قرار می گیره بهش حق نمی ده که بخواد حتی وارد دعوای ملی بشه. واقعا از این کارش خیلی خوشم اومد. من اگه جای رئیس اش بودم حتما تشویق اش می کردم.^{۱۳۹} این جمله چقدر قشنگ هست "این یه موضوع ملیه. به خارجیا ارتباطی نداره." این یکی از وجوه عزت سیاسی هست.

^{۱۳۹} کتاب خاطرات سفیر، انتشارات سوره مهر.

ولایت مهم‌ترین عامل تولیدکننده عزت برای جامعه

- جامعه نیاز به تولید کننده عزت دارد. مهم‌ترین تولیدکننده و تأمین‌کننده عزت برای جامعه ایمانی، امام جامعه هست. امام رضا ع فرمود: «إِنَّ الْإِمَامَةَ زِمَامُ الدِّينِ وَنِظَامُ الْمُسْلِمِينَ وَصَلَاحُ الدُّنْيَا وَعِزُّ الْمُؤْمِنِينَ؛ امامت اداره‌کننده دین و مایه نظام مسلمین و صلاح دنیا و عزت مؤمنین است» (کافی، ج ۱، ص ۲۰۰).
- امام وقتی که آمد محبوبیتی پیدا می‌کند. همه تحت فرمان او نظامی پیدا می‌کنند. یک قدرت اجتماعی پدید می‌آید، این یک قدرت حقیقی هست. موجب عزت جامعه می‌شود. در پرتو امامت هست که تمام فضائل این جامعه فایده کند می‌شوند.

چگونه ولایت برای یک جامعه عزت‌آفرین هست؟

- حالا چگونه یک امام برای جامعه عزت‌آفرین هست؟ امام وقتی که اطاعت شود، مایه عزت جامعه خواهد بود. فرمود: «اطاعت از مدیر جامعه که عادل هست تمام عزت هست؛ طَاعَةٌ وَوَلَاةٌ الْعَدْلُ تَمَامُ الْعِزِّ» (کافی، ج ۱، ص ۲۰). وگرنه امام به‌جای اینکه عزیز و محبوب باشد در بین جامعه غریب و تنها خواهد بود.

اطاعت پذیری، قسمت سخت ماجرای ولایت

- شما می‌دانید آن قسمت سخت ماجرای ولایت، اطاعت هست. تمام انبیاء و امت‌ها درگیر موضوع امتحان اطاعت‌پذیری بودند. دلیل اصلی مخالفت با انبیاء این بود که «انبیاء مردم را به اطاعت از خود دعوت می‌کردند» اکثر کفار نه باخدا مشکلی داشتند، نه با اصل رسالت و هدایت از جانب خدا، بلکه می‌گفتند: «ما از یک انسانی مثل خودمان نمی‌توانیم اطاعت کنیم» صادقانه حسادت و تکبر خود را ابراز می‌کردند. حتی باخلاق پیامبران هم غالباً مشکلی نداشتند، با پیام‌های اخلاقی پیامبران هم غالباً مشکلی نداشتند، بلکه با ولایت‌پذیری و اطاعت از پیامبران که یک مسئله سیاسی است، مشکل داشتند.

- آموزش‌های دینی ما نباید طوری باشد که نوجوانان ما فکر کنند مشکل دشمنان دین با پیامبران نوعاً عقیدتی و اخلاقی بوده است. بلکه به فرموده قرآن مشکل آن‌ها نوعاً سیاسی بوده است.

شعار انبیاء: از من اطاعت کنید

- یکی از شعارهای مهم انبیاء الهی در قرآن کریم، آیه‌ای است که ۱۱ مرتبه در قرآن ۱۴۰ تکرار شده است: «فَاتَّقُوا اللَّهَ وَ أَطِيعُوا»؛ تقوای خدا را داشته باشید و از من اطاعت کنید» (شعراء/۱۰۸) پذیرش همین واقعیت قرآنی را که «انبیاء الهی مردم را به اطاعت از خودشان دعوت می‌کردند»، برای بعضی‌ها سخت است و حتی در یک جلسه‌ای بعد از اینکه بنده این مسئله را توضیح دادم یکی از مؤمنین که پذیرش این مطلب برایش مشکل بود، گفت: «پیامبرها هیچ‌وقت دعوت به خود نمی‌کنند، همیشه دعوت به اطاعت از خدا می‌کنند!» درحالی‌که آیه قرآن دقیقاً می‌فرماید: «وَ أَطِيعُوا» یعنی انبیاء الهی به مردم می‌گفتند: «از من اطاعت کنید» یعنی پیامبران مردم را به اطاعت از خود دعوت کرده‌اند.

- طبیعی است که اگر پیغمبر بیاید و بگوید از من اطاعت کنید، یک‌دفعه‌ای خیلی‌ها نمی‌توانند تحمل کنند و مخالفت می‌کنند. بر اساس صریح آیات قرآن، بسیاری از کسانی که با انبیاء مخالفت کردند، نه با خدای انبیاء مخالفت نکردند و نه با پیام انبیاء مخالفت نکردند، بلکه با خود انبیاء مخالفت کردند.

- در مقابل دعوت پیامبران به تقوای الهی و اطاعت از خود، همواره مهم‌ترین پاسخ مردم به دعوت پیامبران این بوده که ما ز بار اطاعت از انسانی مانند خودمان نمی‌رویم! به عبارت دیگر، مهم‌ترین مشکل مردم با دعوت پیامبران به ایمان به خدا و آخرت و کتاب، لزوم اطاعت از پیامبران بوده است. پاسخ مخالفین پیامبران که حداقل ۸ مرتبه ۱۴۱ در قرآن تکرار شده است این بود که ما از مثل خودمان اطاعت نمی‌کنیم. مثلاً مخالفین حضرت نوح (ع) می‌گفتند: «وَ اُوْشِرْ مِثْلَ خُودَتَانِ اسْتِ كِهْ مِیْ خُوهْدِ بَرِ شِمَا بَرْتَرِیْ پِیْدَا كِنْد؛ مَا هَذَا اِلَّا بَشَرٌ مِثْلُكُمْ یُرِیْدُ اَنْ یَتَفَضَّلَ عَلَیْكُمْ» (مؤمنون/۲۴) یعنی با خدای حضرت نوح (ع) مشکل نداشتند بلکه با خود نوح (ع) مشکل

۱۴۰ شعراء، ۱۰۸، ۱۱۰، ۱۵۰، ۱۴۴، ۱۶۳، ۱۷۹؛ نوح، ۳؛ آل عمران، ۵۰؛ نور، ۵۴؛ نساء، ۶۴

۱۴۱ مؤمنون، ۲۴ و ۳۴ و ۴۷؛ هود، ۲۷؛ شعراء، ۱۸۶، ۱۵۴؛ قمر، ۲۳ و ۲۴؛ یس، ۱۵

داشتند. با دستورات الهی که حضرت نوح (ع) آورده بود مشکل نداشتند، باینکه نوح (ع) می‌خواهد برتری و سروری پیدا کند مشکل داشتند. در یک آیه نیز جمع بندی حرف همه آنها است. وَ مَا مَعَ النَّاسِ أَنْ يُؤْمِنُوا إِذْ جَاءَهُمُ الْهُدَىٰ إِلَّا أَنْ قَالُوا أَلَمْ يَأْتِ الْبَشَرُ بِالْبَشَرِ رَسُولًا (الاسراء، ۹۴) یعنی تنها چیزی که بعد از آمدن هدایت مانع شد مردم ایمان بیاورند، این بود گفتند: «آیا خداوند بشری را بعنوان رسول فرستاده است؟!»

- البته معلوم است که انبیاء وقتی دعوت به اطاعت از خود می‌کنند در واقع دعوت به خدا می‌کنند. منتها من می‌خواهم درد دل ولایت‌گریزان متکبر را که حاضر نیستند به ولی خدا تواضع کنند با صراحت بیان کنم؛ و الا معلوم است که اطاعت از ولی خدا عین اطاعت از خداست و اصلاً خدا به آنها دستور داده است که آنها ابلاغ‌کننده ولایت خود باشند.

کلیات‌های امام علی ع از مردم کوفه

- همین مشکل تا کوفه کشیده شد. امیرالمؤمنین بر سر مردم کوفه داد می‌زد و آنها را خطاب می‌کرد «يَا أَشْبَاهَ الرَّجَالِ وَ لَا رِجَالٍ» بعد می‌فرمود: «خدا شمارا بکشد که دل من از دست شما پر خون و سینه‌ام از خشم شما مالامال است! کاسه‌های غم و اندوه را، جرعه‌جرعه به من نوشاندید و با نافرمانی و ذلت‌پذیری، رأی و تدبیر مرا تباه کردید تا آنجا که قریش در حق من گفت: «بی تردید پسر ابی‌طالب مردی دلیر است ولی دانش نظامی ندارد» خدا پدرشان را مزد دهد، آیا یکی از آنها تجربه‌های جنگی سخت و دشوار مرا دارد؟ یا در پیکار توانست از من پیشی بگیرد؟ هنوز بیست سال نداشتم، که در میدان نبرد حاضر بودم، هم‌اکنون که از شصت سال گذشته‌ام. اَمَّا دَرِيْعٌ، أَنْ كَسَّ كَيْفَ فَرْمَانِش رَا اِحْرَا نَكْنَد، رَأْيِي نَخَوَاهْد دَاشْت. قَاتَلَكُمُ اللّٰهُ لَقَدْ مَلَأْتُمْ قَلْبِي قَبْحًا وَ سَحَنْتُمْ صَدْرِي غَيْظًا وَ جَرَعْتُمُونِي نَعْبَ التَّهْمَامِ أَنْفَاسًا وَ أَفْسَدْتُمْ عَلَيَّ رَأْيِي بِالْعِصْيَانِ وَ الْخِذْلَانِ حَتَّى لَقَدْ قَالَتْ فَرِيْشُ إِنَّ ابْنَ أَبِي طَالِبٍ رَجُلٌ شَجَاعٌ وَ لَكِنَّ لَا عِلْمَ لَهُ بِالْحَرْبِ لِلَّهِ أَبُوهُمُ وَ هَلْ أَحَدٌ مِنْهُمْ أَشَدُّ لَهَا مِرَاسًا وَ أَقْدَمَ فِيهَا مَقَامًا مِنِّي لَقَدْ نَهَضْتُ فِيهَا وَ مَا بَلَغْتُ الْعِشْرِينَ وَ هَا أَنَا قَدْ ذَرَفْتُ عَلَيَّ السَّيْنِ وَ لَكِنَّ لَا رَأْيَ لِمَنْ لَا يُطَاعُ.» (همان) وقتی یک امامی، اطاعت نشد. چطور می‌تواند برای عزت جامعه را تامین کند؟

- امام علی در سخنی دیگری فرمود: «وَإِنِّي وَاللَّهِ لَأُظَنُّ أَنْ هَوْلَاءِ الْقَوْمِ سَيَدْلُونَ مِنْكُمْ بِاجْتِمَاعِهِمْ عَلَيَّ بِاطْلِهِمْ وَتَفَرُّقِكُمْ عَنْ حَقِّكُمْ وَبِمَعْصِيَتِكُمْ إِمَامَكُمْ فِي الْحَقِّ وَطَاعَتِهِمْ إِمَامَهُمْ فِي الْبَاطِلِ وَبِأَدَائِهِمْ الْأَمَانَ إِلَى صَاحِبِهِمْ وَخِيَانَتِكُمْ وَبِصَلَّاحِهِمْ فِي بِلَادِهِمْ وَفَسَادِكُمْ فَلَوْ أَتَمَمْتُ أَحَدَكُمْ عَلَيَّ قَعْبٍ لَخَشِيتُ أَنْ يَذْهَبَ بِعِلَاقَتِهِ؛ شام به زودی بر شما غلبه خواهند کرد. زیرا آن‌ها در یاری کردن باطل خود، وحدت دارند و شما در دفاع از حق متفرقید! شما امام خود را در حق نافرمانی کرده و آن‌ها امام خود را در باطل فرمان بردارند! آن‌ها نسبت به رهبر خود امانت‌دار و شما خیانت‌کارید، آن‌ها در شهرهای خود به اصلاح و آبادانی مشغول‌اند و شما به فساد و خرابی، (آن قدر فرومایه‌اید) اگر من کاسه چوبی آب را به یکی از شماها امانت دهم می‌ترسم که بند آن را بدزدید.» (نهج البلاغه، ص ۶۷). ملتی بی‌عزت شد، ملتی حقیر شد دست از اطاعت از امامش کشید، ببین چه خون جگر می‌دهد امام جامعه را؟ شب عاشورا، شب علی بن ابی‌طالب هست. چراکه کربلا به راه انداختند تا از علی انتقام بگیرند.

پیش‌بینی زینب کبری از ذلت و خواری مردم کوفه

- دختر علی هم مردم کوفه را نفرین کرد و پیش‌بینی می‌کرد می‌فرمود من به شما بگویم شما همیشه ملتی ذلیل خواهید بود. این سزای کسی هست که امامش را اطاعت نمی‌کند. «فَتَعَسَأَ تَعَسَأً وَنَكَسَأَ نَكَسَأً لَقَدْ خَابَ السَّعْيُ وَتَبَّتِ الْأَيْدِي وَخَسِرَتِ الصَّفَقَةُ وَبُوتُمْ بَعْضُ مِنَ اللَّهِ وَضُرِبَتْ عَلَيْكُمْ الذِّلَّةُ وَالْمَسْكَنَةُ؛ نابودی باد شمارا نابودی و سرنگونی باد سرنگونی، کوشش شما به نومیدی انجامید و دست‌ها بریده شد و سودا زیان کرد و خشم پروردگار را برای خود خریدید و خواری و بیچارگی شما را حتمی باشد.» (الاحتجاج، ج ۲، ص ۳۰۴). این قدر حجاج ثقفی‌ها بر سر این کوفی‌ها مسلط شدند. جوی خون در کوفه و مدینه راه انداختند.

مقتل: «شب عاشورا»

حال زینب سلام الله عليها در شب عاشورا و سخنان امام حسین با او

- إِنِّي جَالِسٌ فِي تِلْكَ الْعَشِيِّ الَّتِي قُتِلَ أَبِي صَبِيحَتَهَا، وَعَمَّتِي زَيْنَبُ عِنْدِي تَمْرَضُنِي، إِذِ اعْتَرَلَ أَبِي بِأَصْحَابِهِ فِي خِيَابٍ لَهُ، وَعِنْدَهُ حَوَى مَوْلَى أَبِي ذَرَّ الْغِفَارِي، وَهُوَ يُعَالِجُ سَيْفَهُ وَيُصَلِّحُهُ، وَ أَبِي يَقُولُ:
- يَا دَهْرُ أَفِ لَكَ مِنْ خَلِيلٍ كَمْ لَكَ بِالْإِشْرَاقِ وَالْأَصِيلِ
- مِنْ صَاحِبٍ أَوْ طَالِبٍ قَتِيلٍ وَالْدَهْرُ لَا يَفْنَعُ بِالْبَدِيلِ
- وَإِنَّمَا الْأَمْرُ إِلَى الْجَلِيلِ وَكُلُّ حَيٍّ سَالِكِ السَّبِيلِ
- قال: فَأَعَادَهَا مَرَّتَيْنِ أَوْ ثَلَاثًا حَتَّى فَهَمَّتْهَا، فَعَرَفْتُ مَا أَرَادَ، فَخَنَقْتَنِي عَبْرَتِي، فَرَدَدْتُ دَمْعِي وَلَزِمْتُ السُّكُونَ، فَعَلِمْتُ أَنَّ الْبَلَاءَ قَدْ نَزَلَ، فَأَمَّا عَمَّتِي فَإِنَّهَا سَمِعَتْ مَا سَمِعْتُ، وَهِيَ امْرَأَةٌ، وَفِي النَّسَاءِ الرِّقَّةُ وَالْجَزَعُ، فَلَمْ تَمْلِكْ نَفْسَهَا أَنْ وَثَبَتْ تَجْرُ ثَوْبَهَا، وَإِنَّهَا لَحَاسِرَةٌ حَتَّى انْتَهَتْ إِلَيْهِ، فَقَالَتْ: وَأَتُكَلِّمُهَا! لَيْتَ الْمَوْتَ أَعْدَمَنِي الْحَيَاةُ! الْيَوْمَ مَاتَتْ فَاطِمَةُ أُمِّي وَعَلِيٌّ أَبِي وَحَسَنُ أَخِي! يَا خَلِيفَةَ الْمَاضِي وَثِمَالَ الْبَاقِي. قال: فَتَنْظَرُ إِلَيْهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ فَقَالَ: يَا أَخِيَّةُ، لَا يُذْهِبَنَّ حِلْمَكَ الشَّيْطَانُ. قَالَتْ: يَا أَبِي أَنْتَ وَامِي يَا أبا عَبْدِ اللَّهِ، اسْتَقْتَلْتَ نَفْسِي فِدَاكَ! فَرَدَّ غُصَّتَهُ، وَتَرَقَّرَتْ عَيْنَاهُ، وَقَالَ: لَوْ تَرِكَ الْقَطَا لَيْلًا لَنَامَ، قَالَتْ: يَا وَيْلَتِي، أَفْتَنْغَصِبُ نَفْسَكَ اغْتِصَابًا، فَذَلِكَ أَقْرَحُ لِقَلْبِي، وَ أَشَدُّ عَلَى نَفْسِي! وَلَطَمَتْ وَجْهَهَا، وَ أَهْوَتْ إِلَى جَبِيهَا وَشَقَّتَهُ، وَخَرَّتْ مَغْشِيًا عَلَيْهَا. فَقَامَ إِلَيْهَا الْحُسَيْنُ عَلَيْهِ السَّلَامُ، فَصَبَّ عَلَى وَجْهَهَا الْمَاءَ، وَقَالَ لَهَا: يَا أَخِيَّةُ، اتَّقِي اللَّهَ وَتَعَزَّى بِعِزِّ اللَّهِ، وَأَعْلَمِي أَنَّ أَهْلَ الْأَرْضِ يَمُوتُونَ، وَ أَنَّ أَهْلَ السَّمَاءِ لَا يَبْقُونَ، وَ أَنَّ كُلَّ شَيْءٍ هَالِكٌ إِلَّا وَجْهَ اللَّهِ الَّذِي خَلَقَ الْأَرْضَ بِقُدْرَتِهِ، وَيَبْعَثُ الْخَلْقَ فَيَعُودُونَ، وَهُوَ فَرْدٌ وَحْدَهُ، أَبِي خَيْرٌ مِنِّي، وَامِي خَيْرٌ مِنِّي، وَ أَخِي خَيْرٌ مِنِّي، وَ لِي وَ لَهُمْ وَلِكُلِّ مُسْلِمٍ بِرَسُولِ اللَّهِ اسْوَةٌ. قال: فَعَزَّاهَا بِهَذَا وَنَحْوِهِ، وَقَالَ لَهَا: يَا أَخِيَّةُ، إِنِّي أَقْسِمُ عَلَيْكَ فَأَبْرِئِ قَسَمِي، لَا تَشْفِي عَلَيَّ جَبِيًا، وَلَا تَحْمُسِي عَلَيَّ وَجْهًا، وَلَا تَدْعِي عَلَيَّ بِالْوَيْلِ وَالْثُبُورِ إِذَا أَنَا هَلَكْتُ. قال: ثُمَّ جَاءَ بِهَا حَتَّى أَجْلَسَهَا عِنْدِي، وَخَرَجَ إِلَى أَصْحَابِهِ، فَأَمَرَهُمْ أَنْ يَقْرَبُوا

بَعْضٌ بِيوتِهِمْ مِنْ بَعْضٍ، وَ أَنْ يُدْخِلُوا الْأَطْنَابَ بَعْضَهَا فِي بَعْضٍ، وَ أَنْ يَكُونُوا هُمْ بَيْنَ الْبِيوتِ إِلَّا الْوَجْهَ الَّذِي يَأْتِيهِمْ مِنْهُ عَدُوَّهُمْ.^{۱۴۲}

- از امام زین العابدین علیه السلام: در شبی که بامدادش پدرم به شهادت رسید، نشسته بودم و عمّام زینب علیها السلام، از من پرستاری می کرد که پدرم از یارانش کناره گرفت و به خیمه خود رفت و حوئی، غلام ابو ذر غفاری، نزدش بود و به اصلاح و پرداخت شمشیر ایشان، مشغول بود، و پدرم می خواند:
- «ای روزگار! اف بر دوستی ات! چه قدر بامدادها و شامگاههایی داشته ای
- که در آنها، همراه و یا جوینده ای کشته شده که روزگار، از آوردن همانندش، ناتوان است!
- و کار، با [خدای] بزرگ است و هر زنده ای، این راه را می پیماید».
- دو یا سه بار، این شعر را خواند تا آن جا که فهمیدم و دانستم که منظورش چیست. گریه، راه گلویم را بست؛ ولی بغضم را فرو خوردم و هیچ نگفتم و دانستم که بلا، فرود می آید؛ اما عمه ام نیز آنچه را من شنیدم، شنید و چون مانند دیگر زنان، دل نازک و بی تاب بود، نتوانست خود را نگاه دارد. بیرون پرید و در حالی که لباسش را بر روی زمین می کشید و درمانده شده بود، خود را به امام علیه السلام رساند و گفت: وا مصیبتا! کاش مُرده بودم. امروز، [گویی] مادرم فاطمه و پدرم علی و برادرم حسن، در گذشته اند، ای جانشین گذشتگان و پناه باقی ماندگان! حسین علیه السلام به او نگریست و فرمود: «خواهرم! شیطان، بردباری ات را نبرد». زینب علیها السلام گفت: ای ابا عبد الله! پدر و مادرم فدایت! خود را آماده کشته شدن کرده ای! جانم فدایت! حسین علیه السلام، اندوهش را فرو بُرد و اشک در چشمانش جمع شد و فرمود: «اگر مرغ سنگخواره را شبی آزاد بگذارند، می خوابد». زینب علیها السلام گفت: وای بر من! آیا چنین سخت، در زیر فشاری؟ همین دلم را بیشتر ریش می کند و بر من، سخت می آید. آن گاه، به صورت خود زد و گریبان، چاک

^{۱۴۲} تاریخ طبری؛ محمد بن جریر طبری: ج ۵ ص ۴۲۰، ارشاد؛ شیخ مفید: ج ۲ ص ۹۳

کرد و بیهوش شد و افتاد. حسین علیه السلام به سوبش آمد و آب بر صورتش زد و به او گفت: خواهرم! از خدا، پروا کن و به تسلی بخشی او، آرام باش. بدان که زمینیان، می میرند و آسمانیان، باقی نمی مانند و هر چیزی، از میان می رود، جز ذات خدا که با قدرتش، زمین را آفریده است، و مردم را برمی انگیزد تا همه، باز گردند و او، تنها بماند. پدرم، از من بهتر بود. مادرم، از من بهتر بود. برادرم، از من بهتر بود، و سرمشق من و آنان و هر مسلمانی، پیامبر خدا صلی الله علیه و آله است». حسین علیه السلام، با این سخن و مانند آن او را تسلأ داد و به او فرمود: «خواهرم! تو را سوگند می دهم که به این [سفارشم]، عمل کنی: بر [مرگ] من، گریبان چاک مده و صورت، مخراش و چون در گذشتم، ناله و فغان مکن». سپس، او را آورد و کنار من نشانند و به سوی یارانش برگشت و به آنان فرمان داد تا خیمه های خود را به یکدیگر، نزدیک کنند و طناب های خیمه ها را در هم بتابند و خودشان، در میان خیمه ها قرار بگیرند و فقط، سمتی را که دشمن از طریق آن می آید، باز بگذارند.

«أَلَا لَعْنَةُ اللَّهِ عَلَى الظَّالِمِينَ» (هود، ۱۸)